

دستور زبان فارسی

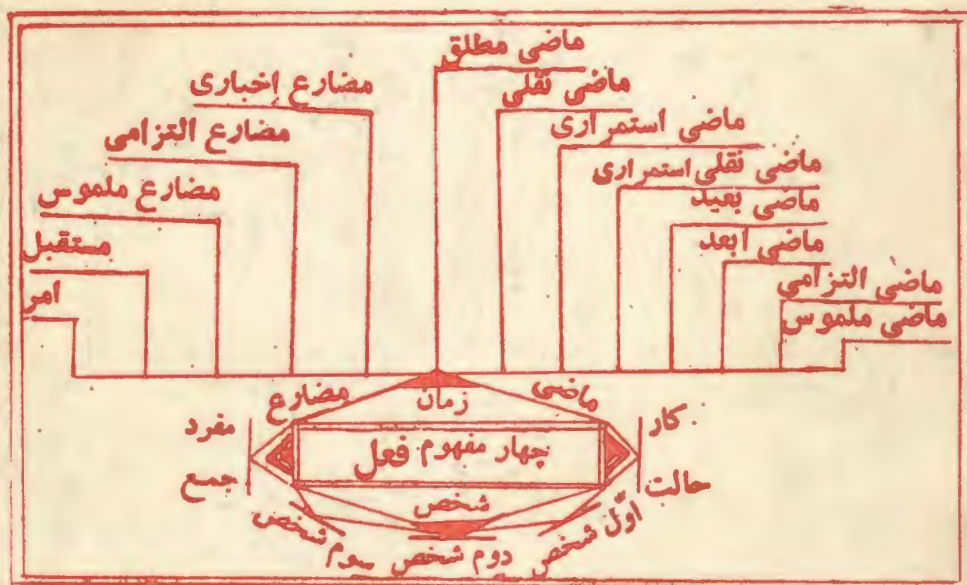
هـ مثال تجزیه و ترکیب

صدها پرسش

همراه با جواب

در زمینه سؤالات امتحانات نهایی و کنکور

برای دانش آموزان دوره راهنمایی تحصیلی و دبیرستانها



تألیف: عباسعلی مولوی فایز
دبیر دبیرستان تهران، فاعل انجمن شاعران و نویسندگان

از همین مؤلف :

کتاب راهنمای ادبیات فارسی

برای استفاده دانش پژوهان و ادب دوستان و آزمون همگانی

شامل :

عربی در فارسی : لغات متشابه با معانی ، راهنمای
املاي فارسی و لغات مشکل کتب ادبی (کلیله و دمنه
و گلستان ...)

دستور زبان فارسی : روش تجزیه و ترکیب ،
صدها پرسش همراه با جواب
صنایع ادبی : صنایع لفظی و معنوی ، فصاحت و
بلاغت اقسام شعر فارسی

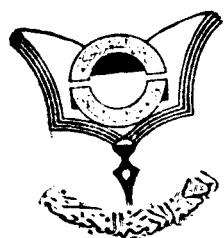
چاپ یازدهم ۱۳۶۶

بها ۴۴۰ ریال

کلیه حقوق مؤلف محفوظ است

تلفن پخش ۸۵۷۲۴۲

چاپ اتحاد



دستور زبان فارسی

تجزیه و ترکیب با جواب

تألیف : عباسعلی مولوی زبیر
پر دپارتمان تهران، فاعل احشید شته زبیر

* عباسعلی مولوی

* دستور زبان فارسی - ۵۰ مثال تجزیه و ترکیب صد هاپرسش همراه جواب

* تیراژ: ۶۵۰۰ جلد

* چاپخانه اتحاد

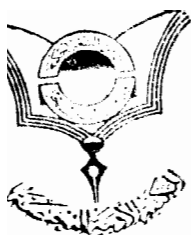
* شماره ثبت ۴۹ تاریخ ششم خرداد ۱۳۵۹

* چاپ اول بهار ۱۳۵۹، چاپ دوم بهار ۱۳۶۰، چاپ سوم بهار ۱۳۶۱، چاپ چهارم پائیز

۱۳۶۱، چاپ پنجم بهار ۱۳۶۲، چاپ ششم بهار ۱۳۶۳، چاپ هفتم پائیز ۱۳۶۳، چاپ

هشتم زمستان ۱۳۶۳، چاپ نهم بهار ۱۳۶۴ چاپ دهم بهار ۱۳۶۵

چاپ یازدهم: بهار ۱۳۶۶



فهرست مندرجات

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>	<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱۶	جملهء مطلق و جملهء مقید	۷	مقدمه
۱۶	اقسام کلمه	۸	<u>بخش اول</u>
۱۶	نمودار شماره ۳	۸	زبانهای دنیا
	<u>بخش چهارم</u>	۹	خویشاوندی زبانها
۱۷	فعل - مقدمه - تعداد جمله		<u>بخش دوم</u>
۱۷	چهار مفهوم فعل	۱۰	تعریف دستور زبان فارسی
۱۸	<u>ریشه افعال</u>		تعریف تجزیه و ترکیب
۱۸	ریشه ماضی و مشتقات آن		الفبای زبان فارسی
۱۹	ریشه مضارع و مشتقات آن	۱۱	فرق همزه و الف
۲۰	صیغهء مبالغه	۱۱	حروف أبجد عربی و طرز استفاده از آن
	<u>ساختمان افعال</u>	۱۲	نمودار شماره ۱ و ۲
۲۰	افعال ساده - پیشوندی - مرکب		<u>بخش سوم</u>
۲۱	فعل تام (خاص) - فعل ربطی (عام)		تعریف جمله - جملهء اسمیه - جملهء -
	فعل ناقص - فعل معین	۱۳	فعلیه
۲۲	<u>وجوه افعال</u>	۱۳	اقسام جمله از نظر محتوی
۲۲	وجه اخباری - التزامی - شرطی - مصدری		جملههای خبری، امری، پرسشی،
	وصفی - امری		تعجبی، شرطی، دعائی، معترضه
۲۳	فعل لازم، متعدی، دوگانه	۱۴	اقسام جمله از نظر ساختمان
۲۴	متعدی ساختن فعل لازم		جملهء ساده و مستقل - ناقص - مرکب
	متعدی ساختن فعل متعدی		پایه و پیرو
۲۵	فعل معلوم و مجهول	۱۵	اقسام جمله از نظر ارکان آن
۲۵	صرف افعال مجهول نمونه		جملهء مستقیم و غیر مستقیم (مقلوب)
۲۶	صرف افعال معلوم نمونه	۱۵	<u>نهاد و گزاره</u>
۲۷	<u>زمانهای فعل</u>		

فهرست مندرجات

<u>عنوان</u>	<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>	<u>صفحه</u>
<u>اقسام فعل ماضی</u>		<u>بخش پنجم</u>	
ماضی ساده (مُطلق) و طرز ساخت آن	۲۷	اسم و مقدمه	۳۹
ماضی استمراری و طرز ساخت آن	۲۸	اسم صریح - اسم کنایه - مُبهمات	۴۰
ماضی نقلی و طرز ساخت آن	۲۹	<u>اقسام اسم صریح</u>	۴۱
ماضی نقلی استمراری و طرز ساخت آن	۲۰	اسم خاص و عام	۴۱
ماضی بعید و طرز ساخت آن	۳۰	اسم ذات و معنی	
ماضی ابعاد و طرز ساخت آن	۳۱	اسم معرفه و نکره	۴۲
ماضی التزامی و طرز ساخت آن	۳۱	اسم جامد و مشتق	۴۳
ماضی ملموس و طرز ساخت آن	۳۲	مصدر و اقسام آن	۴۳
تمرین		انواع اسم مصدر و طرز ساخت آنها	۴۴
<u>اقسام فعل مضارع</u>		افراد و جمع	۴۵
مضارع اخباری و طرز ساخت آن	۳۳	<u>قاعده جمع بستن اسمها</u>	۴۶
مضارع ساده	۳۳	اسم جمع - اسم ابزار - اسم کوچک شده	
مضارع التزامی و طرز ساخت آن	۳۴	اسم بزرگ شده	۴۷
مضارع ملموس و طرز ساخت آن	۳۵	اسم ساده و مرکب و طرز ساخت آن	۴۷
فعل امر و طرز ساخت آن	۳۵	<u>حالات اسم</u>	۴۸
فعل نهی و طرز ساخت آن	۳۵	حالت فاعلی - مفعولی - مُسند الیهی	۴۹
صیغه دعائی و طرز ساخت آن	۳۶	مُسندی - مُتمم فعلی - ندائی - مضاف -	
مستقبل و طرز ساخت آن		الیهی - تتابع اضافات	۵۱
فعل مثبت و منفی		<u>تعریف مُسند الیه و مُسند</u>	۵۰
مطابقه فعل با نهاد	۳۷	<u>فرق ترکیب وصفی با ترکیب اضافی</u>	۵۲
تجزیه افعال نمونه	۳۸	فرق ترکیب اضافه و اسم مرکب	۵۱
تمرین		<u>انواع اضافه</u>	۵۳
نمودار شماره ۴ (روی جلد)			

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۶۷	<u>بخش هفتم:</u> صفت - مقدمه احکام صفت اقسام صفت از نظر ساختمان		اضافه ملکی، تخصیصی، بیانی بیانی جنسی، بیانی توضیحی (نوعی) تشبیهی، استعاری، اقترانی، بُنوت، وصفی، اضافه سببی
۶۸	صفت ساده - مرکب - جامد - مُشتق	۵۵	فرق اضافه استعاری با تشبیهی
۶۹	اقسام صفت از نظر معنی صفت مطلق (سماعی - قیاسی)	۵۵	فرق اضافه استعاری با اقترانی
۷۰	<u>انواع صفت قیاسی</u>	۵۶	حالات دو اسم نسبت به هم
	صفت فاعلی و صیغه مبالغه - صفت - مفعولی - نسبی - لیاقت - تفضیلی - عالی		حالات دیگر اسم: حالت بدلی - تمیزی قیدی - تأکیدی - مکملی - وصفی -
	فرق صفت فاعلی دائمی (پایدار) با صفت فاعلی موقتی (ناپایدار)	۵۶	عطفی
	صفت مرکب فاعلی صفت مرکب مفعولی	۵۷	نمودار ۵
۷۳	<u>انواع صفتهای پیشین</u>	۵۸	<u>بخش ششم: ضمیر</u>
	صفت اشاره - شمارشی و انواع آن صفت تعجبی - مبهم - پرسشی		ضمیر - مقدمه
۷۴	صفتهای مثبت و منفی	۵۹	<u>اقسام ضمیر</u>
۷۵	<u>حالات صفت (صفت به جای موصوف)</u>		ضمیر شخصی: پیوسته، گسسته ضمیر مشترک - اشاره - مبهم - پرسشی تعجبی - اختصاصی
۷۶	تجزیه صفت، نمونه - تمرین	۶۱	تجزیه انواع ضمیر - نمودار ۶
۷۷	نمودار ۷	۶۲	<u>حالات ضمائر</u>
۷۸	نمودار ۸	۶۲	<u>فرق فاعل با مُسند الیه</u>
۷۹	<u>بخش هشتم:</u>	۶۳	حالات ضمائر شخصی منفصل، متصل حالات ضمائر مشترک - اختصاصی - اشاره - پرسشی - مبهم - تعجبی

فهرست مندرجات

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>	<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
	<u>اصوات</u>	۷۹	قید - مقدمه
۸۹	تجزیهٔ شبه جمله - تمرین	۸۰	<u>انواع قید از نظر ساختمان</u>
۸۹	نمودار ۱۱		قید ساده - مرکب - جامد - مشتق
۹۰	<u>بخش یازدهم:</u>		مختص و مشترک
	تعریف حذف - قرینه	۸۱	<u>انواع قید از نظر معنی</u>
	حذف به قرینهٔ لفظی - به قرینهٔ معنوی		قید زمان - مکان - ترتیب - کیفیت
	موارد حذف فعل - جمله‌های بی‌فعل ۹۱		حالت - نفی - شک و تردید - استثناء
	موارد حذف ارکان جمله - تمرین		شرط - تدریج - آرزو - تصدیق - سوگند
۹۳	<u>بخش دوازدهم: وندها</u>		مقدار - تشبیه - پرسشی
۹۳	<u>پیشوند</u>	۸۲	تجزیه قید - تمرین
۹۳	<u>میانوند</u>	۸۲	نمودار ۹
۹۴	<u>پسوند</u>	۸۳	<u>بخش نهم</u>
۹۴	<u>اقسام هـ</u>		حرف - مقدمه
۹۵	اقسام ی		حرف اضافه - حرف ربط (پیوند همپایگی،
۹۶	تخفیف (تبدیل حروف بهمیکدیگر)		وابستگی) حرف نشانه - موصول - نداء -
۹۷	<u>بخش سیزدهم: پرسشهای دستوری</u>	۸۷	زاید - حرف بدل از کسره
۱۰۵	<u>جواب پرسشها</u>	۸۷	تجزیهٔ حروف نمودار شماره ۱۰
۱۰۸	<u>تجزیه و ترکیب</u>	۸۸	تمرین
		۸۸	<u>بخش دهم:</u>
			شبه جمله - مقدمه
		۸۹	<u>انواع شبه جمله</u>
			در مورد تحسین - تنبیه - تعجب - آرزو
			افسوس - تصدیق - دعاء

به نام خداوند بخشنده مهربان

مقدمه

دانش‌آموزان عزیز، بعد از بیست سال تدریس زبان و ادبیات فارسی در دبیرستانها به این نتیجه رسیدم که چون شما عزیزانم دستور زبان فارسی را در مدت هفت سال (دوره راهنمایی و دبیرستان) به‌طور پراکنده یاد می‌گیرید موقع تجزیه و ترکیب جمله و پرسش‌کتابی دچار اشکال می‌شوید. به همین دلیل بر آن شدم که این کتاب را با زبان بسیار ساده ولی کامل با مثالهای روشن از کتابهای درسی و تمرینها و پنجاه نمونه تجزیه و ترکیب از نظم و نثر و صدها پرسش همراه با جواب در زمینه‌ی سوالات امتحانات نهایی تهیه کرده در اختیار شما دانش‌آموزان مسوول و متعهد قرار دهم که انشاء الله مورد توجه قرار گیرد. رضایت خاطر شما جوانان عزیز بزرگترین پاداشی است برای ما معلمان. استقبال خوانندگان عزیز از کتاب حاضر مرا بر آن داشت که اینک چاپهای بعدی را با تجدید نظر کامل تقدیم حضورشان کنم که امید است قبول افتد. در خاتمه به ارشاد و راهنمایی دوستان نیازمندم. برای کسب اطلاع بیشتر در این زمینه می‌توانید به کتابهای زیر مراجعه فرمایید. توفیق همگان را از درگاه ایزد یکتا خواهانم.

دستور زبان فارسی و زبان شناسی	تألیف آقای دکتر نائل خانلری
دستور زبان فارسی	تألیف آقای دکتر خیامپور
دستور جامع زبان فارسی	تألیف مرحوم همایون فرخ
دستور زبان فارسی	تألیف آقای ر. ذوالنور
توانایی زبان فارسی	تألیف آقای محمدعلی لوائی
دستور زبان فارسی	تألیف پنج تن از اساتید دانشگاه
غرض، نقشیست گز ما باز ماند	که هستی را نمی‌بینم بقائی
مگر صاحب‌دلی روزی برحمت	گند در کار درویشان دعائی
	(سعدی)
	عباسعلی مولوی - دبیر دبیرستانهای تهران

نخستین بحث: زبان

تعریف: زبان وسیله‌ای است برای ارتباط اذهان مردم، ابتدا زبان اشاره‌ای بوده، بعداً به -

زبان گفتاری تبدیل گشته است.

زبان‌شناسان، زبانهای دنیا را به سه گروه تقسیم کرده‌اند.

۱- زبانهای یک‌هجایی تغییرناپذیر: یعنی با پس و پیش کردن ریشه‌کلمات، حالات

آنها در جمله ظاهر می‌گردد ولی ریشه‌کلمات تغییرناپذیر است. مانند زبان چینی.

۲- زبانهای یک‌هجایی جوش خوردنی (التصاقی): یعنی برای مفاهیم فرعی، هجاهایی

بر ریشه‌اصلی کلمات می‌افزایند ولی ریشه‌کلمات تغییرناپذیر است مانند زبانهای ژاپنی

مکزیک، استرالیایی و

۳- زبانهای پیوندی (اشتقاقی، ترکیبی): یعنی ریشه‌کلمات تغییرپذیرند و برای مفاهیم

جدید می‌توانند ریشه‌ها را تغییر دهند یا وندهایی به ریشه‌کلمات بیفزایند به دو گروه

تقسیم می‌شوند

۱- زبانهای (حامی و سامی): قبطی، حبشی، کلدانی، آشوری، عبری، سریانی، عربی

۲- زبانهای هندواروپایی: که زبانهای مهم دنیا از این گروه هستند و به چند شعبه تقسیم

می‌شوند.

الف - زبانهای هند و ایرانی:

۱- هندی (سانسکریت)

۲- ایرانی: فارس قدیم، اوستایی، پهلوی (اشکانی، ساسانی) ...

ب - زبانهای اروپایی: مانند یونانی، ایتالیایی، فرانسوی، سوئدی، آلمانی، انگلیسی

هلندی، روسی، ارمنی، آلبانی ... نمودار شماره ۱ صفحه ۱۲

خویشاوندی زبانهای آریایی (هند و اروپایی)

زبانهای هند و اروپایی که از گروه زبانهای پیوندی است از غنی‌ترین زبانهای دنیاست. از هندوستان تا اروپا ریشه زبانها بهم شبیه هستند. امروزه زبانهای مهم جهان از جمله: فرانسه، انگلیسی، روسی، آلمانی، یونانی، ایتالیایی، لاتین، اسپانیایی، ارمنی، فارسی و ... از این گروهند که در اصل یک زبان بوده ولی به علت پراکندگی و سکنی در محیطهای مختلف و ایجاد آداب و رسوم مخصوص به خود در زبان این قوم نیز اختلافاتی به وجود آمد. اما بسیاری از کلمات موجود خویشاوندی این زبانها را کاملاً نشان می‌دهد و می‌توانیم بگوییم که روزگاری تمام این زبانها، یک زبان واحدی بوده‌اند. اکنون نمونه‌های زیر را به اختصار مورد بررسی قرار می‌دهیم تا به اهمیت موضوع پی ببریم.

۱ - برادر = فارسی کنونی - برادر = فارسی باستان

(FRERE = فرانسه) (BROTHER = انگلیسی) (FRATER = لاتین) (BRUDER = آلمانی)

۲ - نام = فارسی کنونی - نامن = فارسی باستان (NOM = فرانسه)

(NAME = انگلیسی) (NOME = لاتین)

واژه‌های زیادی از جمله: مادر، پدر، دختر، فردوس، آرم، درفش، دروغ، مردن، زاییدن، (بیشتر مصدرهای فارسی) و نام بعضی حیوانات اهلی مانند گاو و گوسفند و اسم بیشتر اعضای بدن مانند: استخوان، دندان، پا و هزاران واژه‌های دیگر خویشاوندی این زبانها را بخوبی نشان می‌دهند.

۳ - ده (۱۰) = فارسی کنونی (DIX = فرانسه) (TEN = انگلیسی) (سَنسکریت =

DACA) (اسپانیایی = DIES) (یونانی = DÉKA) (لاتین = DECEM)

در تمام زبانهای فوق مفهوم و معنی آن یکی است.

بخش دوم دستور زبان فارسی

تعریف: دستور زبان فارسی، دانشی است که به مادرست گفتن و درست نوشتن را می آموزد معمولاً در دو بخش مورد بحث و بررسی قرار می گیرد. ۱۰ - بحث صرفی (تجزیه) ۲ - بحث نحوی (ترکیب).

۱- بحث صرفی (تجزیه): اگر کلمه را در خارج از جمله به طور انفرادی مورد بحث و گفتگو قرار دهیم. می گوئیم کلمه را تجزیه کرده ایم.

۲- بحث نحوی (ترکیب): اگر کلمه را در داخل جمله و رابطه آنها را با هم که معنی و مفهوم واحدی را به ذهن القاء می کند در نظریه بگیریم می گوئیم بحث نحوی (ترکیب) صورت گرفته است.

واحد گفتار، جمله است و خود جمله از مجموع کلمات و کلمات از مجموع حروف تشکیل یافته است.

« حُرُوف »

حروف اصواتی است که از مخارج دهان خارج می شود و مجموع حروف الفبای زبان است. الفبای زبان فارسی سی و سه حرف است. نمودار شماره ۲ صفحه ۱۲

۱ = الف = همزه - ب - پ - ت - ث - ج - چ - ح - خ - د - ذ - ر - ز - ژ - س - ش - ص - ض - ط - ظ - ع - غ - ف - ق - ک - گ - ل - م - ن - و - ه - ی

از این سی و سه حرف، چهار حرف مخصوص زبان فارسی است (پ - چ - ژ - گ) و هشت

حرف مخصوص زبان عربی است (ث - ح - ص - ض - ط - ظ - ع - ق). حرف ق در زبان ترکی نیز هست مانند قارداش - قمه. حرف ث در فارسی باستان نیز بوده است مانند کیومرث بقیه حروف مشترک می باشند.

فرق همزه و الف

همزه قبول حرکت می‌کند مانند آبَر - اُردک - اِستخرو در اول کلمه واقع می‌شود ولی الف

ساکن و قبول حرکت نمی‌کند، مانند: توانا - برنا - دانا.

کلمه‌هایی که دارای همزه‌ی وسط و آخر هستند عربی می‌باشند مانند: مسوءول - منشاء

یادآوری: الفبای ابجد عربی:

ترتیب حروف الفبای عربی که عبارتند از: ا - ب - ج - د - ه - و - ز - ح - ط - ی -

ک - ل - م - ن - س - ع - ف - ص - ق - ر - ش - ت - ث - خ - ذ - ض - ظ - غ -

از این حروف، هشت کلمه: ابتکاری ساخته‌اند که بدین ترتیب تلفظ می‌شود: ابجد -

هَوَز - حَطی - کَلَمَن - سَعْفَص - قَرَشَت - ثَخَذ - ضَطْع.

و برای هر یک از این حروف عددی معین کرده‌اند بنام عدد ابجدی. همزه (۱) - ب -

(۲) - ج (۳) - د (۴) - ه (۵) - و (۶) - ز (۷) - ح (۸) - ط (۹) - ی (۱۰)

- ک (۲۰) - ل (۳۰) - م (۴۰) - ن (۵۰) - س (۶۰) - ع (۷۰) - ف (۸۰) - ص

(۹۰) - ق (۱۰۰) - ر (۲۰۰) - ش (۳۰۰) - ت (۴۰۰) - ث (۵۰۰) - خ (۶۰۰)

- ذ (۷۰۰) - ض (۸۰۰) - ظ (۹۰۰) - غ (۱۰۰۰)

یادآوری: حروف ابجد در اشعار فارسی بیشتر برای ساختن ماده تاریخ به کار می‌رود. برای

پیدا کردن تاریخ مورد نظر شاعر کافی است کلمات را که شاعر به کار برده تجزیه کرده و

در مقابل هر حرفی عدد ابجدی آنرا قرار داد و بعد از جمع کردن اعداد تاریخ مورد نظر

به دست می‌آید. مثلاً کلمه (برده است).

ب + ر + د + ه + ا + س + ت = برده است

$۶۷۲ = ۴۰۰ + ۶۰ + ۱ + ۵ + ۴ + ۲۰۰ + ۲$

بخش سوم

«جمله»

تعریف: هرگاه کلماتی کنار هم قرار بگیرند و معنی و مفهومی را برسانند می‌گوییم جمله درست شده است، مانند علی آمد. (جملهٔ فعلیه) هوا گرم است (جملهٔ اسمیه)

«انقسام جمله»

الف:

جمله از نظر محتوی بر چند قسم است به جمله‌های زیر توجه کنید:

- ۱- دیروز ایرج مُحمّد را در خیابان دید (جملهٔ خبری)
 - ۲- بگیر ای جوان دست درویش‌پیر (جملهٔ امری)
 - ۳- چرا دیر آمدی؟ (جملهٔ پرسشی)
 - ۴- چه هوای لطیفی! (جملهٔ تعجبی)
 - ۵- دریفا، اگر درس می‌خواندم از امتحان قبول می‌شدم (جملهٔ شرطی)
 - ۶- بزرگترین مسابقه‌های ورزشی که در جهان انجام می‌یابد مسابقه‌های المپیک است (که در جهان انجام می‌یابد، جملهٔ معترضه)
 - ۷- خدا، او را بیامزد و جزای خیر دهد (جملهٔ دعایی) بیامزد - دهد
- پس جمله از نظر محتوی به خبری، امری، پرسشی، تعجبی، شرطی، مُعترضه، و دعائی تقسیم می‌شود. نمودار شماره ۳ صفحه ۱۶
- یاد آوری: ۱- جملهٔ مُعترضه جمله‌ای است که خارج از اصل موضوع گوینده بوده برای

درک مطلب در وسط جمله می آورند . من علی را ، با آن که عصبانی است ، دوست دارم .

ب - جمله از نظر ساختمان به سه قسمت تقسیم می شود .

۱- جمله ساده و مستقل : جمله ای است که با یک فعل ، معنی و مفهومی را برساند مانند : منوچهر دیروز به خانه ی دوستش رفت .

۲- جمله ناقص : جمله ای است که معنای آن تمام و کامل نباشد مانند : اگر در س بخوانی ...

۳- جمله مرکب : جمله ای است که بیش از یک فعل دارد و دارای دو یا چند جمله است که معنی همدیگر را کامل می کنند .

یادآوری : در جمله های مرکب ، جمله ای که غرض اصلی گوینده را برساند ، جمله پایه نامیده می شود . یک یا چند جمله ای که برای تکمیل جمله پایه می آید ، جمله پیرو خوانده می شود . مانند : اگر برادرت را ببینم می شناسم .
پیرو پایه

یادآوری - جمله های غیر شخصی : جمله هایی است که فعل آنها دارای شناسه سوم شخص مفرد و جمع است و این جمله ها نهاد ندارند مانند : می گفتند ؛ باید رفت . اگر بتوان گفت . می شود دید .

ج - جمله از نظر این که ارکان و اجزای آن چگونه کنار هم قرار گرفته اند به دو قسمت تقسیم می شود :

۱- جمله مستقیم : جمله ای است که ارکان و اجزای تشکیل دهنده ی آن به طور مرتب و منظم پشت سر هم قرار بگیرند . مانند :

دیروز محمد بهرام را در خیابان دید (جمله فعلیه)
قید فاعل مفعول متمم فعل فعل (جمله ای است که دارای فعل تام باشد)

خدا از دلها آگاه است (جمله اسمیه)

مُسْنَدُ الْيَه مَتَمَّ فَعْل مُسْنَد رَابِطَه جمله‌ای است که دارای فعل ربطی باشد

پس ارکان جمله عبارتند از : مُسْنَدُ الْيَه - مُسْنَد - رَابِطَه - فَعْل - فاعل و اجزای
جمله عبارتند از : مفعول - مَتَمَّ فَعْل - قید و وابستگان جمله عبارتند از : صفت و مضاف الیه
و بدل ...

۲- جمله غیر مستقیم (مقلوب) : جمله‌ای است که ارکان و اجزای آن به‌طور منظم
و مرتب دنبال هم قرار نگیرند مانند :

سنگی آمد بر سینه اش که دستهایش از آن بلرزید . (تاریخ بیهقی)

نظم طبیعی جمله چنین است : سنگی بر سینه اش آمد ...

در جمله های غیرمستقیم ارکان جمله به سبب ضرورت شعری یا تأکید جای خود را
تغییر می دهند .

یاد آوری - (به عبارت دیگر جمله سخنی است که دارای دو جزء اساسی یعنی نهاد
و گزاره باشد .) مانند : بابک رفت . (تو برو) . توقّف ممنوع (است محذوف)
نهاد گزاره نهاد گزاره نهاد گزاره

« نهاد - گزاره »

به جمله های زیر توجه کنید :

۱- ایران عزیز ، خانه ی بزرگ ماست .

۲- مُحَمَّد آمد .

در جمله های بالا (ایران عزیز ، مُحَمَّد) نهاد هستند . یعنی درباره آنها خبری

می دهند . پس :

نهاد ، قسمتی از جمله‌ای است که درباره اش خبری می دهند و انجام یافتن مفهوم گزاره را عملی می سازد .

ولی کلمه های (خانه ی بزرگ ماست - آمد) خبرهایی هستند که دربارهٔ نهاد های بالا گفته شده است . پس :

گزاره یا گزارش ، خبری است که درباره ی نهاد گفته می شود . نهاد و گزاره ممکن است یک کلمه یا چند کلمه باشد مانند جمله های بالا گزاره معمولاً " فعل یا گروه فعلی است .
یادآوری : جمله از نظر زمان دو نوع است :

- ۱- جمله مطلق، که مقید به زمان خاصی نیست . مانند : خدا تواناست .
- ۲- جمله مقید، که مقید به زمان خاصی است . مانند : دیروز علی را دیدم .

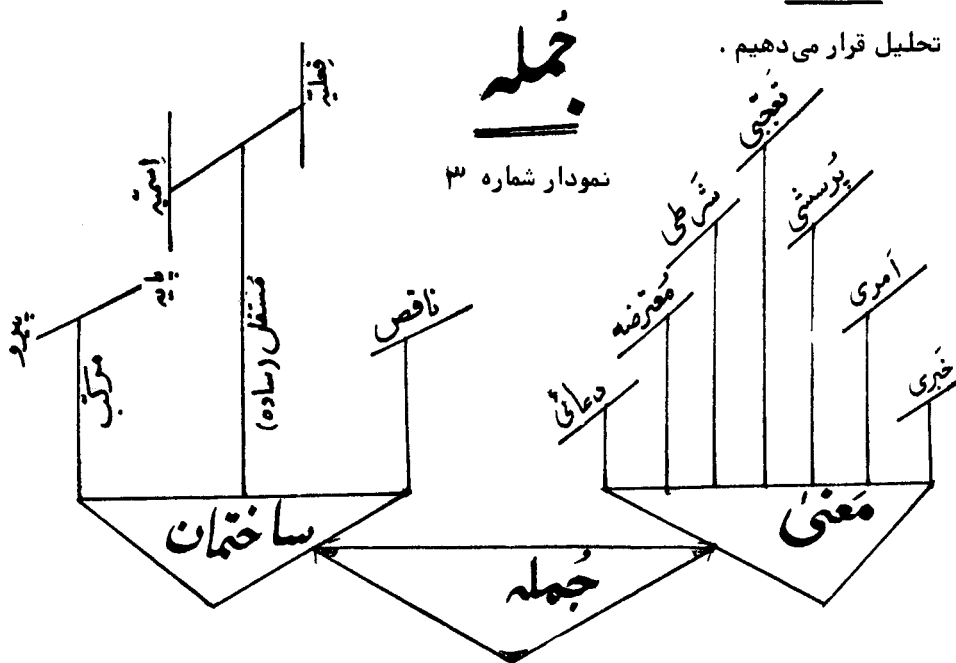
« اقسام کلمه »

انواع کلمه : هر کلمه ای که در جمله به کار می رود یکی از انواع هفتگانه ی زیر است :

فعل - اسم - صفت - حرف - قید - شبه جمله - ضمیر و مبهمات (اسم کنایه)

یادآوری : چون ارزش و اهمیت جمله با فعل است ، اکنون فعل را مورد تجزیه و

تحلیل قرار می دهیم .



بخش چهارم « فعل »

شب صحبت غنیمت دان که بعد از روزگار ما بسی گردش کند گردون بسی لیل و نهار آرد

در هر گزاره ای یک جزء اصلی وجود دارد که اگر آن را برداریم جمله معنی و مفهومی نخواهد داشت این جزء اصلی را فعل می نامیم . که عموماً در آخر جمله قرار دارد . در مثال بالا (غنیمت دان ، گردش کند و آرد) فعل است . پس :

بیت بالا از سه جمله تشکیل شده است . تعداد جمله را از تعداد فعل و رابط — می فهمند و فعلهای محذوف را نیز باید حساب کرد .

« میانه های اصلی فعل »

فعل چهار مفهوم دارد . الف : مفهوم کار یا حالت . ب : مفهوم شخص . ج : مفهوم افراد و جمع . د : مفهوم زمان .
به جمله های زیر توجه کنید :

- ۱- حسین آمد ۲- باد وزید ۳- کتاب خوانده شد ۴- جمشید غمگین است
- ۵- ایرج شاد شد

الف — مفهوم کار یا حالت :

جمله (۱) انجام دادن کار و جمله (۲) انجام گرفتن کار ، جمله (۳) پذیرفتن کاری را می رساند و جمله (۴) داشتن حالت و جمله (۵) پذیرفتن حالتی را نشان می دهد . پس : فعل کلمه ای است که انجام دادن و انجام گرفتن و واقع شدن کاری یا

وجود داشتن و پذیرفتن حالتی را در یکی از سه زمان گذشته، حال و آینده نشان دهد.

ب - مفهوم شخص:

در فعل سه شخص وجود دارد. اول شخص (مُتکَلِّم یا گوینده) و دوم شخص (مُخَاطَب یا شنونده) و سوم شخص (غایب) مانند: دیدم (اول شخص) دیدی (دوم شخص) دید (سوم شخص).

ج - مفهوم افراد و جمع:

این سه شخص (مُتکَلِّم، مُخَاطَب، غایب) اگر بر یک فرد دلالت کند مفرد است و اگر بر بیش از یکی دلالت کند جمع می باشد. مانند: پرسیدم (اول شخص مفرد) پرسیدیم (اول شخص جمع).

د- مفهوم زمان: گذشته (ماضی) حال و آینده (مضارع) آینده (مستقبل)

یا دآوری: اگر فعل را در شش صورت بیان کنیم آن را صرف کرده ایم، مانند: آمدم - آمدی - آمد - آمدم - آمدید - آمدند. هر یک از صورتهای مختلف فعل را صیغه یا (ساخت) فعل گویند. مانند: آمدم - پرسیدی - سخن گفتند.

یا دآوری: قسمتهای مختلف فعل (جزء پیشین - ریشه یا بُن) - شناسه) جزء پیشین. حروفی است که در آغاز افعال در می آید مانند می، ب، همی، ن، م، (می گفت، همی روم، ندید، مرو، بگو) شناسه: در آخر افعال قرار دارد و در تمام صیغه ها تغییر می کند مانند (م، ی، د، ت)، یم (ند، رفتیم - رفتی - رفت - رفتید - رفتند) بن: قسمتی از فعل است که معنی اصلی را همراه دارد و تغییر نمی کند. بن ماضی، بن مضارع

« ریشه افعال و مشتقات آن »

بن ماضی: تمام صیغه های ماضی و بعضی اسمها و صفتها و کلمه های مشتق از آن گرفته می شود. مانند: دیدم، دیدار، دیده، دید، دیدن (گروه کلمات)

برای ساختن بن ماضی کافی است (ن) را از آخر مصدر حذف کنیم مانند دیدن =

دید، گفتن = گفت .

مشتقات مهم از بن ماضی

الف - صفت‌های مشتق از بن ماضی :

۱- بن ماضی + ار = خواست + ار = خواستار (صیغهٔ مبالغه)

۲- بن ماضی + گار = آفرید + گار = آفریدگار (صیغهٔ مبالغه)

۳- بن ماضی + ار = گرفت + ار = گرفتار (صفت مفعولی)

۴- بن ماضی + ه = پرسید + ه = پرسیده (صفت مفعولی)

ب : اسم‌های مشتق از بن ماضی :

۱- بن ماضی + ه = دید + ه = دیده (چشم) (اسم ابزار)

۲- بن ماضی + مان = ساخت + مان = ساختمان (اسم مرکب)

۳- بن ماضی + ن = رفت + ن = رفتن (مصدر)

۴- بن ماضی + ار = گفت + ار = گفتار (حاصل مصدر)

۵- بن ماضی به تنهایی = نشست (نشستن و جلسه) (حاصل مصدر)

ج : انواع ماضی در جای خود شرح داده خواهد شد .

بن مضارع : تمام صیغه‌های مضارع و بعضی اسمها و صفتها و کلمه‌های مشتق، از آن

گرفته می‌شود، مانند : می‌بینم، بینا، بیننده، بینش، بین (گروه کلمات)

بن مضارع : دوم شخص مفرد امر حاضر است . مانند رو : از رفتن .

مشتقات مهم از بن مضارع :

الف : صفت‌های مشتق از بن مضارع :

۱- بن مضارع + نده = رو + نده = رونده (صفت فاعلی)

۲- بن مضارع + ا ن = رو + ا ن = روان (صفت حالیه)

۳- بن مضارع + ا = رو + ا = روا (صفت مُشبهه)

۴- بن مضارع + گار = آموز + گار = آموزگار (صیغۀ مبالغه)

۵- بن مضارع + ار = پرست + ار = پرستار (صیغۀ مبالغه)

ب: اسمهای مشتق از بن مضارع :

۱- بن مضارع + ش = ورز + ش = ورزش (اسم مصدر)

۲- بن مضارع + ه = گری + ه = گریه (اسم مصدر)

۳- بن مضارع + مان = ساز + مان = سازمان (اسم مرکب)

۴- بن مضارع + ه = تاب + ه = تابه (اسم ابزار)

۵- بن مضارع به تنهایی = سوز به معنی (سوختن) (اسم مصدر)

ج: انواع مضارع در جای خود شرح داده خواهد شد .

د: مستقبل ؛ از بن مضارع و بن ماضی به دست می‌آید مانند: خواهیم دید .

یادآوری: صیغۀ مبالغه بر زیادی عمل دلالت می‌کند آموزگار یعنی زیاد آموزنده . پس

صیغۀ مبالغه جزء صفت‌های فاعلی است .

« ساختمان افعال »

در این جمله ها دقت کنید :

۱- فرا رفت و گفت ای عجب این تویی فرشته نباشد بدین نیگویی (سعدی)

۲- من از دیدن دوستان خود خوشحال می‌شوم .

در عبارتهای بالا سه فعل (گفت - فرا رفت - خوشحال می‌شوم) مورد توجه است.

۱- گفت: فعل ساده است ، زیرا بیشتر از یک کلمه نیست .

۲- فرا رفت: فعل پیشوندی است زیرا به اول فعل ساده (رفت) پیشوند فرا ، اضافه شده است .

۳- خوشحال می شوم: فعل مرکب است . زیرا به اول فعل ساده (می شوم) صفت خوشحال اضافه شده است .

« افعال تام (خاص)، ربطی (عام)، ناقص، معین »

در این جمله ها دقت کنید :

۱- ای پسر هان و هان تو را گفتم که تو بیدار شو که من خفتم (نظامی)

۲- هوا سرد است .

۳- علی داناست .

۴- علم آن بود که هر کجا تو از برای آن آموخته باشی در آن جایگاه به کار داری (احمد جام)

در جمله (۱) گفتم از افعال تام (خاص) است زیرا بر انجام دادن کاری

دلالت می کند . در جمله (۲) است از افعال ربطی (عام) مانند: مصادر (استن - بودن - گشتن - گردیدن - شدن) است زیرا حالتی را به نهاد نسبت می دهد .

در جمله (۳) است از افعال ناقص مانند: مصادر (استن - توانستن - بایستن)

می باشد زیرا همه ی زمانها و صیغه های آن صرف و استعمال نمی شود . در جمله (۴) ،

باشی از افعال معین است زیرا آموختن بوسیله آن صرف شده است پس: فعل معین فعلی

است که افعال دیگر به کمک آن صرف شود . مانند مصدرهای (بودن - استن - شدن

خواستن) مثال : پرسیده است - آمده بود - آموخته شد - خواهیم رفت - شاید آمده

باشد .

یادآوری: فعلهای ربطی در بعضی مواقع به معنی افعال (خاص = تام) به کار

می‌روند، مانند :

- ۱- در را زدم در منزل کسی نبود (وجود نداشت)
 - ۲- زمین به دور خورشید می‌گردد (می‌چرخد)
 - ۳- در خانهٔ مارونق اگر نیست، صفا هست (وجود ندارد، وجود دارد)
 - ۴- شد آن زمانه که او شاد بود و خرم بود (گذشت)
 - ۵- همه، در آمد و شد بودند (رفت)
- ۲- بعضی فعلهای دیگری هستند که در نقش فعل معین به کار می‌روند، مانند مصدرهای (توانستن - بایستن - شایستن - گردیدن - آمدن) مانند : باید دید - نتوان رفت، شاید بیاید - آشفته گردید - گفته آمد) . (افعال شبه معین)
- نوع دیگر افعال گروهی : مثلاً " آوردن (پناه آوردن، به یاد آوردن، بیرون آوردن، گرد- آوردن، درآوردن، ...) بدین ترتیب نوعی افعال مرکب ساخته می‌شود. (افعال کمکی)
- زدن (حرف زدن، چانه زدن، زنگ زدن، سرزدن، دست زدن، پَر زدن، شانه زدن، لاف زدن، یخ زدن، به آب زدن، رگ زدن
- در این جمله ها دقت کنید :
- « **وجه افعال** »
- ۱- دیروز محمد به مسافرت رفت .
 - ۲- امروز احمد شاید به مسافرت برود .
 - ۳- تو پاک باش، مدارای برادر از کس پاک .
 - ۴- اگر بد کنی کیفرش بد بری .
 - ۵- خواهم شدن به بستان چون غنچه با دل تنگ .
- و آنجا به نیک نامی پیراهنی دریــــدن
- ۶- شاید ایرج از دبیرستان برگشته به مسافرت برود (برگشته = برگردد) (حافظ)
- رفت در جمله (۱) وقوع فعل را به طور یقین بیان می‌کند. این وجه را اخباری گویند.

شاید برود در جمله^۲ (۲) وقوع فعل رابطه‌طور شک و تردید بیان می‌کند . این وجه را التزامی گویند . باش و مدار در جمله^۳ (۳) وقوع وعدم وقوع فعل را طلب می‌کند . این وجه را امری گویند . بد کنی در جمله^۴ (۴) وجه شرطی است زیرا انجام یافتن آن مشروط به وقوع فعل دیگری است . (این وجه را می‌توان جزء وجه التزامی به حساب آورد زیرا صیغهی خاصی ندارد) .

پیراهنی دریدن در جمله^۵ (۵) وجه مصدری است ، چون با علامت مصدری همراه است ، امروزه در بعضی موارد (ن) مصدری را از آخر آن حذف می‌کنند ؛ باید گفت = باید - گفت . برگشته در جمله^۶ (۶) وجه وصفی است زیرا بصورت صفت مفعولی به کار رفته است . از جهت زمان و شخص ، معنی خاصی را که از فعلهای بعدی فهمیده می‌شود از آن اراده می‌کنند ، مثلاً زمان و شخص (برگشته) مساوی است با (برگردد) یعنی سوم شخص مفرد مضارع التزامی .

« لازم و متعدی »

در جمله های زیر دقت کنید :

۱- محمد رضا رفت ۲- علیرضا کتاب را خواند ۳- شیشه شکست

۳- بهمن شیشه را شکست

در جمله^۱ (۱) رفت فعل لازم است زیرا به مفعول صریح (مفعول بیواسطه) احتیاج ندارد . در جمله^۲ (۲) خواند فعل متعدی است زیرا به مفعول صریح که (کتاب) باشد احتیاج دارد و بدون آن معنی جمله کامل نیست . علیرضا (؟) خواند .

در جمله^۳ (۳) شکست فعل دوگانه (ذو وجهین) است فعل در قسمت اول بصورت لازم و در قسمت دوم بصورت متعدی به کار رفته است .

یادآوری: برخی از افعال متعدی علاوه بر مفعول صریح به متمم فعل (مفعول غیر صریح = مفعول با واسطه) نیز احتیاج دارد، مانند: مسعود کتاب را از مصطفی گرفت. بیشتر فعلها ممکن است چند متمم داشته باشند مانند: غلامرضا، از خانه با دوچرخه به بازار رفت.

«متعدی ساختن فعل لازم»

طرز ساخت (از مصدر) بن مضارع بعضی از افعال لازم + پسوند، (اند یا انید) = فعل متعدی
 " (از مصدر دویدن) دو + اند = دو اند
 " (رویدن) روید + انید = رویانید
 برای متعدی ساختن برخی از فعلهای لازم کافی است که به آخر بن مضارع آن لفظ (اندن یا انیدن) اضافه کرده صرف کنیم مانند: از (چرخیدن)

چرخ + اندن یا انیدن = چرخاندن، چرخانیدن: چرخاندم، چرخاندی، چرخاند، چرخاندم، چرخاندید، چرخاندند، گیاه روید. (لازم) خورشید گیاه را رویانید (متعدی)

«متعدی ساختن فعل متعدی»

طرز ساخت (از مصدر) بن مضارع بعضی از افعال متعدی + (اند یا انید) = فعل متعدی
 " (از خوردن) خور + انید = خورانید

گاهی برخی از افعال متعدی را نیز به همین ترتیب متعدی می سازند. در این

موقع فعل علاوه بر مفعول به متمم فعل نیز احتیاج دارد، مانند: کودک شیر را خورد.

مادر شیر را به کودک خورانید، خورانیدم، خورانیدی، خورانید، خورانیدیم، خورانیدید، خورانیدند

یادآوری: برخی از فعلهای دوگانه نیز بهمین ترتیب متعدی می شوند در این صورت افعال به معنی متعدی به کار می روند، مانند: کودک کاغذها را در حیاط سوزانید.

« معلوم و مجهول »

در جمله زیر دقت کنید : آش غذا را خورد . در این جمله خورد فعل معلوم است زیرا خوردن غذا را به فاعل (آش) نسبت می دهد یعنی نهاد جمله ، فاعل است . اما در جمله غذا خورده شد ، فعل خورده شد (مجهول) است زیرا فاعل جمله معلوم نیست و عمل خوردن را به مفعول یعنی (غذا) نسبت می دهد ، نهاد جمله ، مفعول است .

طرز ساخت (از مصدر) ، صفت مفعولی + زمانهای گذشته ، حال ، آینده ی (شدن) = فعل مجهول
 " (دیدن) دیده + شدم = دیده شدم

یادآوری : گاهی برای ساختن فعل مجهول از مصادر زیر نیز استفاده می کنند : مانند :
 گردیدن - گشتن - آمدن (دیده گشت - کشته گردید - گفته آمد)
(۲) صرف فعل مجهول از مصدر بُردن

ماضی ساده : برده شدم - برده شدی - برده شد - برده شدیم - برده شدید - برده شدند
ماضی استمراری : برده می شدم - برده می شدی - برده می شد - برده می شدیم - برده می شدید - برده می شدند

ماضی بعید : برده شده بودم - برده شده بودی - برده شده بود - برده شده بودیم - برده شده بودید - برده شده بودند

ماضی نقلی : برده شده ام - برده شده ای - برده شده است - برده شده ایم - برده شده اند

ماضی التزامی : شاید برده شده باشم - برده شده باشی - برده شده باشید - برده شده باشند

مضارع اخباری : برده می شوم - برده می شوی - برده می شود - برده می شویم - برده می شوید - برده می شوند

مضارع التزامی : برده بشوم - برده بشوی - برده بشود - برده بشویم - برده بشوید - برده بشوند

مستقبل : برده خواهم شد - برده خواهی شد - برده خواهد شد - برده خواهیم شد - برده خواهید شد - برده خواهند شد

امری : ؟ - برده شو - برده شود - برده شویم - برده شوید - برده شوند

نهی : ؟ - برده نشو - برده نشود - برده نشویم - برده نشوید - برده نشوند

یادآوری : ^(۲) فعل مجهول فقط از فعل متعدی ساخته می شود (چون مفعول دارد) گاهی

به جای صفت مفعولی فعل اصلی ، صفت جامد یا اسم مفعول عربی را بهمان معنی ، با فعل شدن صرف می کنند و بدین ترتیب فعل مجهول می سازند مانند معدوم شد، معدوم خواهد شد.

بس روز گذشت و هفته و ماه معلوم نشد که چون شد این کار

(پروین اعتصامی)

(۱) صرف فعل معلوم از مصدر بُردن

ماضی ساده : بُردم - بردی - برد
ماضی استمراری : می بردم - می بردی - می برد
ماضی بعید : برده بودم - برده بودی - برده بودید - برده بودند
ماضی نقلی : برده ام - برده ای - برده است - برده ایم - برده اید - برده اند
ماضی التزامی : برده باشم - برده باشی - برده باشد - برده باشیم - برده باشید - برده باشند
ماضی ابعَد : برده بوده ام - برده بوده ای - برده بوده است - برده بوده ایم - برده بوده اید
 برده بوده اند

ماضی نقلی استمراری : می برده ام - می برده ای - می برده است - می برده ایم - می برده اید
 می برده اند

ماضی ملموس : داشتم می بردم - داشتی می بردی - داشت می برد - داشتیم می بردیم
 داشتید می بردید - داشتند می بردند

مضارع اخباری : می برم - می بری - می برد
مضارع التزامی : ببرم - ببری - ببرد
مضارع ملموس : دارم می برم - داری می بری - دارد می برد - داریم می بریم
 دارید می برید - دارند می برند

مستقبل : خواهم بُرد - خواهی برد - خواهد برد - خواهیم برد - خواهید برد
 خواهند برد

امری : ؟ - ببر - ببرد
نهی : ؟ - نبر - نبرد
 ؟ - مبر - مبرد
 ببریم - ببرید - ببرند
 نبریم - نبرید - نبرند
 مبریم - مبرید - مبرند

« زمانهای فعل »

زمان فعل: لحظه ای است که فعل در آن واقع شود و بر مصدر زمان اصلی دلالت می کند. گذشته (ماضی) حال و آینده (مضارع) آینده (مستقبل)، امر.

« فعل ماضی »

فعل ماضی بر چند نوع است:

- ۱- ماضی ساده یا مطلق ، ۲- ماضی استمراری ، ۳- ماضی نقلی ، ۴- ماضی نقلی-استمراری ، ۵- ماضی بعید ، ۶- ماضی ابعَد ، ۷- ماضی التزامی ، ۸- ماضی ملموس.

« ماضی ساده »

(ماضی مطلق)

به جمله های زیر توجه کنید:

- ۱- پدری با پسر به شفقت گفت که پسندیده دار عادات و خو
- ۲- جمشید دیروز از مسافرت آمد.

در بیت اول کلمه (گفت) و در جمله دوم کلمه (آمد) بر گذشته ای

دلالت می کند که کاملاً پایان پذیرفته است و ساختمان ساده ای دارد و چنین ساخته می شود.

طرز ساخت: (از مصدر)، بن ماضی + ضمایر فاعلی (م-ی-یم-ید-ند) = ماضی مطلق

" " (از مصدر دیدن) دید + م = دیدم

ماضی مطلق از مصدر دیدن چنین صرف می شود:

دیدم - دیدی - دید - دیدیم - دیدید - دیدند

« ماضی استمراری »

به جمله های زیر توجه کنید :

۱- برادرم همه روز را کار می کرد ۲- او سال گذشته هر روز ورزش می کرد

۳- دیروز وقتی که به کتابخانه می رفتم حسین را دیدم

۴- دیروز همگی در راه پیمایی بودیم کاش شما هم می آمدید

در جمله (۱) کار می کرد بر گذشته ای دلالت می کند که مدتی ادامه داشته است

در جمله (۲) ورزش می کرد بر گذشته ای دلالت می کند که چند بار تکرار شده است . در

جمله (۳) می رفتم بر گذشته ای دلالت می کند که در زمان ماضی دیگری اتفاق افتاده

است . در جمله (۴) می آمدید بر گذشته ای دلالت می کند که با بیان آرزو توأم است .

پس: ماضی استمراری بر گذشته ای دلالت می کند که مدتی ادامه داشته و چند بار تکرار

شده و ضمناً با بیان آرزو و شرط و در زمان ماضی دیگری واقع شده باشد .

امروزه ماضی استمراری با پیشوند (می) صرف می شود ولی در زمان قدیم با پیشوند

(همی) و (ب) یا با پسوند (ی) صرف می شده است مانند :

همی کندموی و همی زد خروش (فردوسی)

هر آن که دیوار بلند پیش آمدی به قوت بازو بیفکندی (گلستان)

طرز ساخت : (از مصدر) . می + ماضی مطلق = ماضی استمراری

" " : (دیدن) می + دیدم = می دیدم

ماضی استمراری از مصدر دیدن چنین صرف می شود :

می دیدم - می دیدی - می دید - می دیدیم - می دیدید - می دیدند

یادآوری : ماضی مطلق (بودن و داشتن) در معنی ماضی استمراری به کار می رود

مانند : من آرزو داشتم که شما را ببینم - در فکرش بودم که با دوستم آشتی کنم .

یادآوری: ماضی استمراری گاهی به جای مضارع التزامی به کار می رود مانند:
آن که دائم هوس سوختن مای می کرد کاش می آمد و از دور تماشا می کرد (حافظ)

« ماضی نقلی »

به جمله های زیر توجه کنید:

- ۱- قالبیابی از قدیم در ایران رواج داشته است .
 - ۲- پدرم به مسافرت حج رفته است .
 - ۳- بهرام هنوز خوابیده است .
 - ۴- هاشم هنوز درسش را نخوانده است .
- در جمله^۱ (۱) داشته است بر گذشته مطلق دلالت می کند و در جمله^۲ (۲) رفته - است بر گذشته ای دلالت می کند که اثر و نتیجه اش تا زمان حال باقی است . در جمله^۳ (۳) خوابیده است مانند مصادر (نشستن - ایستادن - قهر کردن) در گذشته ای صورت گرفته است که هنوز ادامه دارد .
- در پس آینه طوطی صفت داشته اند

آن چه استاد ازل گفت بگو می گویم (حافظ)

- یادآوری: فرق مهم ماضی نقلی با ماضی مطلق این است که در ماضی مطلق مخاطب قبلاً ، از وقوع فعل خبر دارد ولی در ماضی نقلی چنین نیست .
- | | |
|--------------------------------|------------------------|
| موزه ایران باستان را دیدی ؟ | قبلاً اطلاع داشته است |
| موزه ایران باستان را دیده ای ؟ | قبلاً اطلاع نداشته است |
- در جمله^۴ (۴) نخوانده است که ماضی نقلی بصورت منفی به کار رفته بعداً انتظار وقوعش هست ، پس چنین نتیجه می گیریم که:

طرز ساخت. (از مصدر). صفت مفعولی + ماضی مطلق بودن = ماضی بعید

" " (دیدن) دیده + بودم = دیده بودم

ماضی بعید از مصدر دیدن چنین صرف می شود:

دیده بودم - دیده بودی - دیده بود - دیده بودیم - دیده بودید - دیده بودند

« ماضی ابعَد »

در این جمله دقت کنید:

۱- خیال می کردم سابقاً جمشید آن فیلم را دیده بوده است.

در این جمله (دیده بوده است) ماضی ابعَد می باشد که زمان دورتر را نشان می دهد.

طرز ساخت: (از مصدر): صفت مفعولی + ماضی نقلی بودن = ماضی ابعَد

" " (دیدن) دیده + بوده ام = دیده بوده ام

ماضی ابعَد از مصدر دیدن چنین صرف می شود

یده بوده ام - دیده بوده ای - دیده بوده است - دیده بوده ایم - دیده بوده اید -

یده بوده اند .

« ماضی التزامی »

ر جمله های زیر دقت کنید:

- اگر کسی نتوانسته باشد برای جامعه ای که در آن زندگی می کند مفید واقع گردد هرگز

نمی تواند برای شخص خود مفید باشد .

- شاید علی او را دیده باشد .

- ای وای بر اسیری که یاد رفته باشد در دام مانده باشد ، صیاد رفته باشد

در جمله (۱) نتوانسته باشد گذشته ای را نشان می دهد که همراه با شرط است .

در جمله (۲) دیده باشد گذشته ای را نشان می‌دهد که با شک و تردید همراه است.
 در جمله (۳) رفته باشد گذشته ای را نشان می‌دهد که با تأسف و دریغ همراه است.
 پس: از جمله های بالا دو نتیجه می‌گیریم ، اول این که ماضی التزامی بر فعلی دلالت
می‌کند که همراه با شک و تردید و تأسف و شرط و آرزو باشد . دوم این که بعد از کلمه یا
جمله ای بیاید مانند : ممکن است جلیل را دیده باشم ، اگر او را ببینم می‌شناسم .

طرز ساخت (از مصدر) صفت مفعولی + (مضارع التزامی باشیدن) = ماضی التزامی
 " " (دیدن) دیده + باشم = دیده باشم
 ماضی التزامی از مصدر دیدن چنین صرف می‌شود :
 دیده باشم - دیده باشی - دیده باشد - دیده باشیم - دیده باشید - دیده باشند

« ماضی ملموس »

ماضی ملموس: امروزه در زبان محاوره بیشتر معمول است و آن گذشته ای را نشان
 می‌دهد که در حال انجام یافتن است مانند : داشتم می‌رفتم که شما تشریف آوردید .
 ماضی ملموس از مصدر دیدن چنین صرف می‌شود :
 داشتم می‌دیدم - داشتی می‌دید - داشت می‌دید - داشتیم می‌دیدیم - داشتید می‌دیدید
 داشتند می‌دیدند .

تمرین ۱- از مصدرهای بودن - رسیدن - آراستن - بخشیدن - انداختن - شنیدن
 آوردن، انواع ماضی را بصورت فعل معلوم صرف کنید . به جدول شماره ۱ مراجعه شود صفحه ۴۶
تمرین ۲- از مصدرهای پرسیدن - دیدن - کردن - یافتن - بردن - بخشیدن ،
 ۲۵
 انواع ماضی را بصورت فعل مجهول صرف کنید . به جدول شماره ۲ مراجعه شود صفحه

« مضارع اخباری »

به جمله های زیر توجه کنید :

۱- ایرج کتاب می خواند ۲- علی عصرها کتاب می خواند

۳- حرارت زیاد آب را تجزیه می کند

افعالی که در جمله های بالا به کار رفته اند همگی مضارع اخباری هستند . اما فعل جمله ی (۱) در زمان حال ، فعل جمله ی (۲) در زمان آینده ، فعل جمله ی (۳) در همه ی زمانها اتفاق افتاده است . پس نتیجه می گیریم :

مضارع اخباری بر زمان حال و آینده و بر تمام زمانها دلالت می کند معمولاً امروزه
با پیشوند (می) همراه است ، مانند : علی ناهار می خورد .

طرز ساخت : (از مصدر) می + بن مضارع + ضمائر فاعلی (م ، ی ، د ، یم ، ید ، ند) = مضارع اخباری
" " (دیدن) می + بین + م = می بینم
مضارع اخباری از مصدر دیدن چنین صرف می شود :

می بینم - می بینی - می بیند - می بینیم - می بینید - می بینند

★ یادآوری : اگر مضارع اخباری بدون علامت باشد مضارع ساده گویند ، مانند : روم
مضارع اخباری در قدیم با پیشوند (همی) و (ب) یا (ساده) بیان می شده است
مانند : دانشمندان همی گویند .

بسوزند چوب درختان بی بر سزا خود همین است مری بری را
گردون چه خواهد از من سرگشته ی ضعیف گیتی چه جوید از من درمانده ی گدا
موارد استعمال مضارع اخباری زیاد است .
۱- در بیان جواب شرط : اگر بروی می رسی .

۲- به ماضی دلالت می‌کند (در داستان) .

رستم به نخجیر می‌رود ، اسبش را گم می‌کند و به جستجوی آن روانه می‌شود .

۳- برای نقل قول . حضرت علی می‌فرماید : غرور نشانه ی نادانی است .

« مضارع التزامی »

به جمله های زیر توجه کنید :

۱- فردا شاید برادرم به مسافرت برود .

۲- امروز ممکن است به گردش بروم .

در جمله های بالا فعلهایی که به کار رفته اند همگی مضارع التزامی هستند . فعل

جمله (۱) به زمان آینده و فعل جمله (۲) به زمان حال دلالت می‌کند . دنبال کلمه یا

جمله ای می‌آید و ضمناً وقوع فعل با شک و تردید و شرط و آرزو همراه است . امروزه با

پیشوند (ب) یا ساده صرف می‌شود ولی در قدیم همراه پسوند (ی) و یا ساده صرف

می‌شده است ، مانند :

۱- همراه شرط :

گر یگویم که مرا با تو سر و کاری نیست در و دیوار گواهی بدهند کاری هست (سعدی)

۲- بیان آرزو : کاش امروز باران بیاید .

طرز ساخت : (از مصدر) ب + بن مضارع + ضمایر فاعلی (م ، ی ، د ، یم ، ید ، ند) = مضارع التزامی

" " (دیدن) ب + بین + م = بینم

مضارع التزامی از مصدر دیدن چنین صرف می‌شود :

بینم - بینی - ببیند - بینیم - ببینید - ببینند -

بینم - بینی - بیند - بینیم - بینید - بینند -

« مضارع مَلْمُوس »

به جمله زیر توجه کنید :

۱- کریم کجا می‌روی ؟ دارم به کتابخانه می‌روم .

در جمله بالا فعل دارم می‌روم مضارع مَلْمُوس است . وقوع فعل را در زمان حال و در شرف انجام گرفتن نشان می‌دهد . مانند : دارم می‌خوانم .
مضارع مَلْمُوس از مصدر دیدن چنین صرف می‌شود :
دارم می‌بینم - داری می‌بینی - دارد می‌بیند - داریم می‌بینیم - دارید می‌بینید - دارند می‌بینند .

یادآوری : مضارع مَلْمُوس حال مُطلق است .

« فعل امر - نَهی »

به جمله های زیر توجه کنید :

۱- برو کارگر باش و امیدوار ۲- سعید ، لطفاً دفتر کلاس را بیاور .

در جمله های بالا فعلهای برو ، باش ، بیاور فعل امر هستند و بر طلب کاری دلالت می‌کنند . امر منفی را نهی گویند . مانند : مگو در بیت زیر :

برو کار می‌کن مگو چیست کار که سرمایه جاودانی است کار
فعل امر ، امروزه بیشتر با پیشوند (ب) همراه است و برای تأکید می‌آید ولی در قدیم با (ب) و (می) و در بعضی مواقع بدون نشانه صرف می‌شده است . مانند
برو ، می‌کن در بیت بالا .

فعل امر از مصدر دیدن چنین صرف می‌شود :

(؟) - ببین - ببیند - ببینیم - ببینید - ببینند

یادآوری: امروزه دو صیغه ی دوم شخص مفرد و دوم شخص جمع بیشتر به کار

می‌رود، مانند: برو - بروید. و ضمناً فاعل در فعل امر مستتر است.

فعل نهی از مصدر رفتن چنین صرف می‌شود:

(؟) نرو - نرود - نرویم - نروید - نروند یا: (؟) مرو - مرود - مرویم - مروید، مروند

« صیغۀ دُعَا »

صیغۀ دُعَا از سوم شخص امر مفرد غایب بدین ترتیب ساخته می‌شود که قبل از حرف

آخر همزه ای به صورت (الف) اضافه می‌کنند مانند: ببند = ببند دهد = دهاد

بعضی فعلهای دُعَائی صرف می‌شود. مانند:

مبادم - مبادت - مبادش - مبادمان - مبادتان - مبادشان

« مُسْتَقْبَل »

به جمله زیر توجه کنید:

در راه دانش هر چه جلوتر برویم، راهمان هموارتر و روشنتر خواهد شد.

در این جمله فعل خواهد شد مستقبل است زیرا به زمان آینده دلالت می‌کند.

طرز ساخت (از مصدر) مضارع خواستن + بن ماضی = مستقبل

" " (دیدن) خواهم + دید = خواهم دید

مستقبل از مصدر دیدن چنین صرف می‌شود:

خواهم دید - خواهی دید - خواهد دید - خواهیم دید - خواهید دید - خواهند دید

« فعل مثبت و منفی »

به جمله های زیر توجه کنید:

۱- هوا بارانی است ۲- مهدی به دبیرستان رفت

۳- هوا بارانی نیست ۴- مهدی به دبیرستان نرفت

افعال دو جمله‌ای (۱) و (۲) است - رفت بر اثبات کاری دلالت می‌کنند اینگونه فعلها را مثبت می‌خوانند . اما فعلهای دو جمله (۳) و (۴) بر نفي کاری دلالت می‌کنند، اینگونه فعلها را منفي خوانند . (نیست-نرفت)

«مطابقت فعل با نهاد»

- ۱- اگر نهاد ، جاندار باشد فعل در افراد و جمع با آن مطابقت می‌کند ، مانند :
صادق آمد - جواد و جعفر آمدند .
- ۲- اگر نهاد جمع و غیر جاندار باشد مطابقت و عدم مطابقت آن با فعل هر دو درست است ، مانند : گیاهان روید - گیاهان رویدند .
- یادآوری! - اگر کلمه های گله ، کاروان ، قافله علامت جمع نداشته باشند افعال همیشه مفرد هستند مانند : کاروان به شهر وارد شد .
- ۲- ولی برای کلمه مردم فعل همیشه جمع می‌آید مانند : مردم از بند آزاد شدند .
- ۳- کلمه های (همه ، برخی ، بعضی) که نهاد واقع می‌شوند باید فعل را بصورت جمع آورد مانند : همه رسیدند... برخی گفتند... بعضی پرسیدند...

«تجزیه فعل»

در تجزیه فعل مطالب زیر را باید مورد بررسی قرار داد :

- ۱- مفهوم زمان (انواع ماضی ، انواع مضارع ، مستقبل ، امر ، نهی)
- ۲- مفهوم شخص (اول شخص ، دوم شخص ، سوم شخص)
- ۳- مفهوم افراد و جمع بودن فعل
- ۴- مثبت یا منفي بودن فعل
- ۵- لازم یا متعدی بودن فعل
- ۶- معلوم یا مجهول بودن فعل
- ۷- ساختمان فعل (ساده ، پیشوندی ، مرکب)
- ۸- وجوه افعال
- ۹- ریشه فعل

۱ نمودار فعل روی جلد

« تجزیہ فعل - تمرین »

می نہاد م	ماضی استمراری ، اول شخص مفرد ، مثبت ، متعدی ، معلوم ، سادہ ، وجہ اخباری ، ریشہ = نہاد
در نرفت	ماضی مطلق ، سوم شخص مفرد ، منفی ، لازم ، معلوم ، فعل پیشوندی ، وجہ اخباری ، (ریشہ نہ رفت)
نشیدہ ای	ماضی نقلی ، دوم شخص مفرد ، منفی ، متعدی ، معلوم ، سادہ ، وجہ اخباری (ریشہ = شنید)
یاری کردند	ماضی مطلق ، سوم شخص جمع ، مثبت ، متعدی ، معلوم ، مرکب ، وجہ - اخباری (ریشہ = یاری کرد) یاری = مکمل فعل ناقص کردند
(شاید) بروند	مضارع التزامی ، سوم شخص جمع ، مثبت ، لازم ، معلوم ، سادہ ، وجہ التزامی (ریشہ = رو)
نخواهند برد	مستقبل ، سوم شخص جمع ، منفی ، متعدی ، معلوم ، سادہ ، وجہ اخباری (برد = ریشہ)
دانستہ شد	ماضی مطلق ، سوم شخص مفرد ، مثبت ، مجهول ، سادہ ، وجہ اخباری (ریشہ = دانستہ شد)
برو	فعل امر ، دوم شخص مفرد حاضر ، مثبت ، لازم ، معلوم ، سادہ ، وجہ امری (خود ریشہ)

تمرین . نوشتہ زیر را بہ دقت بخوانید انواع فعلہا را کاملاً تجزیہ کنید :

بہ نام خداوند بخشنده مہربان

وای برہرکہ عیجو و طعنہ زن است . آن کس کہ ثروت می اندوزد ، پی دہی آن را می شمارد
گمان می کند این پولہا باعث زندگی جاوید او خواهد شد . ہرگز چنین نیست ، این مردم
بد کار در دوزخی خواهند افتاد کہ ناراحت کنندہ و درہم کوبندہ است . می دانسی این
عذاب خرد کنندہ چیست ؟ آتشی است کہ خدا افروختہ و بر دلہا سر می کشد .
آتشی کہ آنہا را در کام خویش فرو می برد ، در ستونہایی بس دور و دراز . (ترجمہ
سورہ ہمزاز کلام اللہ مجید)

بخش پنجم

اسم

در مبحث جمله، آگاه شدیم که نهاد قسمت بسیار مهم آن است و کلمه ای که در جمله به صورت آشکار (صریح) و کنایه (غیر صریح) نهاد واقع می شود اسم است یا جانشینان آن مانند (ضمیر : صفت) .

اسمها و ضمایر علاوه بر این که در جمله نهاد واقع می شوند، حالات دیگری رانیز می پذیرند مانند: مفعول، متمم فعل، منادی، مضاف الیه، مسند، بدل، تمیز ...

در قسمت تجزیه، باید اسم را از نظر انفرادی شناسایی کنیم. ولی در قسمت ترکیب، رابطه و نقش آن را در جمله مورد مطالعه قرار می دهیم.

- به جمله های زیر توجه کنید:
- ۱- علی رفت
 - ۲- همه آمدند. یکی از بزرگان گفت
 - ۳- کتابی خریدم . یکی دختری داشت خاقان چو ماه
 - ۴- بهرام کتاب را از کتابخانه گرفت .
 - ۵- شیر، از گروه گربه سانان است .
 - ۶- گل زیباست .
 - ۷- گلاب را از گل می گیرند .
 - ۸- برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتری است معرفت کردگار
 - ۹- دست، هوش دوم بشر است .
 - ۱۰- گیاهها روییدند
 - ۱۱- ز گهواره تا گور دانش بجوی .
 - ۱۲- خواستن، توانستن است .
 - ۱۳- نیکی، روح انسان را از بدیهها پاک می کند .
 - ۱۴- درخت ایستاده میمیرد .

در جمله های صفحه^{۳۹} (علی، شیر، دست، هوش، نیکی و روح) و مانند آنها کلمه-
هایی هستند که برای نامیدن اشخاص، حیوان و چیزهای دیگر به کار رفته اند. این اسمها
خواه وجود خارجی داشته باشند مانند: گل و بهرام، خواه وجود خارجی نداشته باشند مانند:
دانش و روح پس:

اسم : کلمه ای است که برای نامیدن اشخاص و حیوان و چیزهای دیگر به کار می رود.
مانند: علی، شیر، گیاه، سنگ، دانش، هوش و

اسم بر دو قسم است: ۱- صریح ۲- کنایه

اسم صریح؛ اسمی است که معنای آن آشکار و روشن باشد. مانند: بهرام،
گل، گریه، کتاب، دفتر و کاغذ

اسم کنایه اسمی است که معنای آن آشکار و روشن نباشد مانند: کسی،
دیگران، تو، ما «**اقسام اسم کنایه**»

اسم کنایه بر دو قسم است: ۱- مبهمات ۲- ضمیر

مبهمات : کنایاتی هستند که مرجع روشنی ندارند و در معنای آن ها نوعی ابهام
وجود دارد مانند: تا توانی درون کس مخراش کاندورین راه خاراها با شد (سعدی)
مبهمات مهم عبارتند از: کسی - دیگری - فلان - بهمان - این و آن - هیچ - هر
هیچکدام - هر کس - همه کس - همه - هیچکس - یکی - برخی - بعضی - چند - چندین
- اند (از سه تا نه)

هر که با ناراستان همسنگ شد در کمی افتاد و عقلش دنگ شد (مولوی)

ضمیر : ضمیر از کنایاتی است که مرجع واضح و روشنی دارد. مرجع ضمیر
اسم صریح است، مانند: سعدی شاعر بزرگی است او کتاب گلستان را نوشته است.

نماند ستمکار بد روزگار بماند بر او لعنت پایدار (سعدی)

یادآوری (ص) = علامت اختصاری صفحه

« اقسام اسم صریح »

اسم خاص (ویره) : اسمی است که بر شخص یا چیز معینی دلالت کند مانند
علی بهرام در جمله های یک و چهار صفحه ۳۹

نام مخصوص همه ی انسانها ، مانند ، تقی ، جمشید و ایرج

نه سام نریمان نه افراسیاب نه کسری نه دارا نه جمشید ماند (فردوسی)

نام مخصوص همه ی حیوانها ، مانند : رخس ، شبدریز ، عنقا

از آن سو خروشی بر آورد رخس وزین سوی اسب یل تاجبخش (فردوسی)

نام مخصوص همه ی مکانها ، مانند : شیراز ، اصفهان ، ایران ، آسیا ، کارون

ساریانا بند بگشا زشتاران شهر تبریز است و کوی دلبران (مولوی)

نام مخصوص همه ی اشیای روی زمین که یکی بیش نیست .

یادآوری : اسم خاص جمع بسته نمی شود . و بای نکره نمی پذیرد مگر به عنوان اسم

نوع به کار رود . مانند : کشور عزیز ما ایران ، سعدیها و حافظها پرورش داده است .

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد موسیقی با موسیقی در جنگ شد (مولوی)

اسم عام : اسمی است که افراد همجنس را شامل شود ، مانند : کتاب ، دفتر .

برگ ، درخت ، شیر ، گربه . . . در جمله های صفحه ۳۹

وقتی می گوئیم کتاب بخوان . منظور ما کتاب معینی نیست ، بلکه بیشتر کتابها را

شامل می شود .

گربه شیر است در گرفتن موش لیک موش است در مصاف پلنگ (سعدی)

اسم ذات : اسمی است که وجود مستقلی داشته باشد یا بتوان آن را حس کرد .

مانند : گیاه ، دست ، برگ ، درخت ، گربه ، بهرام در جمله های صفحه ۳۹

وقتی می گوئیم امروز کتابی خریدم ، کتاب در عالم خارج وجود دارد و می توان

آن را لمس کرد و دید .

بشنواز عقل خود ای انباردار گندم خود را بهارض الله سپار (گندم = ذات) (مولوی)
اسم معنی : اسمی است که وجود مستقلی نداشته باشد یا نتوان آن را حس کرد و دید. مانند: دانش، هوش، روح ... در جمله های صفحه ۳۹

وقتی می گوئیم هوش چیست؟ هوش در خارج دیده نمی شود و وجودش بسته به وجود کسی است که آن را داراست. پس اسم معنی عینی نیست بلکه ذهنی است.

دوش مرغی به صبح می نالید عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش (سعدی)
 درخت تو گر بار دانش بگیرد به زیر آوری چرخ نیلو فری را (ناصر خسرو قبادیانی)
اسم معرفه : اسمی است که برای شنونده کاملاً معلوم و مشخص باشد، مانند: بهرام، علی، گل، درخت ... در جمله های صفحه ۳۹

اسم خاص، مشارالیه (این و آن) مرجع ضمائر شخصی، منادی، اسم موصول
 همگی اسمهای معرفه هستند. غالباً اسمهایی که علامت نکره نداشته باشند معرفه محسوب می شوند.

وقتی می گوئیم لطفاً دفتر کلاس را بیاور، نام دفتر برای شنونده کاملاً معلوم و مشخص است.

به خاک پای تو سوگند و جان زنده دلان که من بیای تو در مردن آرزومندم (حافظ)
اسم نکره : اسمی است که برای شنونده معلوم و مشخص نباشد چند علامت دارد (یک و یکی) در اول کلمه و (ی) در آخر کلمه مانند کتابی و یکی دختری در جمله های صفحه ۳۹ کتاب و دختر اسم نکره هستند.

وقتی می گوئیم جوانی از یک فروشگاه کتاب جالبی خرید، معلوم نیست کدام جوان و کدام فروشگاه و کدام کتاب است.

گشت یکی چشمه ز سنگی جدا غلغله زن، چهره نما، تیز پا (نیمایوشیج)

اسم جامد : اسمی است که از بن فعلی گرفته نشده باشد ، مانند : دست ، بهرام ، گل ، برگ ، در جمله های صفحه ۳۹

وقتی می گوییم ، این میز چوبی است . چوب و میز از بن فعلی گرفته نشده است .
 بیاموز اگر پارسا بود خواهی مکن دیو را جان خویش آشیانه (ناصر خسرو قبادیانی)
اسم مشتق : اسمی است که از بن فعلی گرفته شده باشد ، مانند دانش در جمله های صفحه ۳۹ اگر از آخر کلمه دانش لفظ (ش) را حذف کنیم ، کلمه دان باقی می ماند
 می دانیم که این کلمه بن مضارع از مصدر دانستن است پس دانش اسم مشتق است .

مشو غره بر حسن گفتار خویش به تحسین نادان و پندار خویش (سعدی)
 یادآوری : اسمهاییکه از زبانهای بیگانه وارد زبان فارسی شده اند بهتر است جامد فرض شود مانند : رادیو ، مدرسه ، ماشین ، ممنون ، کنطور ، تلفن .
« مصدر »

مصدر کلمه ایست که انجام دادن کاری را بدون قید زمان برساند . علامت آن
 (دن) یا (تن) است که اگر (ن) را از آخر آن حذف کنیم فعل ماضی سوم شخص - مفرد به دست آید . مانند : رفتن = رفت آمدن = آمد

یادآوری : اسم از نظر ساختمان : به اسم ساده ، مرکب ، جامد و مشتق تقسیم می شود . ولی از نظر معنی به اسم خاص ، عام ، ذات ، معنی ، معرفه ، نکره ، مفرد و جمع تقسیم می گردد .

یادآوری : مصدر یعنی محل صدور (اسمها و صفتهای مشتق و افعال و امثال آنها)

« اقسام مصدر »
مصدر اصل : در اصل مصدر باشد . اگر به آخر ریشه ماضی (ن) اضافه کنیم مصدر اصلی به دست می آید علامت آن (دن) یا (تن) است .

بدین پنج روز اقامت نماز باندیشه تدبیر رفتن بساز (سعدی)

مصدر جعل : در اصل مصدر نیست ، با اضافه کردن (یَدَن = IDÉN) به آخر

بعضی اسمهای فارسی و عربی درست می شود ، مانند : فهم + یَدَن = فهمیدن (از عربی)
جنگ + یَدَن = جنگیدن (از فارسی)

یادآوری : مصدر جعلی عربی با علامت (یت) درست می شود ، مانند :

علم آدمیت است و جوانمردی و ادب و رنه ددی به صورت انسان مصوری (سعدی)

مصدر ساده : مصدری است که از یک کلمه بیشتر نباشد مانند رفتن ، پرسیدن .

ز من عاشقی باید آموختن که هرگز نمینالم از سوختن (سعدی)

مصدر مرکب : مصدری است که از یک کلمه بیشتر باشد مانند سخن راندن ، گرفتار شدن ،

منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن منم که دیده نیالوده ام به بد دیدن (حافظ)

مصدر پیشوندی : مصدری است که به اول مصدر ساده پیشوندی اضافه شود مانند :

باز آمدن ، برآمدن

که برگردش کعب و زانوی پا نشاید قدم بر گرفتن زجای (سعدی)

مصدر مرخم (مخفف) : اگر (مَن) را از آخر مصدر اصلی حذف کنیم ، مصدر

مرخم به دست می آید مانند : نشست در بیت زیر .

رفتیم اگر ملول شدی از نشست ما فرمای خدمتی که بر آید ز دست ما (سعدی)

اسم مصدر - حاصل مصدر

اسمی است که علامت مصدر اصلی را ندارد ولی معنی مصدری می دهد ، مانند :

دانش ، گفتار . که معنی دانستن و گفتن می دهد .

انواع اسم مصدر و طرز ساخت آنها

۱- بن مضارع + ش = کوش + ش = کوشش (اسم مصدر) مانند :

پیش از آن گز دست بیرون برد گردش گیتی زمام اختیار

گنج خواهی در طلب رنجی ببر خرمی می بایدت تخمی بکار

۲- بن مضارع + ه = خند + ه = خنده (اسم مصدر) مانند :

هست این خنده ام از بهر دل خود ، لیکن گریه ام بود برای پدر و مادر خویش (بهار)

۳- بن ماضی + ار = گفت + ار = گفتار (حاصل مصدر) مانند :

بزرگی سراسر به گفتار نیست دو صدگفته چون نیم گردار نیست

۴- اسم + ی = مرد + ی = مردی (حاصل مصدر) مانند :

گرت از دست بر آید دهنی شیرین کن مردی آن نیست گه مشتی بزنی بردهنی (سعدی)

۵- صفت + ی = خوب + ی = خوبی ، گرسنگی (حاصل مصدر) مانند :

از گرسنگی مردن به از آن که از نان بقله سیر شدن . (قابوسنامه)

یادآوری : در زبان فارسی مصدر مرکب خیلی بیشتر از مصدر ساده است و این از

توانایی زبان فارسی است .

یادآوری ۲ : اگر به مصدر ساده اسم یا صفتی اضافه شود مصدر مرکب به دست آید .

مانند : گریه کردن ، فیض بردن ، آماده شدن ، گرفتار شدن .

یادآوری ۳ : اسم مصدر مرکب : چوتو خودکنی / اختر خویش را بد

مدار از فلک چشم نیک / اختری را (ناصر خسرو)

مفرد : اسمی است که بر یکی دلالت کند و علامت جمع نداشته باشد مانند :

دست ، هوش ... در جمله های صفحه ۳۹

هر آنکس که بر دزد رحمت کند به بازوی خود گاروان میزند (سعدی)

جمع : اسمی است که بر بیش از یکی دلالت کند . مانند : در ختان و گیاهها

در جمله های صفحه ۳۹

چون پیر شدی ز کودکی دست بدار بازی و ظرافت به جوانان بگذار (سعدی)

قصدش پریش کردن زلف سیاه نیست دلها به این بهانه ز سر باز می کند (سالک کرمانشاهی)

« قاعده جمع بستن اسما »

در زبان فارسی اسامی را با توجه به نکات زیر با لفظ (ان - ها) جمع می‌بندند
مانند : درختان ، گیاهها در فارسی امروز تقریباً "تمام کلمات را می‌توان با (ها) جمع بست
۱- جمادات ، اسم معنی ، اجزای محصولات نباتی ، اعضای فرد بدن با (ها) جمع

بسته می‌شود . مانند : سنگها ، دانشها ، شکوفه ها ، گردوها ، گردنها .

۲- کلماتی که به (الف) و (واو) ختم می‌شوند ، قبل از (ان) حرف (ی) اضافه
می‌گردد ، مانند : ترسایان ، پرستویان .

۳- کلماتی که به (ه) غیر ملفوظ ختم می‌شوند در جمع با (ان) های بیان حرکت
تبدیل به (گ) می‌شود مانند : دیده = دیدگان ، مورچه = مورچگان

مورچگان را چو بود اتفاق شیرزیان را بدرانند پوست (سعدی)

۴- کلماتی که به (ه) غیر ملفوظ ختم می‌شوند در جمع با (ها) علامت جمع جدا
نوشته می‌شود . مانند : خانه ها ، نامه ها .

اسم جمع

اسمی است که در ظاهر مفرد ولی در معنی جمع باشد ، مانند : گروه ، دسته ، طایفه
قومی به جدّ و جهد نهادند وصل دوست قوم دگر حواله به تقدیر می‌کنند (حافظ)

اسم ابزار

اسمی است که بر ابزار کار دلالت می‌کند ، مانند : چاقو ، تابه ، دستگیره ، قندشکن
اسم آلت بر سه نوع است :

جامد : اسمی است که از بن فعلی گرفته نشده باشد ، مانند : ارّه ، قیچی .

منشوق : اسمی است که از بن فعلی گرفته شده باشد ، مانند : گیره ، تابه .

مرکب : به اول بن مضارع بعضی از فعلها اسم عامّ اضافه کنند مانند :
آتش گردان - قند شکن .

اسم کوچک شده

اسمی است که بر کوچکی دلالت کند، مانند: دخترک - کتابچه، خواجه، مخلک.

اسم بزرگ شده

اسمی است که بر بزرگی دلالت کند، مانند: گاو صندوق - خرچنگ، شاهرگ.

اسم مرکب

اسمی است که از یک کلمه بیشتر باشد، مانند: گلاب، کتابخانه.

یادآوری: های ملفوظ آن است که به تلفظ در آید، مانند: راه.

های غیر ملفوظ (بیان حرکت) آن است که به تلفظ در نیاید، مانند: جامه.

ساختان اسم مرکب

از دو اسم - مانند: نماز خانه، دوشادوش، جرعه جرعه (با تکرار)

از دو فعل - مانند: داد و ستد، کشاکش (با میانوند)

از دو مصدر - مانند: زد و خورد، برد و باخت (با میانوند)

از صفت و اسم - مانند: سفید رود، نوروز.

از عدد و اسم - مانند: چهار راه، چهل ستون.

از پیشوند و اسم - مانند: همسایه، پادزهر.

از اسم و پسوند - مانند: دانشگاه، گلستان

از صفت و فعل - مانند: شاد باش، زنده باد.

یادآوری: ساختان اسم و صفت مرکب در زبان فارسی بحث مفصلی دارد.

یادآوری: اسم ساده - اسمی است که از یک کلمه بیشتر نباشد، مانند: دل

« بحث نحوی اسم (ترکیب) »

نقش اسم در جمله

بحث نحوی اسم (ترکیب) : از نقش یا حالت اسم در جمله بحث می کند .

نقش و وظیفه اسم را در جمله حالت آن اسم گویند و اسم را چند حالت است مانند :

نقش فاعلی - مُسندُ الیهی - مُسندی - مفعولی - متمم فعلی - مضافُ الیهی - ندائی -

بدلی - تمیزی ...

به جمله های زیر توجه کنید :

۱- علی آمد .

۲- هوا روشن است .

۳- هوا ابری است .

۴- محمد بهرام را دید .

۵- من حسین را در خیابان سعدی دیدم .

۶- ای خدا ، به انسان آگاهی ده که از نفس آماره خود پیروی نکند .

۷- برادرم ، حسن ، شما را خوب می شناسد (بدل)

۸- امروز جمشید به دبیرستان رفت .

۹- دیروز دو کیلو سیب خریدم . (تمیزی)

حالت های (فاعلی - مُسندُ الیهی)

حالتی است که اسم کننده کاری باشد مانند علی یا کاری از آن سر بزند مانند : شیشه

وقتی می گویم علی رفت ، علی کننده کار و عمل رفتن را انجام داده است .

فاعل در جواب که و چه واقع می شود مانند : علی ندید . که ندید ؟ علی (فاعل)

شیشه شکست . چه شکست ؟ یعنی چه چیزی شکست ؟ شیشه (فاعل) بی جان ،

نعمتی که ما را گرفتار می کند نعمت نیست

شیشه نزدیکتر از سنگ نندارد / خوشی

هر شکستی که به ما میرسد از خوشتن است (صائب تبریزی)

حالت مفعولی

حالتی است که اسم در جمله مفعول واقع شود ، یعنی کار بر آن واقع می شود مانند

بهرام در جمله (۴) . صفحه ۴۸

وقتی می گوئیم میهن خود را دوست داریم . میهن در این جمله نقش مفعولی دارد ، زیرا عمل دوست داشتن روی میهن انجام گرفته است .

مفعول بیواسطه در جواب که را و چه را واقع می شود .

حسن مادرش را دوست دارد . حسن که را دوست دارد ؟ مادرش را (مفعول یا جان)

او میز را آورد . او چه را آورد ؟ یعنی او چه چیز را آورد ؟ میز را (مفعول بی جان)

بگشتی و مغزش برون آختی مَرَّان اژدها را خورش ساختی (فردوسی)

یادآوری : علامت مفعول غالباً را می باشد در بعضی مواقع (را) حذف می شود ،

باید از معنی جمله مفعول را دریافت .

(ناصر خسرو)
چون نیک نظر کرد پر خویش در آن دید گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست (قبادیانی)

یادآوری ۲ : در قدیم در ابتدای مفعول بیواسطه کلمه (مَرَّ) را برای تأکید می آوردند

من آنم که در پای خوکان نریزم مَرَّاین قیمتی دُر لفظ دری را (ناصر خسرو قبادیانی)

حالت مُسندُ الیه

حالتی که اسم در جمله مُسندُ الیه واقع شود مانند هوا در جمله (۳ و ۲) صفحه ۴۸

وقتی می گوئیم ، هوا سرد است حالت سردی را به هوا نسبت داده ایم مانند :

دوای دردها نیکی است .

حالت مُسندی

آن است که اسم در جمله مسند واقع شود مانند ابر در جمله (۳) صفحه ۴۸

وقتی می گوئیم هوا گرم بود مفهوم گرمی را به نهاد نسبت داده ایم .

رنج داشتن از نداشتن بیشتر است .

من عاشقم گواه من این قلب چاک چاک در دست من جز این سند پاره پاره نیست (عشقی)

* یادآوری : مُسندُ الیه کلمه ای است که حالت و صفتی را به وسیله فعل ربطی به آن

نسبت می دهند ، مانند : خدا بخشنده است .

* یادآوری ۲ : مُسند ، حالت و صفتی است که به نهاد نسبت می دهند ، مانند :

بخشنده در جمله بالا

حالت متمم فعلی

آن است که اسم در جمله با یکی از حروف اضافه بیاید معنی فعل را تمام کند مانند

دبیرستان در جمله ی (۸) صفحه ۴۸

وقتی می گوئیم سهراب از بهرام پرسید ، بهرام متمم فعل است زیرا معنی فعل را

تمام کرده و با یکی از حروف اضافه (از) آمده است .

برای تشخیص متمم فعل در جمله می توانیم جمله پرسشی درست کنیم ، مانند :

سهراب از که پرسید ؟ از بهرام ، پس بهرام متمم فعل است .

زن پارسا را نکوتر هنر نباید که بر بام یابد گذر (ایرانشاه)

حالت ندائی

آن است که اسم در جمله منادی واقع شود مانند خدا در جمله (۶) صفحه ۴۸

وقتی می گوئیم ای علی ، علی را با لحن خاصی مورد خطاب قرار داده ایم ، چند

علامت دارد . ای ، آیا ، در اول کلمه (اسم و جانشینان آن) مانند :

ای برادر چو خاک خواهی شد خاک شو ، پیش از آنکه خاک شوی (سعدی)

الفی بصورت همزه در آخر کلمه مانند :

سعدی یا مرد نکو نام نمیرد هرگز مرده آن است که نامش به نکویی نبرند (سعدی)

یادآوری: بعضی را عقیده براین است که منادی خود به تنهایی یک جمله محسوب می‌شود. بیتی که گذشت چهار جمله بود.

یادآوری ۲: حروف اضافه مهم عبارتند از (به - با - بر - برای - بهر - از - در)

حالت مضاف الیه

حالتی است که اسم در جمله مضاف الیه واقع شود مانند خیابان سعدی در جمله

(۵) که سعدی مضاف الیه است. وقتی می‌گوییم در کلاس باز است، کلاس مضاف الیه است، زیرا وابسته به در است و معنای آن را روشن و تمام می‌کند.

گر هنر مند گوشه ای گیرد کام دل از هنر گجا یابد

« یادآوری: مضاف الیه کلمه ای است که بعد از مضاف می‌آید و نشانه ی اضافه کسره‌ای

است که به آخر مضاف افزوده می‌شود و توضیحی درباره ی مضاف می‌دهد، مانند:

عیدِ نوروز - دستِ علی - جامِ طلا - کتابِ تاریخ - دستِ روزگار - دستِ ادب - رستم - زال - لبِ لعل - دستِ انتقام .

کلمه ی اول مضاف و کلمه ی دوم مضاف الیه و بین آنها کسره ی اضافه قرار دارد .

یادآوری ۲: **تتابع اضافات** - ممکن است در عبارتی چند اسم دنبال هم بیایند

و به هم اضافه شوند، در این صورت هر کلمه برای اسم پیش از خود مضاف الیه و برای

کلمه ی پس از خود مضاف خواهد بود، مانند:

صاحب‌دلی به‌مدرسه آمد ز خانقاه شکست عهدِ صحبتِ اهلِ طریق را (سعدی)

مضاف مضاف

شیشه ی پنجره ی کلاسی درس شکست

مضاف م الیه م الیه م الیه

یادآوری: فرق ترکیب اضافه و اسم مرکب: در ترکیب اضافه (مضاف و مضاف الیه) دو

کلمه جد است مانند: دریاغ ولی اسم مرکب در حکم یک کلمه است مانند: کاروانسرا

اگر اسمی هم صفت و هم مضاف الیه داشته باشد معمولاً صفت جلوتر از مضاف الیه واقع می‌شود. مانند: ^{مضاف} استاد محترم دانشگاه موصوف صفت م الیه (م = علامت اختصاری مضاف الیه)

وزنغمه: مرغان خوش الحان چمن داغ دل مرغان قفس تازه شود (صباحی)

فرق ترکیب اضافی با ترکیب وصفی

۱- صفت و موصوف در حکم یک اسم است، یعنی صفت در نهاد اسم نهان است. و در عالم خارج وجود ندارد مانند باغ زیبا. ولی مضاف و مضاف الیه در حکم دو اسم است و مضاف الیه در عالم خارج وجود دارد، مانند کتاب علی. در خارج هم کتاب وجود دارد و هم علی.

۲- در مضاف و مضاف الیه کلمه دوم همیشه اسم یا ضمیر یا صفت جانشین اسم است، مانند باغ پرویز - باغ او - باغ دانشمند.

۳- برای تشخیص صفت و موصوف از مضاف و مضاف الیه کافی است که یکی/ فعلهای ربطی (است، بود، شد ...) را در آخر ترکیبات اضافی قرار دهیم و کسر مضاف یا موصوف را حذف کنیم اگر جمله ی اسنادی درست شده معنی داشت مانند: باغ زیبا است. (موصوف - صفت) است.

و اگر جمله معنی نداشت صفت و موصوف نیست بلکه مضاف و مضاف الیه است مانند باغ پرگل است. (مضاف و مضاف الیه) می‌باشد

۴- پیش صفت کلمه ی (بسیار) و بعد از آن کلمه ی (تر) را می‌توان آورد مانند: باغ زیبا، باغ بسیار زیبا، باغ زیباتر (موصوف و صفت)

ولی در مورد مضاف و مضاف الیه این کار ممکن نیست مانند:

باغ پرویز - باغ ~~بسیار~~ پرویز - باغ ~~زیباتر~~ (مضاف و مضاف الیه)

« انواع اضافه »

۱- **اضافه ملکی** : مالکیت را می‌رساند مانند کتاب محمد ، باغ پرویز ، دفتر^۱ :

ما آزموده‌ایم در این شهر بخت خویش باید برون کشید از این ورطه رخت خویش (حافظ)
در اضافه ملکی معمولاً مضاف الیه انسان و مالک مضاف است و در ضمن مضاف باید قابل تملک باشد ، یعنی انسان بتواند آن را در اختیار داشته باشد .

گر به غریبی رود از شهر خویش^(۱) سختی و محنت نبرد پینه دوز (سعدی)

۲- **اضافه تخصصی** : در اضافه تخصصی ، مضاف مخصوص مضاف الیه است .
مانند : جلد کتاب (جلد مخصوص کتاب است) ، در باغ - دفتر دبیرستان ، دیوارخانه .

قصر فردوس به پاداش عمل میبخشند ما که رندیم و گدا دیر مغان مارا بس (حافظ)

ای هنرها نهاده بر کف دست عیبها را نهفته زیر بغل (سعدی)

۳- **اضافه بیانی** : در اضافه بیانی مضاف الیه جنس و نوع مضاف را بیان

می‌کند بر دو قسم است :

الف. : **بیانی جنسی** : مضاف الیه جنس مضاف را بیان می‌کند ، مانند : گوشواره^۲ .

طلا - قطره آب .

بصورت آدمی شد قطره آب که چل‌روزش همی اندر رحم ماند

وگر چل ساله را عقل و ادب نیست به تحقیقش شاید آدمی خواند (سعدی)

ب : **بیانی نوعی** : (توضیحی) : مضاف الیه نوع مضاف را بیان می‌کند ، یا

مضاف الیه درباره مضاف توضیح می‌دهد و آن را واضح و آشکار می‌سازد . مانند عید نوروز درخت گردو ، شهر زنجان ، کتاب گلستان ، باد صبا .

یادآوری - **فک اضافه** : گاهی کسره اضافه را در آخر مضاف حذف کنند و آن به سه طریق صورت گیرد .

۱ - کسره اضافه حذف می‌شود . مانند : صاحبخانه ، جانماز (اسم مرکب) ۲ - مضاف الیه مقدم بر

مضاف می‌شود مانند : کارخانه ، دانشسرا ، خونبها ۳ - مضاف الیه را مقدم بر مضاف قرار می‌دهند و

حرف رابه آخر آن اضافه می‌نمایند . مانند : سلطان را مقصود از ایشان ، ابوعلی بوده است . (چهارمقاله)

یادآوری ۱ : در بعضی موارد می‌توان اضافه را هم ملکی ، هم تخصیصی به حساب آورد ، مانند صاحب کتاب ، مالک باغ .

یادآوری ۲ : در اضافه بیانی ، با این که مضاف الیه اسم است ولی معنی وصفی دارد ، مانند جام نقره ، یعنی جام نقره ای .

یادآوری ۳ : اضافه سببی و اضافه ی بُنوت جزء اضافه ی تخصیصی است مانند آب- حیات .

آن که نبات عارضش ، آب حیات میخورد در شکرش نگه‌کند هرکه نبات میخورد (سعدی)

آن که با نمرود این احسان کند ظلم کی باموسی عمران کند (پروین)

۴- اضافه تشبیهی : در آن معنی تشبیه است مانند قد سرو یا سرو قد ، وقتی می‌گوییم قد سرو ، قد را به سرو تشبیه کرده ایم یعنی قد سرو مانند که بلند و کشیده‌است . در اضافه تشبیهی پایه (۳) یعنی کلمه تشبیه و پایه (۴) یعنی وجه شبه گفته نمی‌شود. این نوع اضافه را اضافه ی تشبیهی گویند ، دو نوع است :

۱- مُشَبَّه به مُشَبَّه به : یعنی مضاف به مضاف الیه تشبیه شده است ، مانند : لب لعل .

۲- مُشَبَّه به به مُشَبَّه یعنی جای مضاف الیه و مضاف عوض شده است . مانند : لعل لب

من که از یاقوت و لعل اشک دارم گنجها- کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم (حافظ)

۵- اضافه استعاری : در آن مضاف در غیر معنی حقیقی خود به کار می‌رود . مانند : پای فلک ، دست روزگار . (اضافه استعاری = مجازی)

اضافه استعاری در حقیقت همان اضافه ی تشبیهی است که یکی از پایه های اصلی آن

یعنی مُشَبَّه یا مُشَبَّه به حذف شده در عوض یکی از متعلقات آنها گفته می‌شود مانند :

خون خورشید (انسان به خورشید تشبیه شده ولی خود انسان حذف گردیده فقط خون که

یکی از متعلقات آن است ذکر گردیده است). مانند :

اگر این داغ جگر سوز که بر جان من است بر دل کوه نهی سنگ بر آواز آید (سعدی)

ع- اضافه اقترانی: (نزدیکی) : آن است که نزدیکی معنوی مضاف را با مضاف -

الیه برساند . مانند : سربندگی ، پای ارادت ، دستِ ادب .

دستِ طمع چو پیش کسان می‌گنی دراز پل بسته‌ای که بگذری از آبروی خویش (صائب)

۷- اضافه بنوت: (فرزند) : مضاف فرزند مضاف الیه باشد . مانند : سام -

نریمان ، عیسیای مریم ، موسی عمران .

جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او آن نور موسی عمرانم آرزوست (مولوی)

۸- اضافه وصفی: اضافه ای است که معنی وصفی دارد معمولاً صفت بعد از

موصوف می‌آید . مانند : کتابِ خوب ، مردِ دانا ، کارِ خیر .

آن دم که دل به عشق دهی خوش دمی بود درکارِ خیر حاجت هیچ استخاره نیست (حافظ)

یادآوری ۱: فرق اضافه استعاری و اضافه اقترانی

در اضافه اقترانی اگر مضاف الیه را حذف کنند معنی جمله تغییر نمی‌کند ، مانند :

بهرام سر ~~بختی~~ فرود آورد = بهرام سر فرود آورد (اضافه ی اقترانی)

در اضافه استعاری اگر مضاف را حذف کنند معنی جمله تغییر نمی‌کند ، مانند :

دختر روزگار او را به فلاکت افکند = روزگار او را به فلاکت افکند (اضافه ی استعاری)

یادآوری ۲: فرق اضافه تشبیهی و استعاری

در اضافه تشبیهی هر دو پایه اصلی تشبیه یعنی 'مُشَبَّه' و 'مُشَبَّهٌ بِهِ' گفته می‌شود ، مانند :

قد سرو (قد = 'مُشَبَّه' ، سرو = 'مُشَبَّهٌ بِهِ') اما :

در ترکیب استعاری 'زُرفایِ عشق' (عشق به دریا تشبیه شده است ولی خود دریا

محذوف و یکی از ویژگیهای آن که زُرفا باشد ذکر گردیده است و ضمناً مضاف در معنی

مجازی به کار رفته است .

یادآوری ۳: هرگاه مضاف به (الف) یا (واو) یا (هـ) بیان حرکت (ختم شود

در موقع ترکیب (یایی) اضافه می‌گردد در موقع تجزیه به آن (یای) اضافه گویند زیرا

کسره ی اضافه سر جای خود باقی است مانند : داروی خواب - قالیچه ی راهرو ، زُرفای -

عشق .

« حالات دواسم نسبت بهم »

مترادف : دواسم دارای یک معنی ولی در لفظ فرق دارند . مانند : خوب ، نیک .
متشابه : دواسم دارای یک لفظ (در خواندن یکی، اما در املا، متفاوت) ولی در معنی مختلف است مانند : خواست ، خاست ، به کتاب املائی فارسی نوشته اینجانب مراجعه شود
متضاد : دواسم که از لحاظ معنی و لفظ مخالف یکدیگر باشند مانند : گرم ، سرد .
 آنچه اندر سفر بدست آید مرد آن در حضر گجایاید (ابن یمین)

حالت بدلی : آن است که اسمی برای توضیح اسم دیگری گفته شود مانند : برادرم حسن شما را خوب می شناسد . کشور ما ایران ، سرزمین آزادگان و دلیران است .

حالت تمیزی : آن است که اسمی ، ابهام اسم دیگری را برطرف سازد . مانند : دیروز یک کیلو سیب خریدم . میهن عزیز ما را ، ایران ، می نامند .

حالت قیدی : اسم در جمله بصورت قید به کار رود مانند : صبح به دبیرستان می آیم و عصر برمی گردم .

حالت تأکیدی : اسمی برای تأکید در جمله تکرار شود مانند :

اگر بارخورد داری وگرنی سپیداری ، سپیداری سپیدار (ناصر خسرو قبادیانی)

حالت عطفی : اسم در جمله توسط یکی از حروف ربط معطوف واقع شود مانند : من پدر و مادرم را دوست دارم . (مادر معطوف به پدر) (پدر و مادر در یک حکمی مشترک هستند)

حالت وصفی : آن است که صفت در جمله جانشین موصوف گردد مانند : دانشمندان را باید گرامی داشت . (اشخاص دانشمند)

حالت مکملی : آن است که اسم ، معنی فعل ناقصی را تکمیل کند مانند :

گر تکبر می کنی با خواجگان سفله کن در تواضع می کنی با مردم درویش کن

اسم

نمودار شماره ۵

اسم کوچک شده
اسم بزرگ شده

اسم جمع
اسم مصدر

مصدر

اسم اِزار

مشتق

جمع

مرکب

معنی

خاص

نکره

جامد

مفرد

ساده

ذات

عام

معرفه

ملکی
تخصیصی
بیانی

تشبیهی

استعاری

اقترانی

بیت

حالات اسم

فاعلی

مُسند الیه

مفعولی

متمم فعلی

مُسند

اضافی

قیدی

بدلی

تمییزی

ندائی

تجزیه

ضمیر

با

کنایه

تجزیه

ترکیب

تجزیه اسم : نمونه

خدا : اسم صریح، خاص
عشق : اسم صریح، عام، معنی، ساده، جامد، مفرد، معرفه
سرو : اسم صریح، عام، ذات، ساده، جامد، مفرد، معرفه
دیگری : اسم کنایه، از مبهمات، مفرد
بهار : اسم صریح، عام، معنی، ساده، جامد، مفرد، معرفه
یعقوب : اسم صریح، خاص، ذات، ساده، جامد، مفرد، معرفه
کوشش : اسم صریح، اسم مصدر، ساده، مشتق از کوشیدن، معنی

تمرین ۱: برای فعلهای زیر یک فاعل یک مفعول ید متمم فعل بیاورید :
پرسیده اید - افروختید - یاد می دادند - آماده ساخته ای - بیرون می کشند -

بخش هشتم: ضمیر

مقدمه در بحثهای قبلی فهمیدیم که اسم در جمله می تواند نهاد واقع شود و نقشهای گوناگونی نیز داشته باشد، اکنون ضمیر که جانشین اسم است مثل اسم عمل می کند و نقشهای اسم را می پذیرد. به جمله زیر توجه کنید:

بهرام را دیدم او در سال چهارم دبیرستان درس می خواند.

در جمله ی بالا برای این که از تکرار اسم جلوگیری کنند و بر زیبایی کلام بیفزایند کلمه ای را به جای آن قرار می دهند این کلمه را ضمیر گویند مثلاً به جای اینکه بگویند بهرام را دیدم و از بهرام پرسیدم به جای بهرام دوم، کلمه ی (او) را قرار می دهند. اینگونه کلمات را ضمیر می گویند، پس: ضمیر کلمه ای است که جانشین اسم می شود و از تکرار آن جلوگیری می کند و اسمی که ضمیر جانشین آن شده است مرجع ضمیر گویند.

در جمله بالا (او) ضمیر شخصی و مرجع آن بهرام است.

ضمیر را اقسامی است: ضمیر شخصی - ضمیر مشترک - ضمیر اختصاصی - ضمیر

اشاره - ضمیر مبهم - ضمیر پرسشی - ضمیر تعجبی.

« اقسام ضمیر »

ضمیر شخصی

: ضمیری است که جانشین شخص می شود ، شش صیغه دارد و به

دو نوع تقسیم می گردد : ضمیر جدا (منفصل) ، ضمیر پیوسته (متصل) .

الف - ضمیر شخصی گسته (منفصل) : ضمیری است که از کلمه جدا نوشته می شود عبارتند از :

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
مفرد : من	تو	او (وی)
جمع : ما	شما	ایشان

ضمیر شخصی جدا

دیروز علی را دیدم از او احوال تو را پرسیدم .

از جفای تو من زار چو رفته رفته لطف کن لطف که این بار چو رفته رفته (وحشی)

ب - ضمیر شخصی پیوسته (متصل) : ضمیری است که به کلمات پیوسته می شود دو نوع است

۱ - ضمایر متصل به افعال همیشه فاعلند و به صورت شناسه در آخر فعلها قرار دارند

مانند :	م	ی	د	یم	ید	ند
	می روم	می روی	می رود	می رویم	می روید	می روند

ساکنان حرم ستر عفاف ملکوت با من خاک نشین بادهء مستانه زدند (حافظ)

یادآوری : ضمیر پیوسته (د) سوم شخص مفرد فقط در آخر فعلهای مضارع و امر

در می آید .

یادآوری ۲ : در جایی که مرجع ضمیر ، شخص باشد ، غالباً ضمیر (او) و در غیر

شخص ضمیر (آن) به کار می رود مانند :

دیروز جمشید را دیدم به او گفتم ... (او به جای جمشید)

دیروز دوچرخه را دیدم آن را خریدم ... (آن به جای دوچرخه)

یادآوری ۳: در بعضی از متون ای قدیمی ضمیر (او) را در غیر شخص نیز به کار برده اند ،

اندرون از طعام خالی دار تا در او نور معرفت بینی (سعدی)

۲- ضمیر شخصی پیوسته به افعال و سایر کلمات: ضمیری است که به افعال و سایر کلمات پیوسته می شود و نقشهای گوناگونی نیز می پذیرد .

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
مفرد : م	ت	ش
جمع : مان	تان	شان

ضمیر متصل به افعال و سایر کلمات

کتابیم کجاست ؟

این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم (حافظ)

ضمیر مشترک

ضمیری است که غالباً با ضمیرهای شخصی همراه و مشترک است ، ضمناً به جای

آنها نیز به کار می رود . من خود گفتم . ای که دایم به خویش مغروری
گر ترا عشق نیست معذوری (حافظ)

ضمیر اشاره

ضمیری است که اشاره را می رساند و دو صیغه دارد :

آن : اشاره به دور - کتاب روی میز است آن را به من بدهید .

این : اشاره به نزدیک - مداد زیر میز است این را بر دارید .

گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود تا اختیار کردی از آن این فریق را

گفت آن گلیم خویش بدر میبرد ز موج وین جهد میگذر که بگیرد غریق را (سعدی)

یادآوری: اگر این و آن جمع بسته شوند در اشخاص (اینان - آنان) در غیر -

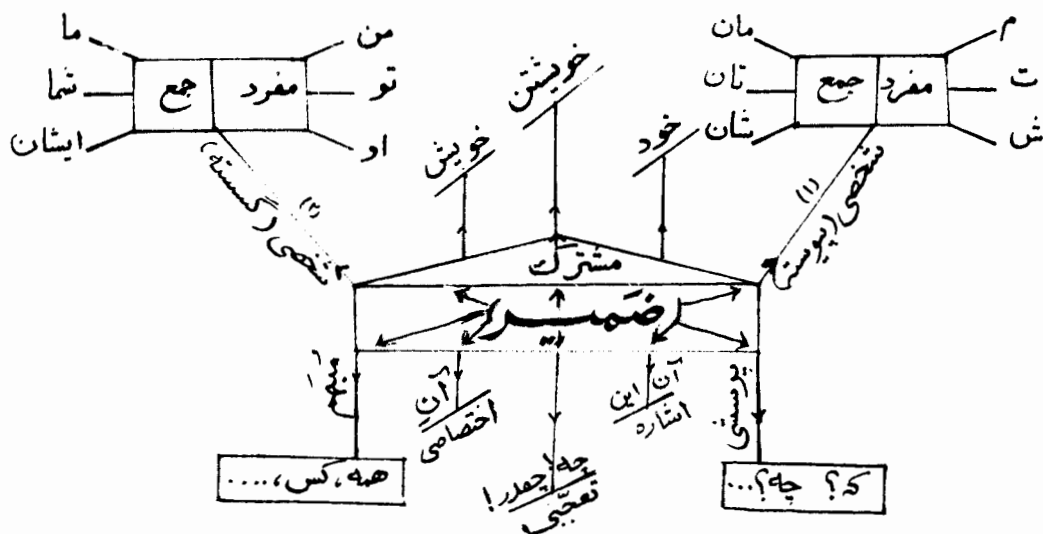
اشخاص (اینها و آنها) گفته می شود . همین و همان نیز جزو ضمائر اشاره اند

- ضمیر مبهم** : ضمیری است که بر کسی یا چیز مُبهمی دلالت کند مانند : همه رفتند .
- ضمیر برستی** هرکسی گر عیب خود دیدی زپیش کی بُدی فارغی از اصلاح خویش (مولوی)
- ضمیر تعجبی** : ضمیری است که پرسش را برساند ، مانند : کدام را می‌پسندی ؟
- ضمیر اختصاصی** : ضمیری است که اختصاص و تعلق و مالکیت را برساند ، مانند : این کتاب از آن من است .

مثال : برای تجزیه ضمائر .

- من : ضمیر شخصی جدا (منفصل) اول شخص مفرد
- م : ضمیر شخصی پیوسته (متصل) اول شخص مفرد
- آن : ضمیر اشاره (به دور)
- خویش : ضمیر مشترک

نمودار شماره ۶



« بحث نحوی (ترکیب) »

حالات ضمایر شخصی

ضمایر شخصی جدا : من - تو - او (وی) - ما - شما - ایشان

حالت نهادی (فاعلی - مُسندُ الیهی)

۱- تو پاک باش و مدار ای برادر از کس پاک

زنند جامه ی ناپاک گازران بر سنگ (سعدی)

۲- روز گذشته ما دسته جمعی به گردش رفتیم

۳- در اندرون من خسته دل ندانم کیست

که من خموشم و او در فغان و در غوغاست (حافظ)

* یادآوری : اگر در جمله ، فعل ، تام (خاص) باشد نهاد فاعل است و خود فاعل

مُسندُ الیه نیز می باشد . هر فاعلی مُسندُ الیه هست ولی هر مُسندُ الیه فاعل نیست . هوا

سرد است . هوا ، مُسندُ الیه است ولی فاعل نیست . اما در جمله ی علی آمد ، علی هم

فاعل است هم مُسندُ الیه . اگر فعل ربطی باشد نهاد مُسندُ الیه است ولی فاعل نیست

مانند هوا در جمله (هوا سرد است)

حالت مفعولی

علی او را دید .

یادآوری : غالباً من و تو در حالت مفعولی به (مرا) و (ترا) تبدیل می شود .

شکر گویم که مرا خوار ساخت

به خسی چون تو گرفتار ساخت

(مرا) در راهرو مدرسه به خاک بسپارید تا هر صبح و عصر مزارم لگد کوب نوباوگان و دانش -

آموزان عزیز باشد) .

حالت متمم فعلی

علی به من گفت . . . (من = متمم فعل)

سال دیگر را که میداند حیات؟ یا گجا رفت آن که با ما بود پار؟ (سعدی)

اگر راست میخواهی از من شنو جهان دیده بسیار گوید دروغ (سعدی)

حالت مضاف الیه

کتاب من روی میز است . (من = مضاف الیه)

یاد تو روح پرور و وصف تو دلغریب نام تو غمزدای و کلام تو دلربای

ضمیر شخصی پیوسته به افعال [م-ی-د-د-یم-ید-ند] همیشه فاعل به طور

شناسه در آخر افعال قرار می گیرند ، مانند گفتم (من گفتم - م = من)

ما زنده به ذکر دوست باشیم دیگر حیوان به نفحه صور (یم = ما) (سعدی)

ضمیر شخصی پیوسته به افعال ^{ل کلمات} [م-ت-ش-مان-تان-شان] حالت مفعولی

این ضمائر در آخر افعال متعدی معمولاً مفعول واقع می شوند .

در جریان انقلاب در خیابان کشتندش (او را کشتند)

دیدمش دوش که سرمست و خرامان میرفت (او را دیدم)

یادآوری: در افعال متعدی مرکب و پیشوندی:

منوچهر خلاف کرده بود از دبیرستان بیرونش کردند (ضمیر بین جزء غیر فعلی و فعل قرار گرفته است)

کتاب حسین بر زمین افتاد برش داشت (برداشتش = ضمیر بین پیشوند و فعل قرار گرفته است)

یک روز به بندگی قبولم کن روز دگرم بینی که سلطانم

حالت متمم فعلی

این داستان را برای تعریف می کنم . (برای تو)

آن مطلب را ازش پرسیدم . (از او)

یادآوری: متمم فعل غالباً با حروف اضافه می‌آید، مانند: (برایت) یعنی برای تو.

حالت مضاف الیهی

متکلم را تا کسی عیب نگیرد سخنش صلاح نپذیرد. (سعدی)

کیفم کو؟ (کیف من)

غمّت در نهانخانه ی دل نشیند به نازی که لیلی به محمل نشیند (غم تو)

مرجان دلم را که این مرغ وحشی ز بامی که برخاست مشکل نشیند (دل من)

«حالات ضمائر مشترک»

حالت نهاد (فاعلی - مُسنَد الیهی)

خودم آمدم.

زاغ را مرتبه مرغ خوش الحان نبود

خود ندانست که قدر همه یکسان نبود

حالت مضاف الیهی

به جان خودت سوگند...

مشت از حاتم طائی نبرد (سعدی)

هرکه نان از عمل خویش خورد

که لا حول گویند شادی گنان (سعدی)

مگوی انده خویش با دشمنان

حالت مفعولی

که دارد پرده پندار در پیش

نبیند مدعی جز خویشتن را

دوست عزیز خود را بشناس تا خدایت را بشناسی...

خویشتن را بی سبب بزرگ مکن (سعدی)

حالت متمم فعلی

به خودم گفتم که دیگر صلاح نیست...

دوست عزیزم به خودت متکی باش.

« حالت ضمیر اختصاصی »

این کتاب از آن من است . آن = ضمیر اختصاصی است که معنی ملکیت می دهد .
 یادآوری : امروزه در محاوره به جای کلمه (آن) لفظ مال یا ضمائر شخصی گسسته
 به کار می برند . مانند : این منزل مال من است . این باغ از من است .

حالات ضمیر اشاره

حالت نهادی (فاعلی - مُسندُ الیهی)

سگ و دربان چو یافتند غریب این گریبانش گیرد آن دامن (این و آن = فاعل)
 این بهترین کتاب است (مُسندُ الیه)

حالت مفعولی

این عالم بر مثال کوه است . هر چه گویی از خیر و شر همان شنوی اگر گمان بری که
 من خوب گفتم و کوه زشت جواب داد ، محال است (مولوی) .

حالت متمم فعلی

به آنها گفتم .

حالت مضاف الیهی

بر سر آنم که گرز دست برآید دست به کاری زخم که غصه سر آید

« حالات ضمیر پرسشی »

حالت نهادی (فاعلی - مُسندُ الیهی)

رنج همدرد که داند؟ همدرد

که گفتت برو دست رستم به بند نبندد مرا دست چرخ بلند (فردوسی)

حالت مفعولی

شب چو عقد نماز میبندم چه خورد بامداد فرزندم (سعدی)

حالت متمم فعلی

از که پرسیدی ؟

با که به دبیرستان رفتی ؟

از چه میترسی ؟

حالت مضاف الیهی

از دست و زبان که بر آید

کز عهده شکرش به در آید (سعدی)

کتاب که را برداشتی ؟

« حالات ضمایر مبهمه »

حالت نهادی (فاعل - مُسند الیهی)

هر که در حال توانایی نکویی نکند ، در وقت ناتوانی سختی ببیند . (سعدی)

هر که با بدان نشیند نیکی نبیند . (سعدی)

حالت مفعولی

ماری تو که هر که را ببینی بزنی یا بوم که هر گجا نشینی بکنی (سعدی)

باید همه را دوست داشت .

کس ندیدم که گم شد از ره راست راستی موجب رضای خداست (سعدی)

یکی از ملوک متعلقان را گفت : مرسوم فلان را مُضاعف کنید .

حالت مضاف الیهی

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند (سعدی)

پند گیر از مصائب دگران تا نگیرند دیگران ز تو پند (سعدی)

حالت متمم فعلی

با همه باید دوست شد .

(حافظ)

از که میپرسی که دور روزگاران را چه شد ؟

حافظ اسرار الهی کس نمیداند خموش

حالات ضمائر تعبیه

حالت نهادی : مانند : چه هابر سرت آمد !

حالت مفعولی : مانند : چه ها پرسید !

حالت متممی : مانند : به چه فکر کنم !

بخش هفتم « صفت »

صفت علاوه بر اینکه چگونگی اسم را بیان می کند و وابسته به اسم است ، جانشین

آن نیز می شود . پس حالات و نقشهای اسم را می پذیرد .

به جمله های زیر توجه کنید :

- ۱- زبانِ سرخ سر سبز می دهد بر باد ...
- ۲- علی بزرگ مردی است ...
- ۳- مردِ دانا گفت ...
- ۴- دانا گفت ...
- ۵- دیروز حسن میز چوبی زیبایی خرید ...
- ۶- دیروز به مردِ دانایی بر خوردم ...
- ۷- دیروز به مردی دانا بر خوردم ...
- ۸- حسین پدری است مهربان ...
- ۹- این سخن درست نیست ...

احکام صفت

در بررسی جمله های بالا نتایج زیر به دست می آید :

۱- معمولاً صفت بعد از موصوف خود می‌آید مانند: زبانِ سرخ، سرسبز در جمله (۱)

ولی بعضاً صفت قبل از موصوف نیز می‌آید مانند: بزرگ مرد در جمله ی (۲)

۲- صفت در افراد و جمع با موصوف خود مطابقت نمی‌کند یعنی صفت همیشه مفرد

است، مانند: مردان دانا در جمله (۳).

به بازوانِ توانا و قوتِ سر دست خطاست پنجهٔ مسکین ناتوان بشکست (سعدی)

۳- ممکن است یک موصوف چند صفت داشته باشد، در این صورت اغلب آنها را به-

شکل اضافه می‌آورند، مانند: میز چوبی زیبایی در جمله (۵)

مردِ هنر مندِ خردِ پیشه را عمر دو بایست در این روزگار

تا به یکی تجربه آموختن با دگری تجربه بردن به کار (سعدی)

۴- در ترکیب وصفی می‌توان (ی) نکره را در آخر صفت یا موصوف آورد مانند:

مرد دانایی - مردی دانا - در جمله های (۶ و ۷).

۵- هرگاه صفت در جمله جای اسم را بگیرد صفت در حکم اسم است و می‌توان

جمع بست مانند: دانایان گفتند ... در جمله (۴)

یادآوری: اگر صفت جانشین موصوف گردد در تجزیه صفت محسوب می‌شود ولی در ترکیب اسم است حالات اسم را می‌پذیرد. مرد دانشمند آمد. (صفت وابسته به فاعل) دانشمند آمد (فاعل)

گاهی فعلی میان صفت و موصوف قرار می‌گیرد مانند پدری است مهربان در جمله

(۸) وصف ضمیر: صفتی، ضمیری را وصف کند. مانند: من دانشجو

۷- گاهی صفت با یکی از فعلهای ربطی می‌آید و به نهاد نسبت داده می‌شود، در

این موقع صفت باز بسته است (مسند)، مانند درست در جمله (۹)

« اقسام صفت از نظر ساختار »

به جمله های زیر توجه کنید:

ساختمان صفت :

۱- ای وای بر آن مرغ گرفتار که از وی - صیاد شود غافل و درد!م بمیرد (علینقی)

۲- مردان بزرگ در زندگی پیروزند . . .

۳- تمام تلاش ستار خان آن بود که از حاکمان ستمگر انتقام بگیرد .

۴- دو کس دشمن ملک و دینند : حاکم بی حلم و پارسای بی علم .

صفت جامد : صفتی است که از بن فعلی گرفته نشده باشد ، مانند : بزرگ در جمله ۲ .

صفت مشتق : صفتی است که از بن فعلی گرفته شده باشد ، مانند : گرفتار در جمله ۱ .

صفت ساده : صفتی است که از یک کلمه بیشتر نباشد ، مانند : بزرگ در جمله ۲ .

صفت مرکب : صفتی است که از یک کلمه بیشتر باشد ، مانند : بی علم و بی حلم در

جمله ۴ . و ستمگر در جمله (۳) .

با بد اندیش هم نگویی کن دهن سگ ، به لقمه دو خته به (سعدی)

« اقسام صفت از نظر معنی »

صفت مطلق (بیانی) : صفتی است که چگونگی اسم را بیان می کند . مانند :

بهرام خانه ی بزرگی دارد .

مرد هنرمند و با مروت اگر چه گمنام و بسیار خصم باشد روزی ظاهر گردد (سعدی)

صفت مطلق بر دو قسم است : الف - سماعی ب - قیاسی

صفت سماعی : صفتی است که از روی قاعده ای درست نشده باشد ، مانند کوتاه ، بلند

نام نیکو گر یماند ز آدمی به گزو ماند سرای زرنگار (سعدی)

صفت قیاسی : صفتی است که از روی قاعده درست شده باشد ، مانند دانا ، گرفتار

صفت قیاسی بر چند نوع است ۱- فاعلی ۲- مفعولی ۳- نسبی ۴- لیاقت

۵- برتر (تفضیلی) ۶- عالی (برترین) ۷- صفت مرکب .

صفت فاعلی

صفتی است که برکننده کار یا دارنده حالتی دلالت کند . برچند قسم است .

- ۱- صفت فاعلی موقّتی: بن مضارع + نده = رو + نده = رونده
 - ۲- صفت فاعلی دائمی^(۱): بن مضارع + ا = رو + ا = روا
 - ۳- صفت فاعلی حالیّه: بن مضارع + ان = رو + ان = روان
- اول دفتر بنام ایزد دانا
صانع پروردگار حیّ متوانا
- خروشنده تندر بدزد ز بیم
زدلها توان و ز تن تاب را

صیغه مبالغه جزء صفت فاعلی است .

طرز ساخت صیغه مبالغه

- ۴- بن مضارع + گار = آموز + گار = آموزگار
- ۵- بن مضارع + ار = پرست + ار = پرستار
- ۶- بن ماضی + ار = خواست + ار = خواستار
- ۷- بن ماضی + گار = آفرید + گار = آفریدگار
- ۸- بعضی اسمها + کار = ستم + کار = ستمکار
- ۹- بعضی اسمها + گر = ستم + گر = ستمگر

پرهیزگار باش که دادار آسمان فردوس جای مردم پرهیزگار گرد (سعدی)

شب هر توانگری بسرایی همی روند درویش هر گجا که شب آید سرای اوست (سعدی)

یادآوری: آهنگر و زرگر و امثال اینها صفتهای شغلی هستند .

یادآوری ۲: صفت مُشبهه (دائمی) بر ثبوت صفتی، ولی صفت موقّتی فاعلی بر عدم

ثبوت صفتی دلالت دارد .

یادآوری ۳: بعضی پسوندها هستند که صفت فاعلی می سازند مانند: (ور) دانشور و

(مند) مانند: دانشمند .

خلق در بازار یکسان میروند آن یکی در ذوق و دیگر دردمند (مولوی)

یادآوری ۴: اگر بر اول صفت‌های فاعلی که با (نده) ساخته شده اند اسمی اضافه

شود پسوند (نده) از آخر آنها حذف می‌شود مانند: دانش‌آموز در بعضی کلمه‌ها باقی

می‌ماند. مانند: مشایعت کنند. (صفت مرکب فاعلی)

یادآوری ۵: کلمه دانش‌آموز که با حذف ^{پسوند} نده همراه است صفت فاعلی مرکب مَرَحَم گویند

صفت مفعولی

صفتی است که فعل بر آن واقع شود مانند پرسیده. (پرسیده شده) مانند:

سگ زهر خورده ناله می‌کند.

طرز ساخت صفت مفعولی

بن ماضی افعال متعدی + ه (پیان حرکت) = ساخت + ه = ساخته

بن ماضی بعضی افعال متعدی + ار = گرفت + ار = گرفتار

هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست دل افسرده غیر از آب و گل نیست (وحشی)

یادآوری: گاهی نشانه صفت مفعولی (ه) در موقع ترکیب از آخر آن حذف می‌شود

مانند: خداداد. و در بعضی مواقع باقی می‌ماند، مانند: سفر کرده (صفت مرکب مفعولی)

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر گای نورچشم من بجز از گشته ندروی

یادآوری ۲: صفت‌های مفعولی از افعال متعدی ساخته می‌شوند اگر از افعال لازم

بسازند معنی صفت فاعلی می‌دهند، مانند رفته که معنی رونده می‌دهد.

ظالمی را خفته دیدم نیمروز گفتم این فتنه است خوابش برده به (سعدی)

خفته را خفته کی کند بیدار. خفته = خوابنده

یادآوری ۳: امروزه حرف قبل از (ه) را با زیر خوانند ولی در قدیم با زَبَر

می‌خواندند، مانند زَگه شده (در لهجه ی بعضی از ولایتها باقی است)

صفت نسبی

صفتی است که کسی یا چیزی را به جایی یا به چیزی نسبت دهد نشانه های آن

عبارتند از (ی، ین، ینه، گان، گانه، ه، آنه) مانند سمنائی - نمکین - زرینه،
کروکان - جداگانه - سده - عامیانه

بیچد چو زرینه مار آذرخش دمی روشنائی دهد آب را

طی مکان به بین و زمان در سلوک شعر کاین کفل یکشبه ره صدساله میرود (سعدی)

دلم را داغ عشقی بر جبین نه زبانم را بیانی آتشین ده (وحشی)

صفت لیاقت

صفتی است که لیاقت موصوف خود را نشان می دهد نشانه های آن عبارتند از:

ی = در آخر مصدر فارسی مانند: پوشیدنی .

ی = در آخر مصدر عربی مانند: تفریحی .

وار = در آخر بعضی اسمها مانند: گوشوار

گار = در آخر بن ماضی مانند: رستگار .

ز پوشیدنی، هم ز گسترده ز هر سو بیاورد آوردنی (فردوسی)

صفت تفضیلی (برتر)

صفتی است که برتری یک چیز را بر چیزهای دیگر نشان می دهد علامت آن (تر)

است . مانند : بزرگتر .

زاهد که درم گرفت و دینار زاهدتر از او یکی به دست آر (سعدی)

صفت عالی (برترین)

صفتی است که برتری یک چیز را بر تمام افراد همجنس می رساند . علامت آن

(ترین) است مانند : خوبترین .

اگر خواهی که نیگوترین و پسندیده ترین مردمان باشی آنچه به خود نپسندی به کسی میسند . (قابوسنامه)

گرامی ترین شمانزد خدا پرهیزگارترین شماست . (ترجمه ای از آیات گلام الله مجید) .

یادآوری : معمولاً در اول موصوف فروتر حرف اضافه ی (از) می آید مانند :

محمد از احمد بزرگتر است . محمد (موصوف فراتر) احمد (موصوف فروتر)

یادآوری ۲ : صفتهای بیانی (مه - که - به - بیش) معنی برتری دارند مانند :

یکی مرد جنگی به از صد سوار (سعدی)

یادآوری ۳ : اگر اسمی که بعد از (ترین) می آید جمع باشد (ن) دارای علامت

اضافه است . صنعتی ترین شهرهای ایران اصفهان است .

اما اگر بعد از (ترین) اسم مفرد باشد (ن) بدون نشانه ی اضافه نوشته می شود مانند

لایقترین سیاحت حکایت آن زاهد است (کلیله و دمنه)

صفت اشاره

این و آن هرگاه با اسم همراه باشد صفت اشاره گویند مانند این کتاب ، آن دفتر .

اگر جمع شوند اینان ، اینها و آنان ، آنها گویند .

یادآوری : بعضی دستور نویسان اسم اشاره نوشته اند و اسم بعد از آن و این را

مشارالیه گویند ، مانند :

این	کتاب
اسم اشاره	مشارالیه

آن سبب شکست و این پیمان ریخت

یادآوری : این و آن هرگاه اسم و ضمیری را توصیف کنند حرف تعریف نامند .

ما خود از دستور هما یونفرخ

صفت شمارشی

صفتی است که شماره و مقدار اسمی را معین کند مانند دومین کلاس - کلاس دوم -

چهار کتاب - یک دره ده

عدد بر چهار قسم است :

- ۱- عدد اصلی: گر دو سه ابله تو را منگر شوند - تلخ گی گردی جوهستی گان قند (مولوی)
- ۲- عدد ترتیبی: یکم باب عدلست و تدبیرورای - نگهبانی خلق و ترس خدای (سعدی)
- ۳- عدد کسری: چو دشمن خرروستایی برد - ملک باج ده یک چرا میخورد (سعدی)
- ۴- عدد توزیعی: این زمان پنج پنج می گیرد - چو شده عابدو مسلمانا (عبیدزاکانی)

صفت تعجبی

چه ، چقدر ، که تعجب را می رسانند اگر با اسم همراه باشند صفت تعجبی نامیده

می شوند . مانند : چه هوای دل پذیری ! چه برف تندی می بارد !

صفت مبهم

اگر کلمات مبهم با اسم همراه باشند آن را صفت مبهم می نامند ، مانند :

- کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست چرا به دانه انسانیت این گمان باشد ؟ (مولوی)
دمی چند گفتم برآرم بکدام دریغا که بگرفت راه نفوس (سعدی)
پس کدامین شهر از آنها خوشتر است گفت آن شهری که در وی دلبر است (مولوی)

صفت پرسشی

اگر کلمات پرسش با اسم همراه باشند آن را صفت پرسشی نامند ، مانند :

بوستان اثر کدام شاعر است ؟

یادآوری : معمولاً صفت های شمارشی ، مبهم (با استثنای بعضی از آنها) پرسشی ، و

تعجبی و اشاره ای را جزء صفت های پیشین می شمارند .

صفت مثبت - منفی

صفت های بیانی گاهی مثبت است مانند مرد دانا و گاهی منفی است مانند :

مرد نادان .

« حالات صفت »

- ۱- حالت وصفی مانند: بهرام، مرد دانای است.
 - ۲- حالت قیدی مانند: منوچهر، خوب می نویسد.
 - ۳- حالت مسندی مانند: این مرد، دانا است.
 - ۴- حالت مسندالیهی مانند: دانا تواناست.
 - ۵- اگر صفت جای اسم بنشیند در حکم اسم است بیشتر حالات اسم را می پذیرد.
- الف - حالت فاعلی** مانند:
- مرد خردمند آمد = خردمند آمد.
- ب - حالت مفعولی** مانند:
- ما مردم پرهیزگار را دوست داریم = ما پرهیزگاران را دوست داریم.
- ج - حالت متمم فعلی** مانند:
- ما به مردم پرهیزگار اعتماد می کنیم = ما به پرهیزگاران اعتماد می کنیم.
- د - حالت اضافی** مانند:
- نام مردم پرهیزگار زنده است = نام پرهیزگاران زنده است.
- ه - حالت ندائی** مانند:
- ای مردم پرهیزگار خدا با شماست = ای پرهیزگاران خدا با شماست.
- ع - حالت وابستگی**:
- ۱- وابسته به نهاد: مرد دانشمند آمد (دانشمند وابسته به نهاد است).
 - ۲- وابسته به مفعول: پلیس مرد خلاف کار را جریمه کرد. (خلاف کار وابسته به مفعول است)
 - ۳- وابسته متمم فعل: بهرام، کتاب را به مرد باادب داد (باادب وابسته متمم فعل است)
 - ۴- وابسته به مضاف الیه: احترام مرد باادب لازم است (باادب وابسته به مضاف الیه است)

تجزیه صفت : در تجزیه صفت ، نوع صفت از نظر ساختمان و معنی لازم است .

بد :	صفت مطلق - سماعی - جامد - ساده
خروشنده :	صفت مطلق - قیاسی - فاعلی - مشتق
زرّینه :	صفت مطلق - قیاسی - نسبی - مرکّب
دوم :	صفت شمارشی - ترتیبی
آن :	صفت اشاره (به دور)
چه !	صفت تعجّبی ، ساده ، جامد
چگونه ؟	صفت پرسشی ، جامد
هیچ :	صفت مبهم ، ساده ، جامد
گرامی تر :	صفت مطلق - قیاسی - تفضیلی - مرکّب
پوشیدنی :	صفت مطلق - قیاسی - لیاقت - مشتق

تمرین : انواع اضافه و انواع صفتها را در ابیات و عبارت زیر پیدا کنید و بنویسید :

حکیمی پسران را پند همی داد که جانان پدر هنر آموزید که ملک و دولت دنیا
اعتماد را نشاید ، سیم زر در سفر ، بر محل خطر است یا دزد بیکبار ببرد یا خواجه
بتفاریق بخورد . اما هنر ، چشمه ای است زاینده و دولتی است پاینده و گر هنرمند از
دولت بیفتد غم نباشد که هنر در نفس خود دولت است . هنرمند هر جا که رود قدر بیند
و در صدر نشیند و بی هنر لقمه چیند و سختی بیند .

وقتی افتاد فتنه ای در شام هر گس از گوشه ای فرا رفتند
روستا زادگان دانشمند بوزیری پادشا رفتند
پسران وزیر ناقص عقل به گدایی بروستا رفتند

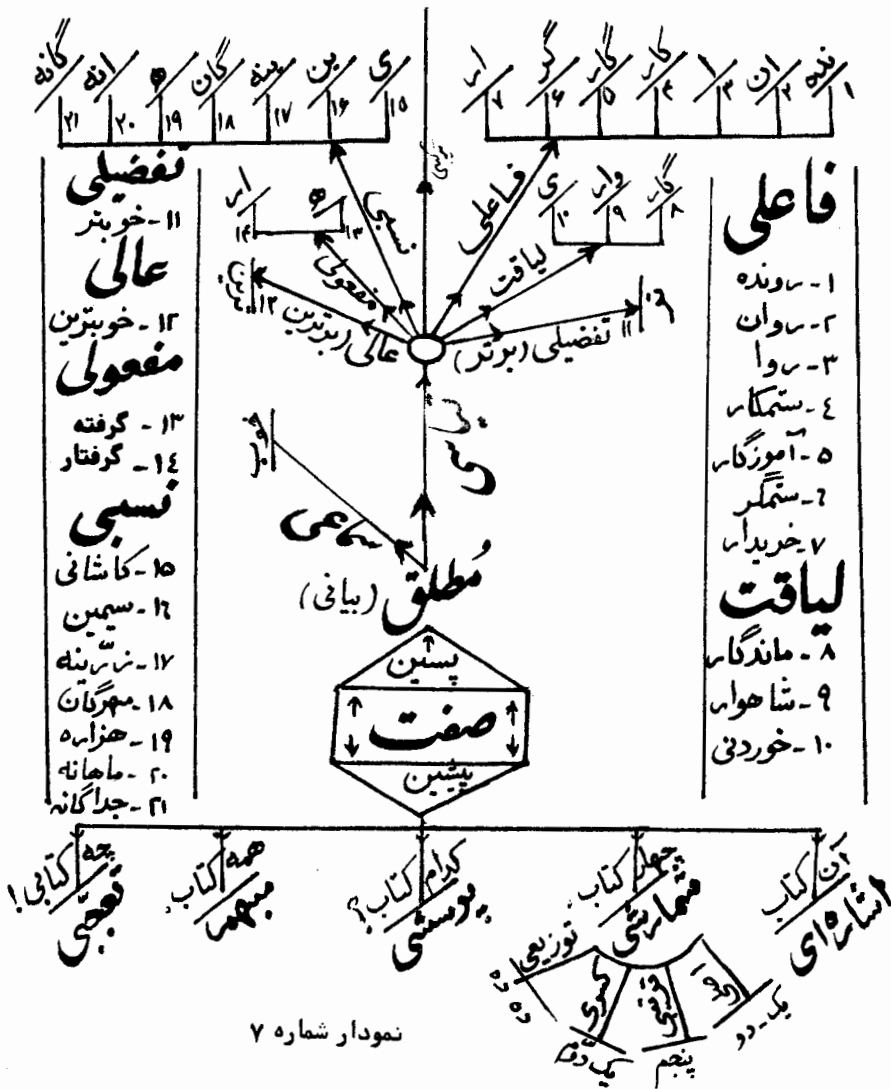
(سعدی)

* * * * *

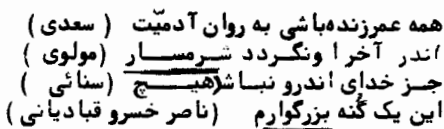
ای قناعت توانگرم گردان که ورای تو هیچ نعمت نیست (سعدی)
اگر شب را چو انجم زنده داری همیشه با رخ تابنده داری
وجود مردم دانا مثال زر طلاست (۱) که هر گجا برود قدر و قیمتش دانند
چه خوش گفت آن تهی دست سلحشور جوی زر بهتر از پنجاه من زور
سرهنگ لطیف خوی دلدار بهتر ز فقیه مردم آزار
اگر خواهی که بهترین مردم باشی از خلق چیزی دریغ مدار ، (سعدی)

یادآوری : طلست

صفت



نمودار شماره ۸۵



اگر این درنده‌خویی ز طبیعت بمیرد
هر که اول بنگرد پایان کار
آن چنان دل که وقت بیجا بیچ
من شیعه^۶ حیدرم تو گن عفو

بخش هشتم

«قید»

قید کلمه ای است که چگونگی انجام یافتن فعل یا مفهوم صفتی یا معنی کلمه دیگری را به چیزی از قبیل زمان، مکان، حالت و ... مقید سازد.

وقتی می‌گوییم، حسین سخنرانی کرد (۱)

شنونده می‌پرسد چگونه سخنرانی کرد؟ در جواب می‌گوییم: حسین خوب سخنرانی کرد (۲)

پس کلمه خوب چگونگی انجام یافتن فعل را نشان می‌دهد. باز شنونده می‌پرسد:

کی و کجا سخنرانی کرد؟ جواب می‌دهیم: حسین امروز اینجا خوب سخنرانی کرد (۳)

در نتیجه کلمه ی امروز زمان وقوع فعل و اینجا مکان وقوع فعل را نشان می‌دهد.

اگر بگوییم حسین بسیار خوب سخنرانی کرد (۴)

کلمه (بسیار) خوب را که قید است مقید ساخته است اینگونه قیدها را قید مقید نامند.

حسین کتاب زیبایی دارد (۵)

حسین کتاب بسیار زیبایی دارد (۶)

کلمه (بسیار) قید است، صفت زیبایی را مقید ساخته است.

خوشبختانه آگاهی مردم ایران بیشتر شده است (۷)

در اینجا کلمه خوشبختانه تمام جمله را مقید کرده است پس نتیجه می‌گیریم که:

وظیفه ی اصلی قید مقید ساختن فعل است ولی می‌تواند صفت و قید دیگر و تمام

جمله را مقید سازد.

قید از نظر ساختمان بر چند نوع است:

« اقسام قید از نظر ساختمان »

- ۱- قید ساده: قیدی است که از یک کلمه بیشتر نباشد، مانند تند
- ۲- قید مرکب: قیدی است که از یک کلمه بیشتر باشد، مانند بزحمت.
- ۳- قید جامد: قیدی است که از بن فعلی گرفته نشده باشد مانند هرگز.
- ۴- قید مشتق: قیدی است که از بن فعلی گرفته شده باشد مانند نالان.
- ۵- قید مختص: قیدی است که فقط نقش قیدی دارد مانند همیشه.
- ۶- قید مشترک: قیدی است که بین قید و سایر کلمات مشترک باشد مانند خوب.

« اقسام قید از نظر معنی »

قید از نظر معنی بر چند نوع است.

- ۱- قید زمان: گاه - گاه گاهی - گاهی - ناگاه - ناگهان - پیوسته - همیشه - همواره
- دیروز - بامداد - دوش - دوشینه - پارسال - امسال - پیرار - شب و روز - لحظه - دم - اکنون - امروز - دی - دیشب - همه روزه - همه ماه - همه ساله - یکروزه - یکماه - یکساله - فردا - دیرین - پسین - پار - نیمروز - آنگاه - شنبه - آناً .
- از آن به دیر مغانم عزیز میدارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست
- ۲- قید مکان: اینجا - آنجا - همه جا - هر جا - پس - پیش - راست و چپ - پایین - فرود - زیر - بالا - نزدیک - دور - هیچ جا - داخل - اندرون - بیرون - میان - یمین - یسار .

- هر گجا تو با منی من خوشدلیم گر بود در قعر چاهی منزلم (مولوی)
- ۳- قید ترتیب: اول - دوم - نخست - در آغاز - پایانی - گروه گروه - دسته دسته
 - یکان یکان - فوج فوج - دوتا دوتا .
 - در میکرده رهبانم و در صومعه عابد که معتکف دیرم و گه ساکن مسجد

یعنی که تو را می طلبم خانه به خانه

- ۴- قید کیفیت: خوب - بد - زشت - زیبا - راست - کج - آهسته - تند .
اسب تازی دو تک رود بشتاب شتر آهسته می رود شب و روز
- ۵- قید نفی: نه - هرگز - هیچ - به هیچ رو - به هیچ وجه - (اصلاً - ابداً) -
مکن نماز بر آن هیچ کس که هیچ نکرد که عمر در سر تحصیل مال گردد و نخورد
نکند دانا مستی، نخورد عاقل می در ره مستی هرگز ننهد دانا پی
- ۶- قید شک و تردید: به گمان - پنداری - گویا - گویی - مگر
تو گویی هر یکی حور بهشتیست بدست هر یک از یاقوت مجمر (دقیقی)
- ۷- قید استثناء: جز - مگر - جز که - مگر که
شده بر بدی دست دیوان دراز ز نیکی نبودی سخن جز بهراز (فردوسی)
- ۸- قید شرط: اگر - اگرچه - وگر - ورنه - چنانچه .
عیبت نکنم اگر بخندی بر من که بگیریم از غمت زار
- ۹- قید تدریج: قطره قطره - اندک اندک - کم کم .
قطره قطره جمع گردد وانگی دریا شود (ناصر خسرو قبادیانی)
- ۱۰- قید آرزو: کاش - ای کاش - بُود آيا - کاشکی .
کاشکی قیمت انفاس بدانندی خلق تا دمی چند که مانده است غنیمت شمرد (سعدی)
- ۱۱- قید تصدیق: آری - بلی - قطعاً - بدرستی - هراینه - البته
هر که عیب دیگران پیش تو آورد و شمرد بیگمان عیب تو پیش دیگران خواهد برد "
- ۱۲- قید سوگند: به خدا - به جان ...
به جان زنده دلان سعدیا که ملک وجود نیرزد آن که دلی را ز خود بیازاری (سعدی)
- ۱۳- قید مقدار: کم - بیش - بسیار - اندک - بسی - سراسر - یکسر - چند -
هر که پرهیز و علم وزهد فروخت خرمنی گرد گرد و پاک بسوخت (سعدی)
- ۱۴- قید تشبیه: بمانند - مانا - همانا - چنان - چنین - به کردار - بسان -
آن کس که مرا بگشت ، باز آمد پیش مانا که دلش بسوخت برگشته خویش (سعدی)
- ۱۵- قید پرسش: کدام - کی - چگونه - چند - هیچ - چرا -
ترا کی میسر شود این مقام که با دوستانت خلافت و جنگ؟ (سعدی)
- یادآوری: قیدهای زیادی است که می توان از معنی جمله به وجود آنها پی برد .
مانند - قید انحصار: حالت سوخته را سوخته دل داند و بس شمع دانست که جان دادن پروانه چیست
- (توحیدی شیرازی)

بخش نهم

« حرف »

تعریف: حروف کلماتی هستند که خود بخود معنای مستقلی ندارند واسطه‌هایی هستند برای تکمیل معانی دیگر. حروف بر چند قسم است: حرف اضافه - حرف ربط - حرف نشانه - موصول - حرف ندا - حرف زاید - حرف بدل از کسره.

حروف اضافه:

به جمله‌های زیر توجه کنید:

۱- کوشش برای زندگی است.

۲- علی به دبیرستان رفت.

۳- بهرام را با حسین دیدم.

۴- سعدی از شاعران بزرگ ایران است.

در جمله (۱) حرف اضافه ی (برای) دو کلمه؛ کوشش و زندگی را بهم نسبت می‌دهد.

در جمله (۲) حرف اضافه ی (به) دبیرستان را متمم فعل قرار داده است.

در جمله (۳) " " (با) حسین را متمم بهرام قرار داده است.

در جمله (۴) " " (از) با متمم خود، مُسند برای فعل ربطی درست کرده‌است.

پس: از بررسی جمله‌های بالا چنین نتیجه می‌گیریم که:

حروف اضافه، کلماتی هستند که دو کلمه را بهم نسبت می‌دهند کلمه‌ای را متمم

فعل یا متمم اسم قرار می‌دهند و همچنین با متمم خود برای فعل ربطی مُسند می‌سازند و

کاربردهای دیگری نیز دارند که در تمرینها روشن می‌شود.

یادآوری: حرف (تا) اگر بر پایان زمان و مکان دلالت کند حرف اضافه است و اگر

دو جمله را بهم مربوط کند حرف ربط گویند. مانند:

۱- از تهران تا تبریز صد فرسخ است (مکان = حرف اضافه)

۲- از صبح تا ظهر شش ساعت درس خواندیم (زمان = حرف اضافه)

۳- برو تا برسی . (حرف ربط)

حروف اضافه ساده عبارتند از: ب (به) با - بر - برای - بهر - از - در - اندر -

نزد - نزدیک - پیش - روی - زیر - سوی - زی - میان - پی - فرا - جلو .

ای بار خدای گیتی آرای بر بنده پیر خود بیخشی

حروف اضافه مرکب عبارتند از: از برای - از روی - از پی - بجز - در نزد - درباره

یادآوری: کلمات ، روی - زیر - نزد - پیش - و نظایر اینها اگر با کسره ی

اضافه به کار روند به پیروی از زبانهای خویشاوند مانند انگلیسی و فرانسه حروف اضافه محسوب می شوند . در بعضی مواقع حالات اسم را می پذیرند مانند: زیرمیز را خالی کنید .

ز بهر آن جهان این توشه بردار که ره بی زاد باشد سخت دشوار

یادآوری ۲: حرف را ، اگر معنای از - به - برای - بدهد جزء حروف اضافه می باشد.

لقمان را پرسیدند ادب از که آموختی ، گفت : از بی ادبان ، هر چه از ایشان در

نظم ناپسند آمد از فعل آن پرهیز کردم . (سعدی) (را = از)

وزیری را گفتند . (را = به)

ز نیرو بود مرد را راستی (را = برای مرد)

یادآوری ۳: حرف (که) در بعضی مواقع معنای حرف اضافه می دهد ، مانند :

به سختی مردن به که بار منت دوان کشیدن . (که = از)

به چه کار آیدت جهان داری مردنت به که مردم آزاری
(سعدی)

حرف ربط: به جمله های زیر توجه کنید :

۱- علی و حسن آمدند . ۲- مهشید آمد که مرا ببیند ...

در جمله (۱) حرف (واو) دو کلمه را به هم ربط می‌دهد و در جمله (۲) حرف (که)

دو جمله را به هم مربوط می‌سازد، پس:

حرف ربط دو کلمه یا دو جمله را بهم می‌پیوندد.

حرف ربط از نظر ساختمان دو نوع است: ۱- ساده ۲- مرکب

حرف ربط (پیوند) ساده عبارتند از: و - که - اما - ولی - اگر - مگر - چون -

باری - تا - پس - چه - خواه - زیرا - سپس - لیکن - لکن - نه - هم - یا - نیز -

گرت ز دست بر آید چو نخل باش گریم ورت ز دست نیاید چوسرو باش آزاد (سعدی)

توحیدگوی او نه بنی آمدند و بس هر بلبلای که زمزمه بر شاخسار کرد (سعدی)

حرف ربط (پیوند) مرکب عبارتند از: وقتی که - چون که - بلکه - بس که -

از بهر آن که - تا این که - یا این که - چنانکه - چندان که - زیرا که - همان که -

همین که - اگر چه - چنانچه - وانگهی - بنابراین - هر چند -

علم چندان که بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی (سعدی)

(گجا) به معنی حرف ربط: گجانام او آفریدون بود - زمین را سپهری همایون بود (فردوسی)

حروف ربط از نظر معنی به دو نوع تقسیم می‌شوند: ۱- پیوند همپایگی.

۲- پیوند وابستگی

۱- پیوند همپایگی: بعضی از حروف ربط بین دو کلمه یا دو جمله در می‌آیند و

نشان می‌دهند که این دو، همپایه هستند. مانند: دوست و دشمن به فضل او معترفند.

به روز و شب بود بی صبر و بی خواب گهی پیراید او را گه دهد آب (ویس و رامین)

۲- پیوند وابستگی: برخی دیگر از حروف ربط جمله ای را پیرو و وابسته جمله دیگر

می‌سازند، اینگونه حروف ربط را پیوند وابستگی می‌نامند. مانند:

جهد کن که به مطالعه علاقه‌مند شوی.

گر راست سخن گویی و در بند بمانی به زانکه دروغت دهد از بند رهایی

حرف نشانه: حروفی هستند که برای تعیین مقام کلمه در جمله به کار می‌روند.

منوچهر جمشید را دید. (را) نشانهٔ مفعولی

مُحَمَّدٌ کتابِ حمید را داد. (ـ) نشانهٔ مضاف الیهی

فضلِ خدایِ را که تواند شمار کرد یا گیسست آن که شکر یکی از هزار کرد (سعدی)

حرف موصول: حرفی است که قسمتی از جمله را به قسمت دیگر وصل می‌کند.

که در اشخاص و چه، در اشیاء مانند:

نعمتی که ما را گرفتار می‌کند نعمت نیست. (که = موصول)

هر چه زود برآید دیر نیاید. (سعدی) (چه = موصول)

یادآوری: پیش از (که) موصول معمولاً کلمات زیر می‌آیند.

۱- (ی) نکره: میازار موری که دانه گش است - که جان دارد و جان شیرین خوش است

۲- این و آن: خُنگ آن که آسایش مردوزن گزیند بر آسایش خویشتن

۳- ای: ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روزه دریابسی

۴- طاووس را به نقش و نگاری که هست خلق تحسین کنند و او خجل از پای زشت خویش

(که) حرف موصول - هست جمله صلّه که به تأویل صفت می‌رود.

حرف ندا: حروفی هستند که برای منادی کردن اسم به کار می‌روند، مانند:

ای: ای نام تو بهترین سر آغاز بی نام تو نامه گی گنم باز (نظامی)

ای: خدایا به همه ی ما توفیق بده که در انجام وظایف خویش کوشا باشیم.

آیا: آیا ملک ایران بزی جاودان ...

یا: یا رب به گرمی کریمانت بخش بر آب دو دیدهٔ یتیمانست بخش

هی: آن یکی پرسید اشتر را که هی! از کجا میایی ای اقبال پی؟

گفت از حمام گرم گوی تو گفت خود پیدا است از زانوی تو (مولوی)

حرف زاید : حروفی هستند که اگر از جمله برداریم ، صدمه ای به معنای آن وارد

نسازد ، مانند :

به علم و به گوهر گیتی مدحت آن را که مایه است مر جهل و بدگوهری را (ناصر خسرو)

نشیده ای که زیر چناری گدو بنی برجست و بردوید بر او بر به روز بیست "

یادآوری : حروف زاید در بعضی مواقع معنی تأکید را می رساند . مانند (مر) در جمله بالا.

حرف بدل از کسره : نشانه ی اضافه در زبان فارسی کسره ای است که به آخرین

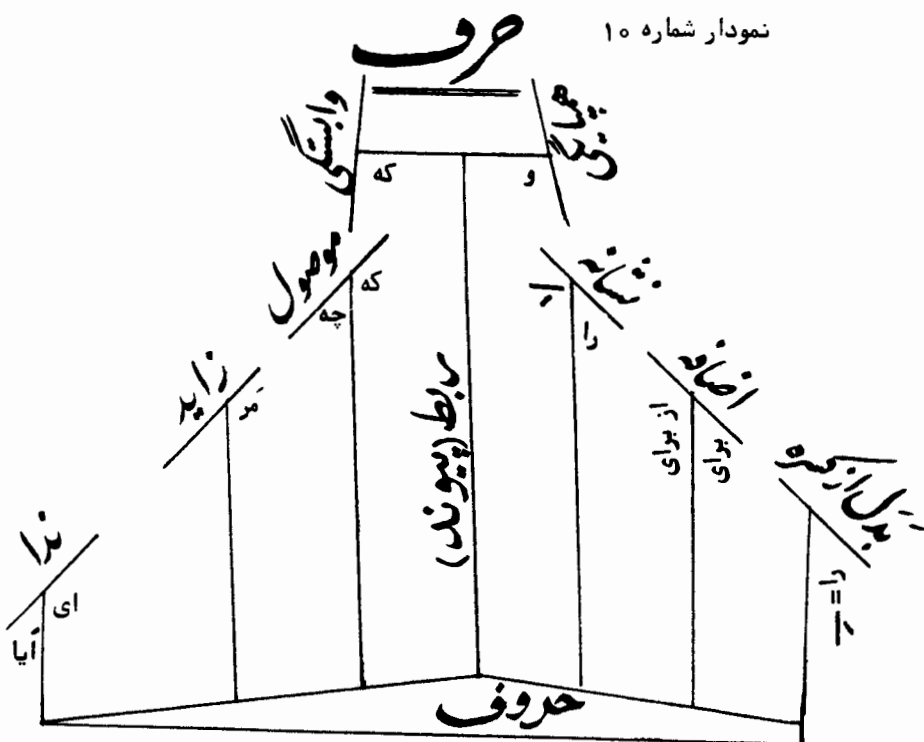
حرف مضاف می افزایند ، گاهی به جای کسره از حروف استفاده می کنند . اینگونه حروف

را حرف بدل از کسره نامند ، مانند :

ملک را دل به حال او سوخت . یعنی (دل ملک) به حال او سوخت . (را =)

تجزیه حروف : در تجزیه ی حروف نوع آن مورد نظر است .

نمودار شماره ۱۰



تمرین: در متنهای زیر انواع حروف را معین کنید:

یکی از بزرگان گفت پارسایی را: چه گویی در حق فلان عابد که دیگران در حق وی
به طعنه سخنها گفته اند؟ گفت: در ظاهرش عیب نمی بینم و در باطنش عیب نمی دانم.
هر که را جامه پارسا بینی پارسا دان و نیک مرد انگار
ور ندانی که در نهانش چیست مُحْتَسِب را درون خانه چه کار؟

* * *

خواهنده ی مغربی (گدایی از مغرب) در صف بزازان حلب می گفت: ای خداوندانِ -
نعمت، اگر شما را انصاف بودی و ما را قناعت، رسم سوءال (گدایی) از جهان برخاستی.
ای قناعت توانگرم گردان که وای تو هیچ نعمت نیست
گنج صبر اختیار لقمانست هر که را صبر نیست حکمت نیست

بخش بی همتی « اصوات »

کلماتی هستند که برای حالات روحی گوینده به کار می روند. چون مفهوم جمله را

دارند این گونه کلمات را شبه جمله نیز نامیده اند. صوت را اقسامی است:

۱- در مورد تحسین: لَوْحَشَ اللّٰه - خَوْشَا - خُنْكَ - بَه بَه - مَرْحَبَا - بَارَكَ اللّٰهُ
نیک و بد چون همی بیاید مُرد خُنْكَ! آنکس که گویِ نیکی برد (سعدی)

۲- در مورد تنبیه و تحذیر: زَنَهَار - هَان - مَبَادَا - هَلَا - آلا - هَا

بیاموز آنچه شناسی تو زینهار که برکس نیست از آموختن عار

۳- در مورد تعجب: عَجَب - شَكْفَتَا - عَجَبَا - بَه - بَه بَه - وَه - وَه وَه

ای سرو بلند قامت دوست وه وه که شمایلت چه نیکوست (مولوی)

۴- در مورد امید و آرزو: انشاء الله - کاش - ای کاش - کاشکی ،

این تمنایم به بیداری میسرگی شود کاشکی خوابم ببردی تا خوابت دیدمی

۵- در مورد درد و افسوس: افسوس - آه - اوخ - اه - فریاد - دریغا - وای

حدّ زیبایی ندارند این خداوندان حسن - ای دریغا گریخوردندی غم غمخوار خویشت

۶- در مورد تصدیق: آری - بلی - درست است

۷- در مورد دعا: گفت الله الله، دوست را برمن رسان .

یادآوری ۱: شبه جمله معمولاً کلمات معمولی زبان است و مفهوم تحیت و درود و دعا و نفرین و دشنام

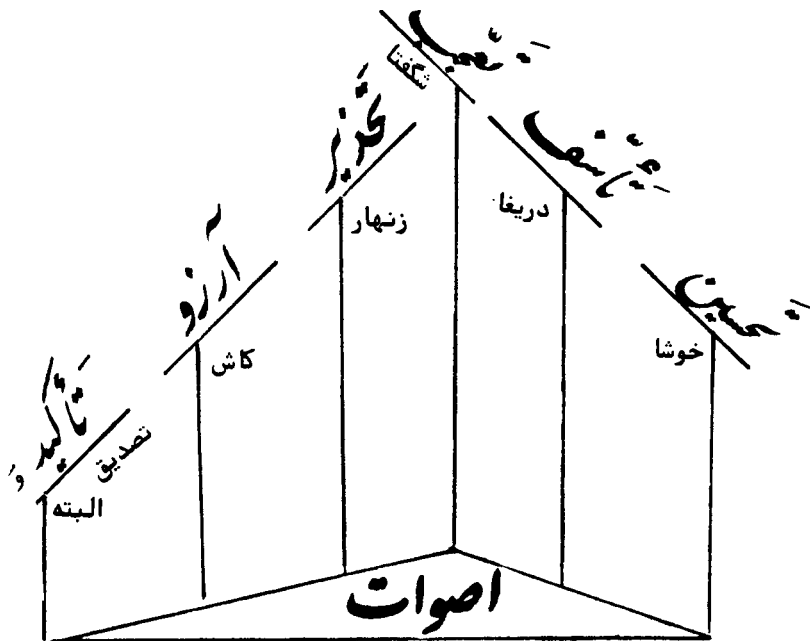
و مانند آنها را می رساند و گاهی نیز فعل امر است مانند: درود، سلام، آفرین، به سلامت، لعنت، مؤذنه

یادآوری ۲: شبه جمله و صوت می تواند متمم جمله های پیرو داشته باشد مانند: آفرین بر تو.

دریغا، که عمر به بطلالت گذشت صوت را اقسامی است

تجزیه شبه جمله و صوت: ذکر نام شبه جمله و صوت کافی است.

نمودار شماره ۱۱



بخش یازدهم

« حذف »

حذف یعنی کلمه یا جمله را به قرینه بیندازند و قرینه کلمه ای است دلیل بر حذف باشد. حذف در جمله به دو صورت انجام می پذیرد: قرینه لفظی -- قرینه معنوی.

الف - حذف به قرینه لفظی: یعنی کلمه ای در جمله که پیش یا پس از آن آمده است شنونده یا خواننده به آن پی می برد. مانند:

هر نفسی که فرو می رود مُمدّ حیات است و چون بر می آید مُفرّج ذات (x) در این جمله (است) به قرینه ی لفظی حذف شده است.

ب - حذف به قرینه ی معنوی: آن است که از سیاق و مفهوم جمله ها به کلمه یا عبارت حذف شده پی می بریم مانند:

باران رحمت بی حسابش همه را رسیده (x) و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده

(x) یعنی (رسیده است) و (کشیده است) کلمات مزبور به قرینه معنوی حذف شده اند
اسرار ازل را نه نودانی و نه من (x) وین حرف معماً نه توخوانی و نه من (x)^(۱)
افعال (دانم و خوانم) حذف شده است

موارد حذف فعل

۱- حذف فعل تام در جمله های پاسخی: که رفت؟ محمد- یعنی محمد رفت.

۲- حذف فعل ربطی در جمله هایی که دارای صفت برتر است، مانند:

یک خلقت زیبا به از هزار خلعت دیبا. (است = محذوف).

۳- حذف فعل ربطی مانند: بزرگی به عقل است نه به سال (است = محذوف)

۴- حذف فعل ربطی با مسند مانند:

که شاد است؟ احمد یعنی احمد شاد است.

هـ- حذف فعل ربطی با نهاد مانند :

شما که هستید؟ حسن - یعنی من حسن هستم .

ع- حذف فعل معین (ام - ای - است - ...)

سالهای گذشته فرشبافی در دهات رواج داشته (×) و در شهرها با اهمیت خاصی

همراه بوده است .

ف- حذف فعل معین (باشم - باشی - باشد - ...)

شاید تا کنون نام رازی را شنیده (×) و از خدمات او در عالم پزشکی با خبر

شده باشید .

گ- حذف فعل معین (بودم - بودی - بود -)

سال گذشته یکی از دوستانم کتابی درباره انقلاب ایران نوشته (×) و در آن -

پیشنهاد کرده بود که مردم ایران باید به خودسازی، خود یاری و خودکفائی دست بزنند

تا ریشه استعمار و استثمار را از ایران قطع کنند .

جمله های بی فعل

بعضی جمله ها که برای دعا، سپاس، تعارف و تعجب به کار می روند معمولاً بدون

فعل هستند . صبح به خیر - خیلی ممنون - چه هوایی !

یادآوری: در جمله هایی که فعل را به قرینه لفظی حذف می کنند باید فعل حذف

شده با فعل ذکر شده یکی باشد .

موارد حذف ارکان و اجزای جمله

۱- حذف نهاد در قرینه موجود در خود جمله، مانند :

(×) دیروز به خانه سعید رفتم . ضمیر (م) در فعل رفتم ما را از آوردن کلمه

(من) بی نیاز ساخته است .

- ۲- حذف نهاد در جمله های همپایه به قرینه لفظی مانند :
- بهمن به دبیرستان آمد و (x) برگشت . یعنی بهمن برگشت .
- ۳- حذف نهاد در جمله های پایه و پیرو به قرینه یکدیگر ، مانند :
- اگر تقی درس بخواند (x) از امتحان قبول می شود (یعنی تقی از امتحان)
- ۴- حذف نهاد در جمله امری (نهاد در جمله های امری غالباً محذوف است)
- مانند : لطفاً برای امتحان حاضر شوید (یعنی شما ...)
- ۵- حذف مفعول در جواب جمله پرسشی ، مانند :
- که حسن را دید؟ من (x) دیدم یعنی من حسن را دیدم .
- ۶- حذف متمم فعل با حروف اضافه ، مانند :
- که از دبیرستان رفت؟ حسین (xx) رفت یعنی حسین از دبیرستان رفت .
- ۷- حذف قید ، مانند :
- امروز چه درس دارید؟ ریاضی داریم . یعنی امروز ریاضی داریم .
- ۸- حذف همه اجزاء جمله بجز یکی ، مانند :
- که کتاب را برداشت؟ علی (xxx)
- ۹- حذف همه اجزاء جمله ، مانند :
- آیا امروز امتحان داشتید؟ آری (xxx)
- ۱۰- حذف حروف ندا ، مانند :
- نا برده رنج گنج میسر نمی شود- مزد آن گرفت (x) جان برادر که کار کرد .
- جان = منادی و ای محذوف .
- ۱۱- حذف حرف ربط ، مانند :
- (x) خواهی که سربلند شوی خاکسار باش یعنی اگر خواهی .

بخش دوازدهم

« وندها AFFIXES »

وندها: اجزایی هستند که با پیوسته شدن به کلماتی دیگر معانی جدیدی به وجود می‌آورند و سه نوع هستند: ۱- پیشوندها ۲- میانوندها ۳- پسوندها.

« پیشوند PREFIX »

۱: نفی در فارسی باستان مانند: امرداد (بی مرگ) در اصل امرتات
 ان: نفی در فارسی باستان مانند: آناب (بی آب) = ناب، انیران، انوشه
 دش: ضد و درشتی رامی رساند مانند: دشمن (بد نهاد)، دُرخیم (بد سرشت)
 باد: ضد و حفاظت رامی رساند مانند: پادزهر، پادسخن (پاسخ)، پادشاه، پازند
 خر، گاو، شاه: بزرگی رامی رساند مانند: خرچنگ، گاوصندوق، شاهراه
 هم: مشارکت رامی رساند مانند: همسایه، همکار، همدوش
 اگر کلمه هم‌بایی از حروف اضافه پیش از فعل در آید معنی پراکنندگی می‌دهد: از هم پاشیدن
پیشوندهای متصل به افعال: افعال را تغییر معنی می‌دهند مانند: در: دررفت (فرار کرد)
 اندر: اندر آمد (داخل شد) . فراز: فراز آمد (پیش آمد) . باز: باز آمد (برگشت) .
 فرو: فرو ماند (عاجز شد) . وا: واداشت (مجبور کرد) . بر: بر نشست (سوار شد) .
 فرا: فرارفت (برای تاء کید) . می: می دید (استمرار) . همی: همی گفت (استمرار)
 ن: ن پرسید (فعل نفی) . م: مرو (فعل نهی) . ب: ب خندید (برای تاء کید)

« میانوند »

الف: با فعل صیغه دعائی می‌سازد مانند: باد، دهاد، کناد، بیناد، مماناد
 الف: با فعل مانند: کشاکش الف: میانوند زاید مانند: سیکسار، زیرکسار

» پسوند « SUFFIX

پسوندهای مفرد:

- الف : نشانه‌ندامانند : خدایا ، نشانه‌تحسّرمانند : دریغا ، نشانه‌شک‌وتردیدمانند : گوئیا
- الف : با فعل برای پاسخ مانند : گفتا ، نشانه‌مصدری مانند : درازا ، نشانه‌مدعایمانند : میا دا
- ک : برای تصغیرمانند : شهرک ، برای تحقیرمانند : مردک ، برای تحبیب مانند : طفلک
- ک : برای تشبیه‌مانند : پشمک ، برای حالت مانند : یواشک ، برای نسبت مانند : سنگک
- ه : پسوندهای مفعولی (از افعال متعدّی) : گرفتم - پسوند صفت فاعلی (از افعال لازم) : رفته
- ه : پسوند لیاقت مانند : مردانه ، زنانه ، پسوند نسبی مانند : یکروزه ، یک ماهه
- ه : پسوند مصدری مانند : خنده ، اندیشه - پسوند اسم‌بزارمانند : گیره ، دیده (چشم)
- ه : شبهت رami رساندمانند : لبه ، گردنه ، چشمه ، دماغه ، گوشه ، پایه ، دسته
- ه : از صفت اسم می سازدمانند : زرده ، سفیده
- ه : دوره و زمان رami رساندمانند : هزاره ، سده
- ی : استمرار : درآخر ماضی مطلق درآید معنی استمرار دهدمانند : آمدندی (می آمدند)
- ی : تمنا و استمرار : درآخر افعال درآیدمانند : کاش گفتندی (کاش می گفتند)
- ی : شرط و استمرار : درآخر افعال درآیدمانند : اگر رفتی ، دیدمی (اگر می رفتم ، می دیدم)
- ی : نسبت : غالبا "درآخر اسم ذات درمی آیدمانند : مرد خراسانی ، زن روستائی ،
- ی : مصدری : درآخر اسم و ضمیر و صفت و عدد درمی آیدمانند : پدری ، خوبی ، مایی ، دویی
- ی : وحدت : درآخر اسم درمی آید و معنی یکی می دهدمانند : نبات سیری دهریال است
- ی : نکره : درآخر اسم درمی آید و معنی اسم نکره می دهدمانند : کتابی خریدم
- ی : وحدت مفید نکره : شامل معنی وحدت و نکره است مانند : پیری را دیدم که ...
- ی : لیافت : درآخر بعضی مصادر فارسی و عربی درمی آید و معنی شایستگی می دهد خوردنی
- ی : ضمیر : درآخر افعال درمی آید و معنی (تو) می دهد ، مانند پرسیدی (تو پرسیدی) ^{بما سائی}

ی : رابطه : در آخر اسم و صفت و ضمیر در آید و معنی رابطه دهد مانند : نودانائی (استی)
 ی : ضمیر مفید ربط : مانند : جهاناً چید مهر و بد خو جهانئی (استی تو)
 ی : میانجی (اضافه) : مانند دیده‌ی احترام ، آبروی کسی ، دانای روزگار
 ی : فاعلی : در آخر اسم معنی در آید و معنی فاعلی دهد مانند : سواران جنگی (جنگنده)
 ی : مفعولی : در آخر اسم معنی در آید و معنی مفعولی دهد مانند : اسرار پنهانی (پنهان شده)
 ی : شباهت : در آخر بعضی اسامی در آید و معنی شباهت رامی رساند : کمائی گشته قدم ز سروی
 ی : نکر مفید معنی تعظیم و تحقیر مانند : شاهبازی به شکارمگسی می آید
 ی : از حروف اصلی کلمات مانند : طوطی ، ماهی ، گیتی ، قوطی

پسوندهای مرکب

پسوندهای زمان : گاه : سحرگاه ، ان : بهاران ، دم : صبحدم ، ستان : تابستان
 پسوندهای مکان : گاه : دانشگاه ، ان : ایران ، کده : دهکده ، ستان : گلستان
 زار : پنبزار سار : کوهسار ، دان : خاکدان ، بار : جویبار ، سیر : گرمسیر
 سرا : کاروانسرا سر : رودسر ، لاخ : سنگلاخ ، خن : گلخن
 پسوندهای شباهت : سان : دیوسان ، آسا : رعد آسا ، فش : شیرفش ، وش : پریش
 وار : دیوانه‌وار ، سار : پلنگ سار ، دیس : تندیس ، فام و گون (رنگ) : سرخ فام ، نیلگون
 پسوندهای محافظت و دارندگی : دار : سرایدار - بان : باغبان - مند : هنرمند - اومند : تنومند
 ور : دانشور - اور : رنجور - یار : هوشیار - بد (پت) : سپهبد
 پسوندهای شماره‌های ترتیبی : ۱م : چهارم - ۲مین : چهارمین
 پسوندهای تصغیر : چه : باغچه - ک : برگک
 پسوندهای صفت : از به صفحه ۷۷ و ۷۸ مراجعه شود و پسوندهای اسم مصدر به صفحه ۴۵ مراجعه شود

« تخفیف »

گاهی در زبان فارسی کلمات مخفف می‌شوند، مانند: ره (راه)، کُه (کوه) سپِه (سپاه)، کَز (که از)، سُتخوان (استخوان) .

کسی کو بود پاک و یزدان پرست . نیازد به کردار بد هیچ دست (فردوسی)

« تبدیل حروف به یکدیگر »

بعضی حروف در زبان فارسی به یکدیگر تبدیل می‌شوند، مانند:

پ، ف : پیروز، فیروز

ب، و : باز، واز

الف، هـ : ایچ، هیچ

ز، ج : ارج، ارز

ج، ژ : کج، کژ

ر، ل : اروند، الوند

ز، غ : فروز، فروغ

م، ن : بام، بان

کنون ای خردمند ارج خرد بدین جایگه گفتن اندر خورد (فردوسی)

ارز = ارج (ز) تبدیل به (ج) شده است .

گوسپند از برای چوپان نیست بلکه چوپان برای خدمت اوست (سعدی)

توفیق همگان را از درگاه باریتعالی خواستارم . در خاتمه به

راهنمایی و ارشاد دوستان نیازمندم .

عباسعلی مولوی

به نام خدا بخش سیزدهم

پرسشهای دستوری و تجزیه و ترکیب

ترکیبات زیر را از لحاظ مضاف و مضاف الیه و صفت و موصوف معین کنید .

۱- سپاهیان ایران	۲- شبهای تار	۳- سخنهای تو	۴- خانه علی
۵- بیابان بیکران	۶- گفتار دلکش	۷- خانه تنگ	۸- کاسه سر
۹- روز چهارم	۱۰- منزل بی بها	۱۱- گنج عشق	۱۲- نغمه شورانگیز
۱۳- صفحه تاریخ	۱۴- شربت گوارا	۱۵- فروغ نقره فام	۱۶- لب یار
۱۷- دره های سایه دار	۱۸- آش کشک	۱۹- لاله سرخ	۲۰- رمه بزرگ
۲۱- دامنه افق	۲۲- هدایای اهالی	۲۳- کلبه احزان	۲۴- قاشقهای چوبی
۲۵- بوی خوش	۲۶- دست روزگار	۲۷- صبح روشن	۲۸- بهار عمر
۲۹- علفهای خوشبو	۳۰- دامنه کوه	۳۱- مرد کشتیبان	۳۲- تخت چمن
۳۳- شب تار	۳۴- شکوه طبیعت	۳۵- چتر گل	۳۶- هزار آوای مست
۳۷- ظلمت شب	۳۸- من بیچاره	۳۹- کلید باغ	۴۰- گل معطر
۴۱- آستین مرجان	۴۲- یوسف گم گشته	۴۳- چوگان آبنوس	۴۴- آتش گل
۴۵- من دلخسته	۴۶- دل غمدیده	۴۷- گوی عاج	۴۸- سر شوریده
۴۹- جامه سفید	۵۰- پیراهن حریر	۵۱- مرغ خوشخوان	۵۲- گام دل
۵۳- زلف بنفشه	۵۴- عارض لاله	۵۵- کیسوی تابدار	۵۶- بازیهای پنهان
۵۷- اطاعت بچگانه	۵۸- ستیغ کوه	۵۹- دوست دیرینه	۶۰- مسافر جدید
۶۱- دورگردون	۶۲- کاروان ترقی	۶۳- زبان گویا	۶۴- رشته باریک
۶۵- انگشتر طلا	۶۶- مراد ما	۶۷- گل زیبا	۶۸- لحن تعجب آمیز
۶۹- عمر نوح	۷۰- چهارمین روز	۷۱- حال دوران	۷۲- بهار وصل
۷۳- کسبه دوره گرد	۷۴- سخن راست	۷۵- پیک صبح	۷۶- سیل فنا
۷۷- کدام مادر	۷۸- جادوی چشم	۷۹- رخ جانانه	۸۰- مرد بیکار
۸۱- این راه	۸۲- لب خندان	۸۳- یعقوب لیث	۸۴- کاسه خالی

۸۵- روز آدینه	۸۶- مال دنیا	۸۷- چشم‌گریان	۸۸- مردم شهر
۸۹- خاطر هوسناک	۹۰- کودک بینوا	۹۱- مسعود سعد	۹۲- لفظِ گوهرافشان
۹۳- قاشق جوبین	۹۴- سام‌نریان	۹۵- قدس‌روآسا	۹۶- جوان مسکین
۹۷- چهره گلگون	۹۸- مخلوق کوچک	۹۹- کمان‌ابرو	۱۰۰- مارهای آتشین

سپاهیان	ایران	شبهای	تار
مضاف	مضاف‌الیه	موصوف	صفت

اقسام صفتهای زیر را معین کنید:

۱۰۱- ستاره‌درشت	۱۰۲- جوان نوحاسته	۱۰۳- سیرت زیبا	۱۰۴- مردم پرهیزگار
۱۰۵- عارض‌خورشیدوش-۱۰۶	۱۰۶- اولیای حق‌پرست	۱۰۷- چهار جهت	۱۰۸- مردم دیوسار
۱۰۹- شاعران‌دیشمند	۱۱۰- نغمه‌روح‌بخش	۱۱۱- سنت‌ماندگار	۱۱۲- ارض موعود
۱۱۳- چندگلایی	۱۱۴- مزاج‌بد	۱۱۵- هرحیله	۱۱۶- کتاب خوانا
۱۱۷- خدای توانا	۱۱۸- دیده‌گریان	۱۱۹- طفل شیرخوار	۱۲۰- گهرپاک
۱۲۱- مردستمگر	۱۲۲- مردان‌آزموده	۱۲۳- خداوند‌بخشنده	۱۲۴- چهره‌روزی!
۱۲۵- کلاس چهارم	۱۲۶- این نعمت	۱۲۷- امیرنامور	۱۲۸- درخت تنومند
۱۲۹- دستگاه گیرنده	۱۳۰- مردنویسنده	۱۳۱- شخص‌بدهکار	۱۳۲- کدامین عهد
۱۳۳- زن پرستار	۱۳۴- جام‌نقرمای	۱۳۵- همه‌چیز	۱۳۶- فرش‌زمرّدین
۱۳۷- آب‌روان	۱۳۸- گاه‌بیخته	۱۳۹- پدردا‌نشمند	۱۴۰- قدخم‌گشته
۱۴۱- ذات‌ناپاک	۱۴۲- ستم‌بیشتر	۱۴۳- لب‌خندان	۱۴۴- دل‌دردمند
۱۴۵- درختان‌بی‌بر	۱۴۶- شمع‌بزم‌افروز	۱۴۷- گیتی‌سالخورده	۱۴۸- گوهر تابناک
۱۴۹- کدام شاعر؟	۱۵۰- اسب‌راهوار	۱۵۱- سیمین‌عذار	۱۵۲- جشن‌سده
۱۵۳- مای‌شوخی‌چشم	۱۵۴- اسباب‌دنیوی	۱۵۵- یار سفرکرده	۱۵۶- پرچم‌افراشته
۱۵۷- نغمه‌های‌رغبت‌انگیز	۱۵۸- لباس‌دوخته	۱۵۹- مردبازارگان	۱۶۰- خاطرآسوده

۱۶۱- آفریدگار جهان	۱۶۲- درسهای خواننده	۱۶۳- الطاف خداوندی	۱۶۴- در بسته
۱۶۵- زبان آتشین	۱۶۶- استاد خداپرست	۱۶۷- خواستار شرف	۱۶۸- گفتار نغز
۱۶۹- آب آشامیدنی	۱۷۰- برادر کوچکتر	۱۷۱- سینما تشا فروز	۱۷۲- قسمت یک روزه
۱۷۳- گیسوی مُشک بار	۱۷۴- دل غمگین	۱۷۵- جام زرین	۱۷۶- ساقی گلغذار
۱۷۷- عزیز تر موجودات	۱۷۸- خنده دلگشا	۱۷۹- کودک سربراه	۱۸۰- چشم سیاه
۱۸۱- مردمان سخت کوش	۱۸۲- دوست دانا	۱۸۳- فرزند گرانمایه	۱۸۴- کار بزرگ
۱۸۵- مادر دلپذیر	۱۸۶- چه برفی!	۱۸۷- شخص سخندان	۱۸۸- آن کشور
۱۸۹- ذهن باریک بین	۱۹۰- حاجی زرف	۱۹۱- چشم خوابناک	۱۹۲- دل آگاه
۱۹۳- دزد سنگدل	۱۹۴- چموقتی؟	۱۹۵- آتش سوزان	۱۹۶- غم انگیز ترین لحظه
۱۹۷- فرزند ماختر	۱۹۸- کدام مادر!	۱۹۹- بلبل گوینده	۲۰۰- دستهای خون آلود

سیرت زیبا
موصوف صفت مشبهه

ستاره در شست
موصوف صفت مطلق (بیانی)

انواع اضافه‌های زیر را معین کنید :

۲۰۱- روز شنبه	۲۰۲- باغ وصل	۲۰۳- جنگال مرگ	۲۰۴- چوگان آبنوس
۲۰۵- نهنگ بلا	۲۰۶- عید نوروز	۲۰۷- چاه زرخدان	۲۰۸- در باغ
۲۰۹- گوی عاج	۲۱۰- وزیر راه	۲۱۱- لباس حریر	۲۱۲- باد پاییز
۲۱۳- روز آدینه	۲۱۴- کاسه بلور	۲۱۵- تیر مژگان	۲۱۶- باد شمال
۲۱۷- قاره آسیا	۲۱۸- دیگ مس	۲۱۹- شهر کرمان	۲۲۰- انگشتر طلا
۲۲۱- بوستان جمال	۲۲۲- کشور ایران	۲۲۳- باد شرق	۲۲۴- مروارید دندان
۲۲۵- پیک صبح	۲۲۶- ماه رمضان	۲۲۷- سخنهای تو	۲۲۸- دست مرگ
۲۲۹- نگین عقیق	۲۳۰- سام نریمان	۲۳۱- شب صحبت	۲۳۲- عید فطر
۲۳۳- لب لعل	۲۳۴- کوه دماوند	۲۳۵- شب فراق	۲۳۶- کلبه احزان
۲۳۷- خداوند ملک	۲۳۸- دریچه باد	۲۳۹- پای ارادت	۲۴۰- در خانه

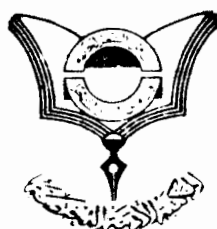
۲۴۱- ژرفای عشق	۲۴۲- لعل اشک	۲۴۳- پشت کمان	۲۴۴- آستین مرجان
۲۴۵- دفتر کار	۲۴۶- گنج عشق	۲۴۷- کنار آبگیر	۲۴۸- نافه مشک
۲۴۹- رنج من	۲۵۰- کمان ابرو	۲۵۱- دست ادب	۲۵۲- مراد ما
۲۵۳- کتاب گلستان	۲۵۴- جادوی چشم	۲۵۵- دست روزگار	۲۵۶- رستم زال
۲۵۷- کمندگیسو	۲۵۸- عیسیای مریم	۲۵۹- غنچه دهان	۲۶۰- کتاب درس
۲۶۱- دامنه کوه	۲۶۲- چهره گیتی	۲۶۳- پیکان غمزه	۲۶۴- کتاب علی
۲۶۵- صاحب باغ	۲۶۶- گوی عشق	۲۶۷- چشم ادب	۲۶۸- ظلمت شب
۲۶۹- گوش هوش	۲۷۰- دفتر دبیرستان	۲۷۱- چوگان هوس	۲۷۲- بادبهار
۲۷۳- ثروت دانش	۲۷۴- پای ثبات	۲۷۵- سریندگی	۲۷۶- چوب گردو
۲۷۷- کمند زلف	۲۷۸- کمر همت	۲۷۹- دیده عبرت	۲۸۰- دیده احترام
۲۸۱- خون خورشید	۲۸۲- پول نقره	۲۸۳- زین اسب	۲۸۴- پای فلک
۲۸۵- حسن صباح	۲۸۶- چشم مرجان	۲۸۷- درخت سیب	۲۸۸- شب جمعه
۲۸۹- روی سخن	۲۹۰- گنج قارون	۲۹۱- اردشیر بابکان	۲۹۲- رستم زادان فرخ
۲۹۳- زنگ مدرسه	۲۹۴- پیراهن حریر	۲۹۵- کتاب او	۲۹۶- باد صبا
۲۹۷- دست حوادث	۲۹۸- در کلاس	۲۹۹- نوگس چشم	۳۰۰- سرو بالا

نمونه :

روز شنبه = اضافه بیانی (توضیحی) باغ وصل = اضافه استعاری

افعال زیر لازمند یا متعدی ؟

۳۰۱- بدیدی	۳۰۲- بخندد	۳۰۳- گرفتند	۳۰۴- بماند
۳۰۵- بگردانی	۳۰۶- نیست	۳۰۷- می ستانند	۳۰۸- باشید
۳۰۹- می کنم	۳۱۰- نمی پسندی	۳۱۱- شنیده ام	۳۱۲- بنشیند
۳۱۳- باشد	۳۱۴- دهد	۳۱۵- دریاب	۳۱۶- برده اند



۳۱۷- بشنوند	۳۱۸- بیا	۳۱۹- می پنداشتند	۳۲۰- سپردی
۳۲۱- می زد	۳۲۲- نرست	۳۲۳- داده اند	۳۲۴- می سوزد
۳۲۵- دارد	۳۲۶- رفته است	۳۲۷- گذاریم	۳۲۸- نمی دانستند
۳۲۹- می آیند	۳۳۰- بود	۳۳۱- برو	۳۳۲- درآوردند
۳۳۳- می پرستیدند	۳۳۴- نمی دیدند	۳۳۵- مشو	۳۳۶- بیاید
۳۳۷- نباشیم	۳۳۸- بشناس	۳۳۹- آموختی	۳۴۰- می گریستند
۳۴۱- داشتم	۳۴۲- آموزد	۳۴۳- بنیوشیم	۳۴۴- شوریدند
۳۴۵- دویده است	۳۴۶- نخور	۳۴۷- بردند	۳۴۸- نیا
۳۴۹- ببندند	۳۵۰- نیاید	۳۵۱- افتاده اند	۳۵۲- می رسند
۳۵۳- می خواهد	۳۵۴- آمد	۳۵۵- آوردند	۳۵۶- بودی
۳۵۷- بپذیرم	۳۵۸- می نهند	۳۵۹- خواهند شد	۳۶۰- بگشاید
۳۶۱- می چکید	۳۶۲- خفته اند	۳۶۳- می گویند	۳۶۴- بریده است
۳۶۵- سپرده اند	۳۶۶- افکندم	۳۶۷- مانده است	۳۶۸- می بارد
۳۶۹- شود	۳۷۰- شده بود	۳۷۱- برخاست	۳۷۲- گذشت
۳۷۳- ندارم	۳۷۴- دانستی	۳۷۵- نمی افتد	۳۷۶- می شوید
۳۷۷- پرانده است	۳۷۸- افتاد	۳۷۹- خواهند شتافت	۳۸۰- بخشیده اند

افعال زیر معلومند یا مجهول ؟

۳۸۱- می پرستیدند	۳۸۲- کشیده شده است	۳۸۳- آراسته گشت	۳۸۴- اصرار داشتند
۳۸۵- پرورده شد	۳۸۶- کشته آمد	۳۸۷- گرفتار شد	۳۸۸- رفته بود
۳۸۹- اسراف می ورزیدند	۳۹۰- آورده شده اند	۳۹۱- آمده باشی	۳۹۲- گفته خواهد شد
۳۹۳- رسیده است	۳۹۴- شده اند	۳۹۵- دیده شد	۳۹۶- خواهد آمد

۳۹۷- گرفته شده است ۳۹۸- رفته باشد ۳۹۹- زده می‌شدند ۴۰۰- شده‌اند

یادآوری: نیوشیدن یعنی شنیدن - شماره ۳۰۶ نیست یعنی وجود ندارد

کدامیک از اسمهای زیر اسم ذاتند و کدام اسم معنی و کدام اسم خاص؟

۴۰۱- دنیا	۴۰۲- سبب	۴۰۳- عنان	۴۰۴- زهد
۴۰۵- قدرت	۴۰۶- آخرت	۴۰۷- نام	۴۰۸- صبا
۴۰۹- روزگار	۴۱۰- ستم	۴۱۱- خدا	۴۱۲- گوشه
۴۱۳- دارو	۴۱۴- رسم	۴۱۵- شعر	۴۱۶- افریقا
۴۱۷- مردم	۴۱۸- قد	۴۱۹- پاییز	۴۲۰- تهران
۴۲۱- محبت	۴۲۲- بازی	۴۲۳- مزد	۴۲۴- خورشید
۴۲۵- فرصت	۴۲۶- آتش	۴۲۷- درد	۴۲۸- طوفان
۴۲۹- دماوند	۴۳۰- شب	۴۳۱- ماه	۴۳۲- باد
۴۳۳- روز	۴۳۴- کار	۴۳۵- غبار	۴۳۶- نوح
۴۳۷- قدر (اندازه)	۴۳۸- دوست	۴۳۹- کارون	۴۴۰- یادگار
۴۴۱- حجاب	۴۴۲- عمر	۴۴۳- برق	۴۴۴- حکایت
۴۴۵- جا	۴۴۶- مرگ	۴۴۷- علم	۴۴۸- شهر
۴۴۹- مرد	۴۵۰- لحظه		

یادآوری: اسمهای خاص، اسم ذات نیز هستند.

نوع کلمات زیر را تعیین کنید. (اسم - صفت - ضمیر - فعل - حرف - قید - شبه جمله)

۴۵۱- کوشش	۴۵۲- خویش	۴۵۳- پرهیزگار	۴۵۴- امتحان
۴۵۵- استعمارگر	۴۵۶- اندوخته	۴۵۷- آغاز کرد	۴۵۸- دیدار
۴۵۹- مأ لوف	۴۶۰- په (ه غیرملفوظ)	۴۶۱- من	۴۶۲- مهرگان

خوش ۴۶۳	۴۶۴- پرسید	۴۶۵- کدام	۴۶۶- آفریدگار
۴۶۷- کتابش	۴۶۸- ای	۴۶۹- اگر	۴۷۰- گردنکشان
۴۷۱- باقی	۴۷۲- برخاستند	۴۷۳- هم	۴۷۴- وگرنه
۴۷۵- گم گشته	۴۷۶- خلق	۴۷۷- دیگری	۴۷۸- دائم
۴۷۹- گرفتار	۴۸۰- حیف		

حالت و نوع کلماتی که زیر آنها خط کشیده شده است معلوم دارید :

- ۴۸۱- نکند دانا مستی نخورد عاقل می در ره مستی هرگز ننهد دانا پی (سعدی)
- ۴۸۲- تو بیرون را بگری و قال را ما درون را بنگریم و حال را (مولوی)
- ۴۸۳- شیشه نزدیکتر از سگ ندارد خویشی هر شکستی که به مامی رسد از خویشتن است (صائب)
- ۴۸۴- به روی سینه بیورده ام جوانان را که داد من ز شما نوخطان کدام دهد؟ (بهار)
- ۴۸۵- قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید . (سعدی)
- با توجه به ابیات زیر به پرسشهای دستوری پاسخ دهید :
- ۴۸۶- هرگز او را به دوستی مپسند که رود جای ناپسندیده (سعدی)
- مپسند چه نوع فعلی است ؟
- ۴۸۷- نگه کن که پروانه سوزناک چه گفت ای عجب گر بسوزم چه باک (سعدی)
- سوزناک چه نوع کلمه‌ای است ؟
- ۴۸۸- سرهنگ لطیف خوی دلدار بهتر ز فقیه مردم آزار (سعدی)
- سرهنگ چه نوع کلمه‌ای است ؟
- ۴۸۹- توانم آن که نیاز ارم اندرون کسی حسود را چکنم کوز خود برنج دراست (سعدی)
- خود چه نوع کلمه‌ای است ؟
- ۴۹۰- همه هستند سرگردان چو پرگار پدید آرنده خود را طلبکار (نظامی)
- همه چه نوع کلمه‌ای است ؟

برای هر پرسش چهار جواب داده شده است ، پاسخ درست را یافته با علامت ضربدر مشخص کنید .
جواب صحیح در آخر کتاب .

۴۹۱- دگر باره بنگرز کوه بلند که ایشان بنزدیک تا کی رسند (فردوسی)

بنزدیک : ۱- صفت ۲- قید مکان ۳- اسم ۴- حرف اضافه

۴۹۲- هر دم از عمر می رود نفسی (سعدی)

نفسی ، (ی) : ۱- یای نکره ۲- یای وحدت مفید معنی نکره ۳- یای وحدت

۴- یای تکثیر

۴۹۳- بشکار آمده بودیم زمعموره قدس دانه خال تو دیدیم و گرفتار شدیم (حافظ)

تو : ۱- مسندُ الیه ۲- فاعل ۳- مضافُ الیه ۴- مضاف

۴۹۴- نگه اولین که دل ببرد ی نگه آخرین که دل دارم (آذر)

اولین : ۱- عدد اصلی ۲- عدد ترتیبی ۳- عدد توزیعی ۴- عدد کسری

۴۹۵- گر راحت جاودان طلب می داری می رنج همیشه و مرنجان کس را (خیام)

می رنج : ۱- فعل مضارع اخباری ۲- فعل امری ۳- فعل ماضی استمراری

۴- فعل نقلی استمراری

۴۹۶- آشفته شد ای باد صبا از تو دماغم در سلسله زلف پریشان که بودی (حزین)

باد صبا : ۱- اضافه تخصیصی ۲- اضافه بیانی ۳- اضافه تشبیهی ۴- اضافه استعاره

۴۹۷- لقمان را پرسیدند حکمت از که آموختی؟ گفت: از نابینایان که تاجای ندانند پای ننهند . (سعدی)

که (اولی) : ۱- موصول ۲- حرف ربط ۳- ضمیر پرسشی ۴- صفت پرسشی

۴۹۸- مکن نماز بر آن هیچ کس که هیچ نکرد که عمر در سر تحصیل مال کرد و نخورد (سعدی)

هیچ : (آن که زیرش خط کشیده شده است - دومی)

۱- حرف ربط ۲- قید نفی ۳- صفت مبهم ۴- اسم مبهم

۴۹۹- یکی را گفتند عالم بی عمل به چه ماند؟ گفت: به زنبوری عسل (سعدی)

ماند: ۱- اَدات تشبیه ۲- فعل ماضی مطلق ۳- فعل مضارع ساده ۴- اسم

۵۰۰- زبهرآن جهان این توشمردار کهرمبی زاربا شد سخت دشوار

سخت: ۱- اسم ۲- قید ۳- صفت ۴- حرف

انواع (ی) را در ابیات و جمله‌های زیر مشخص کنید:

۵۰۱- از دربخشدگی و بنده نوازی مرغ هوارانصیب وماهی دریا

۵۰۲- همی شکرومدح تو گویند دائم بمبندان درون شهری وروستائی

۵۰۳- اگر اینان ساعی بودندی، بدین ذلت دچار نشدندی

۵۰۴- فرزندی داشتم کهدر جنگ کشته شد

۵۰۵- گفتنی را باید گفت

جواب پرسشهای دستوری

مضاف و مضاف الیه: ۱- ۳- ۴- ۸- ۱۱- ۱۳- ۱۶- ۱۸- ۲۱- ۲۲- ۲۳- ۲۶- ۲۸- ۳۰- ۳۲- ۳۴- ۳۵- ۳۷- ۳۹-

۴۱- ۴۳- ۴۴- ۴۷- ۵۰- ۵۲- ۵۳- ۵۴- ۵۸- ۶۱- ۶۲- ۶۵- ۶۶- ۶۹- ۷۱- ۷۲- ۷۵- ۷۶- ۷۸- ۸۲- ۸۵- ۸۶-

۸۸- ۹۱- ۹۴- ۹۹-

موصوف و صفت: ۲- ۵- ۶- ۷- ۹- ۱۰- ۱۲- ۱۴- ۱۵- ۱۷- ۱۹- ۲۰- ۲۴- ۲۵- ۲۷- ۲۹- ۳۱- ۳۳- ۳۶- ۳۸-

۴۰- ۴۲- ۴۵- ۴۶- ۴۸- ۴۹- ۵۱- ۵۵- ۵۶- ۵۷- ۵۹- ۶۰- ۶۳- ۶۴- ۶۷- ۶۸- ۷۰- ۷۳- ۷۴- ۷۷- ۷۹- ۸۰-

۸۱- ۸۲- ۸۴- ۸۷- ۸۹- ۹۰- ۹۲- ۹۳- ۹۵- ۹۶- ۹۷- ۹۸- ۱۰۰-

اقسام صفتها:

صفت مطلق (بیانی): ۱۰۱- ۱۱۴- ۱۲۰- ۱۶۸- ۱۸۰- ۱۸۴- ۱۹۰- ۱۹۲- (۱۱۲ اسم مفعول عربی)

صفت فاعلی: ۱۲۳- ۱۲۹- ۱۳۰- ۱۹۷- ۱۹۹-

صفت مفعولی: ۱۲۲- ۱۳۸- ۱۵۶- ۱۵۸- ۱۶۰- ۱۶۲- ۱۶۴- صیغه مبالغه: ۱۰۴- ۱۲۱- ۱۳۱- ۱۳۳- ۱۶۱-

۶۷- صفت مُشَبَّه: ۱۵۳- ۱۱۶- ۱۱۷- ۱۸۲- صفت فاعلی مرکب مرخم: ۱۰۶- ۱۱۰- ۱۴۶- ۱۵۷-

۱۶۶- ۱۷۱- ۱۷۳- ۱۷۸- ۱۸۱- ۱۸۵- ۱۸۷- ۱۸۹- صفت حالیه: (فاعلی): ۱۱۸- ۱۳۷- ۱۴۳- ۱۹۵-

صفت پرسشی: ۱۴۹- ۱۹۴- صفت مرکب مفعولی: ۱۰۲- ۱۴۰- ۱۴۷- ۱۵۵- (۲۰۰ مرخم) صفت لیاقت:

۱۱۱- ۱۵۰- ۱۶۹- صفت نسبی: ۱۳۴- ۱۳۶- ۱۵۱- ۱۵۲- ۱۵۴- ۱۵۹- ۱۶۳- ۱۶۵- ۱۷۲- ۱۷۵-

صفت شمارشی: ۱۰۷-۱۲۵-صفت ترکیبی: ۱۰۵-۱۰۸-۱۰۹-۱۲۷-۱۲۸-۱۳۹-۱۴۱-۱۴۴-
۱۴۵-۱۴۸-۱۵۳-۱۷۴-۱۷۶-۱۷۹-۱۸۳-۱۹۱-۱۹۳-صفت عالی: ۱۷۷-۱۹۶-صفت تفضیلی
۱۴۲-۱۷۵-صفت اشاره: ۱۲۶-۱۸۸-صفت مبهم: ۱۱۳-۱۱۵-۱۳۲-۱۳۵-صفت تعجبی: ۱۲۴-

۱۸۶-۱۹۸

اضافه بیانی (جنسی): ۲۰۴-۲۰۹-۲۱۱-۲۱۴-۲۱۸-۲۲۰-۲۲۹-۲۴۸-۲۷۶-۲۸۲-۲۹۴-
اضافه ستاری: ۲۰۲-۲۰۳-۲۰۵-۲۲۱-۲۲۵-۲۲۸-۲۳۸-۲۴۱-۲۴۶-۲۵۵-۲۶۲-۲۶۳-
۲۶۶-۲۶۹-۲۷۱-۲۷۴-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۱-۲۸۴-۲۸۶-۲۸۹-۲۹۷-۲۴۴-اضافه تشبیهی:

۲۰۷-۲۱۵-۲۲۴-۲۲۳-۲۴۲-۲۵۰-۲۵۴-۲۵۷-۲۵۹-۲۴۳-۲۷۳-۲۷۷-۲۹۹-۳۰۰

اضافه تخصیصی: ۲۰۸-۲۳۶-۲۴۰-۲۴۵-۲۴۷-۲۴۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۵-۲۶۸-۲۷۰-۲۸۳-
۲۹۳-۲۹۸ (شماره‌های ۲۲۷-۲۳۷-۲۵۲-۲۶۵ به اعتباری ملکی نیز هستند). اضافه ملکی: ۲۶۴-
۲۹۵-۲۹۹ اضافه افتراقی: ۲۳۹-۲۵۱-۲۶۷-۲۷۵-۲۸۰-اضافه فرزندی: (بنوت): ۲۳۰-۲۵۶-

۲۵۸-۲۸۵-۲۹۱-۲۹۲-اضافه بیانی (توضیحی - نوعی): ۲۰۱-۲۰۶-۲۱۰-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۶-
۲۱۷-۲۱۹-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۶-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۴-۲۵۳-۲۷۲-۲۸۷-۲۸۸-۲۹۶-۲۳۵-

افعال متعدی: ۳۰۱-۳۰۳-۳۰۵-۳۰۷-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۹-۳۲۰

۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳-۳۳۴-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۶-۳۴۷

۳۴۹-۳۵۳-۳۵۵-۳۵۷-۳۵۸-۳۶۰-۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۶-۳۷۷-۳۸۰

افعال لازم: ۳۰۲-۳۰۴-۳۰۶-۳۰۸-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۸-۳۲۲-۳۲۴-۳۲۶-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱

۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷-۳۴۰-۳۴۴-۳۴۵-۳۴۸-۳۵۰-۳۵۲-۳۵۴-۳۵۶-۳۵۹-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۷

۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۵-۳۷۸-۳۷۹-۳۵۱-افعال معلوم: ۳۸۱-۳۸۴-۳۸۸-۳۸۹

۳۹۱-۳۹۳-۳۹۴-۳۹۶-۳۹۸-۴۰۰-افعال مجهول: ۳۸۲-۳۸۳-۳۸۵-۳۸۶-۳۸۷-۳۹۰-۳۹۲

۳۹۵-۳۹۷-۳۹۹-اسم معنی: ۴۰۲-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۷-۴۰۹-۴۱۰-۴۱۴-۴۱۵-۴۱۸-۴۱۹

۴۲۱-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۵-۴۲۷-۴۳۰-۴۳۳-۴۳۴-۴۴۰-۴۴۲-۴۴۴-۴۴۶-۴۴۷-۴۵۰

اسم ذات: ۴۰۳-۴۰۸-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۷-۴۲۶-۴۲۸-۴۲۲-۴۳۵-۴۳۷-۴۳۸-۴۴۱-۴۴۳

۴۴۵-۴۴۸-۴۴۹-اسم خاص: ۴۰۱-۴۰۶-۴۱۱-۴۱۶-۴۲۰-۴۲۴-۴۲۹-۴۳۱-۴۳۶-۴۳۹

نوع کلمات

۴۵۲-ضمیر مشترک

۴۵۱-اسم مصدر

۴۵۴-اسم معنی

۴۵۳-صفت فاعلی (صیغهٔ مبالغه)

۴۵۶-صفت مفعولی

۴۵۵-صفت فاعلی (صیغهٔ مبالغه)

- ۴۵۷- فعل مرکب
۴۵۸- اسم مصدر
۴۵۹- اسم مفعول (عربی)
۴۶۰- حرف اضافه
۴۶۱- ضمیر شخصی جدا، اول شخص مفرد
۴۶۲- صفت نسبی
۴۶۳- صفت مطلق (بیانی)
۴۶۴- ماضی مطلق سوم شخص مفرد
۴۶۵- ازادات پرش، مبهمات
۴۶۶- صفت فاعلی (صیغه مبالغه)
۴۶۷- اسم ذات + ضمیر شخصی پیوسته
۴۶۸- حرف ندا
۴۶۹- حرف ربط (شرط)
۴۷۰- صفت مرکب فاعلی، مَرخم
۴۷۱- کلمه عربی - صفت بیانی
۴۷۲- فعل پیشوندی لازم، ماضی مطلق
۴۷۳- حرف ربط ساده
۴۷۴- حرف ربط مرکب
۴۷۵- صفت مرکب مفعولی
۴۷۶- اسم جمع
۴۷۷- ضمیر مبهم (از مبهمات)
۴۷۸- قید زمان
۴۷۹- صفت بیانی به معنی مفعولی
۴۸۰- صوت
۴۸۱- دانا: نهاد (فاعل) - صفت بیانی، قیاسی، فاعلی (مُشبهه) - صفت به جای اسم .
۴۸۲- تو: نهاد (فاعل) - ضمیر شخصی مُنفصل (جدا) دوم شخص مفرد .
۴۸۳- سنگ: مُتِم فعل (مفعول با واسطه) - اسم عام، ذات، ساده، مفرد، جامد، معرفه .
۴۸۴- جوانان: مفعول صریح (مستقیم) - صفت بیانی، سماعی، جمع - صفت به جای موصوف .
۴۸۵- کسی: نهاد (فاعل) - ضمیر مبهم (از مبهمات)
۴۸۶- مَپسند: فعل نهی، دوم شخص مفرد، ساده، متعدی، و جملامری، از ریشه ی پسند .
۴۸۷- سوزناک: صفت بیانی، قیاسی، ترکیبی (سوز + ناک)
۴۸۸- سرهنگ: اسم مرکب (سر + هنگ)
۴۸۹- خود: ضمیر مشترک
۴۹۰- همه: ضمیر مبهم (از مبهمات)
۴۹۱- (۲) ۴۹۲- (۳) ۴۹۳- (۳) ۴۹۴- (۲) ۴۹۵- (۲) ۴۹۶- (۲)
۴۹۷- (۳) ۴۹۸- (۲) ۴۹۹- (۳) ۵۰۰- (۲) ۵۰۱- مصدری - مصدری - از حروف
اصلی کلمه ۵۰۲- نسبت ۵۰۳- استمرار ۵۰۴- وحدت ۵۰۵- لیاقت (شایستگی)
چند یادآوری

- ۱- نهاد جمله وقتی فاعل بی جان شد می توان آن را مُسند الیه نیز نامید مانند شیشه در صفحه ۴۸ .
- ۲- ضمیر، اسم کنایه ای است . ولی می توان در تجزیه از اسم کنایه صرف نظر کرد .
- ۳- در ترکیب وقتی نهاد جمله مُشخص شذیقهُ جمله گزاره می باشد .
- ۴- صفت مطلق را صفت بیانی نیز خوانند .

به نام خدا

« تجزیه و ترکیب »

۱ - تجزیه (بحث صرفی) : کلمات را فقط از لحاظ نوع آن در خارج از جمله مورد بررسی قرار

می دهند .

مثلاً برای تجزیه جمله (دیروز بهرام ، از بازار کتابی خرید .)

باید چنین نوشت :

دیروز : قید زمان ، جامد

بهرام : اسم صریح ، خاص ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه

از : حرف اضافه ، ساده

بازار^۱ : اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه (به اعتباری مرکب گرفته اند)

کتاب : اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، نکره جامد (عربی)

ی : یای نکره مفید معنی وحدت

خرید : فعل ، ماضی مطلق ، سوم شخص مفرد ، ساده ، متعدی ، معلوم ، وجه اخباری ، مثبت ،

= : خود ریشه است .

۲ - ترکیب (بحث نحوی) : نقش و حالت کلمات را در جمله مورد بررسی قرار می دهند .

مثلاً برای ترکیب جمله بالا چنین باید نوشت :

دیروز : قید زمان

بهرام : نهاد = فاعل

از :

بازار : متمم فعل

کتابی : مفعول ، (را) مخدوف است

یادآوری^۱ : بازار بهتر است ساده فرض شود چون در بیشتر زبانهای خویشاوند (فرانسه ، انگلیسی ...) به اینصورت استعمال شده است .

خرید : فعل

یادآوری : در ترکیب، اول باید نوع جمله را از لحاظ اسنادی و فعلی مورد بررسی قرار داد بعد مطابق روش بالا عمل نمود .

جمله بر دو نوع است : ۱ - جمله اسمیه (فعل ربطی = عام) ۲ - جمله فعلیه (فعل تام = خاص) در جمله فعلیه نهاد فاعل است علی حسن را دید در جمله اسمیه نهاد (مُسند الیه) است هوا گرم است
فعلها ربطی از مشتقات مُسادر زیر هستند (شدن : هوا گرم شد) و (بودن : بهرام مریض بود) و (استن : هوا سرد است) و (گشتن : هوا طوفانی گشت) و (گردیدن : هوا ابری گردید = گشت) یادآوری : گشت و گردید باید به معنی (شد) باشد در غیر اینصورت فعل تام هستند .

تجزیه و ترکیب

(۱) خدا دانا است . جمله اسمیه (یک جمله)

ترکیب

خدا : اسم صریح ، خاص
دانا : صفت مطلق ، قیاسی ، فاعلی (مشبهه = دائمی)
است : مخفف است : فعل ربطی، مضارع اخباری، سوم شخص مفرد
یادآوری : مشبهه یا صفت دائمی ، بر ثبوت (همیشگی) صفتی دلالت می کند .

تجزیه

(۲) سینا بیمار است . جمله اسمیه

ترکیب

سینا : اسم صریح ، خاص ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه
بیمار : صفت مطلق ، سماعی جامد
است : فعل ربطی ، مضارع اخباری، سوم شخص مفرد
یادآوری : اسم خاص همیشه مفرد است مگر معنی نوعی از آن استنباط شود .
مانند : کشور عزیز ما ایران حافظها و سعدیها پرورش داده است .

تجزیه

(۳) خدا از دلها آگاه است . جمله اسمیه (یک جمله)

<u>ترکیب</u>	<u>تجزیه</u>
مسنَدُ الیه	خدا : اسم صریح ، خاص
	از : حرف اضافه، ساده
	دلها : اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، جمع ، جامد ، معرفه (به معنی ضمیر آدمی است) متمم فعل
مسنَد	آگاه : صفت مطلق ، سماعی
رابطه	است : فعل ربطی ، مضارع اخباری، سوم شخص مفرد

(۴) نیمَا و نادر دلیر هستند (مسنَدُ الیه بیش از یک کلمه)

<u>ترکیب</u>	<u>تجزیه</u>
مسنَدُ الیه {	نادر : اسم صریح ، خاص ، ذات ، مفرد ، ساده ، مشتق ، معرفه
	و : حرف عطف
	نیمَا : اسم صریح ، خاص ، ذات ، مفرد ، ساده ، جامد ، معرفه
مسنَد	دلیر : صفت مطلق ، سماعی
رابطه	هستند : فعل ربطی ، سوم شخص جمع ، مضارع اخباری یادآوری : فعلهای ربطی لازمند .

(۵) خدا دانا و تواناست (مسنَد بیش از یک کلمه) جمله اسمیه

<u>ترکیب</u>	<u>تجزیه</u>
مسنَدُ الیه	خدا : اسم صریح ، خاص
مسنَد	دانا : صفت مطلق ، قیاسی ، فاعلی (مشبیه)
	و : حرف عطف

توانا : صفت مطلق ، قیاسی ، فاعلی (دائمی) مسند

ست : مخفف است : فعل ربطی؛ مضارع اخباری سوم شخص مفرد رابطه
عطف به حروف : آن است که کلمه‌ای بوسیله یکی از حروف ربط به کلمه یا کلمات دیگر
 معطوف گردد مانند : مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد . (سفید معطوف به سیاه)
 (۶) داوود مرد بزرگی است . جمله اسمیه

ترکیب

تجزیه

داوود	:	اسم صریح ، خاص ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه	مسند الیه
مرد	:	اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه	مسند
—	:	نشانه اضافه (کسره اضافه)	
بزرگی	:	صفت مطلق ، سماعی ، (ی) وحدت	
است	:	فعل ربطی - مضارع اخباری سوم شخص مفرد	رابطه

(۷) آموزگار بیژن را تشویق کرد . جمله فعلیه

ترکیب

تجزیه

آموزگار : صفت مطلق ، قیاسی ، فاعلی (صیغه مبالغه) شخص آموزگار نهاد = فاعل
 صفت به جای موصوف
 بیژن : اسم صریح ، خاص ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه مفعول
 را : نشانه مفعولی
 تشویق کرد : فعل ، ماضی ساده (مطلق) سوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم ، وجه اخباری ، فعل
 مثبت ، مرکب (تشویق مکمل فعل ناقص)
یادآوری :

۱ - آموزگار ، صفتی است که جای موصوف نشسته است در تجزیه صفت ولی در ترکیب اسم محسوب می‌شود

۲ - اسم فاعل ، مفعول ، مشبیه ، صیغه مبالغه عربی در فارسی صفت محسوب می‌شوند .

(۸) امروز ایرج ، افشین را از دبیرستان به خانه ما می آورد . (یک جمله)

<u>ترکیب</u>	<u>تجزیه</u>
قید زمان	امروز : قید زمان جامد
فاعل	ایرج : اسم صریح ، خاص ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه
مفعول	افشین : اسم صریح ، خاص ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه
	را : نشانه مفعولی
	از : حرف اضافه ، ساده ^{۱۱}
متمم فعل	دبیرستان : اسم صریح ، عام ، ذات ، مرکب ، مفرد ، جامد ، معرفه (دبیر + ستان)
	به : حرف اضافه ، ساده
مضاف	خانه : اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه
مضاف الیه	ما : اسم کنایه ، ضمیر . شخصی گسسته (منفصل) اول شخص جمع
فعل	می آورد : فعل ، مضارع اخباری ، سوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم ، وجه اخباری ، آزبیشه (آور) ، مثبت ، ساده

(۹) عالم ناپرهیزگار کوریست مشعله دار (سعدی) (یک جمله)

<u>ترکیب</u>	<u>تجزیه</u>
نهاد ، مستدالیه	عالم : لهفت مطلق ، اسم فاعل از علم ، صفت به جای اسم (مرد عالم)
صفت وابسته به نهاد	ناپرهیزگار : صفت مطلق ، قیاسی ، فاعلی مرکب (صیغه مبالغه) نفی صفت
مستند	کور : صفت به جای موصوف (مرد کور) سماعی ، جامد ، ساده
—	ی : پای وحدت
	یادآوری (۱) : چون حرف واسطه ای بیش نیست در ترکیب محل خاصی ندارد .

است : فعل ربطی، مضارع اخباری سوم شخص مفرد
 مشعله دار: صفت مطلق، قیاسی، فاعلی مرکب مرخم (با حذف بنده همراه است)
 یادآوری: اسمهاییکه از زبانهای بیگانه وارد زبان فارسی شده اند بهتر است
 جامد فرض شود مانند: رادیو، مدرسه، ماشین، ممنون، کنتور، تلفن ...

(۱۰) خیاط لباس شما را دوخت

ترکیب	تجزیه
فاعل	خیاط : (عربی) صفت مطلق، صفت به جای موصوف (مرد در گذشته)
مضاف - مضاف الیه	لباس : اسم صریح، عام، ذات، ساده، مفرد، معرفه، جامد (عربی)
	شما : اسم کنایه، ضمیر شخصی گسسته (منفصل) دوم شخص جمع
	را : حرف نشانه مفعولی
فعل	دوخت : فعل، ماضی مطلق، سوم شخص مفرد، متعدی، معلوم، وجه اخباری، خودریشه است، مثبت

(۱۱) شهر شیراز مردان بزرگوار را در خود پروراند.

ترکیب	تجزیه
مضاف - مضاف الیه	شهر : اسم صریح، عام، ذات، ساده، مفرد، جامد، معرفه
	شیراز : اسم صریح، خاص، ذات، ساده، مفرد، جامد، معرفه
مفعول	مردان : اسم صریح، عام، ذات، ساده جمع، جامد، (موصوف)
وصف مطلق وابسته به مفعول	بزرگوار : صفت مطلق، قیاسی، ترکیبی (بزرگ + وار)
	ی : بای نکره

را	: حرف نشانهٔ مفعولی	
در	: حرف اضافه ، ساده	
خود	: اسم کنایه ، ضمیر مشترک	متّم فعل
پروانده است :	فعل ، ماضی نقلی ، سوم شخص مفرد ، ساده مثبت ، متعدّی ، معلوم ،	فعل
وجه اخباری ، از ریشه (پرواند)		
یادآوری :	شهر شیراز = اضافهٔ بیانی (توضیحی یا نوعی) — مردانِ بزرگوار : اضافهٔ وصفی	
شهر شیراز (فاعل — بی جان)		
(۱۲) به دیدن ایرج رفتم و او را با خود به گردش بردم	(دو جمله)	

ترکیب

تجزیه

به	: حرف اضافه ، ساده	
دیدن	: اسم صریح ، مصدر اصلی ، مفرد ، ساده معنی	مضاف —
ایرج	: اسم صریح ، خاص ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه	مضاف الیه
رفتم	: فعل ، ماضی مطلق اول شخص مفرد ، ساده ، لازم ، معلوم ، مثبت ،	فعل — فاعل
: وجه اخباری ، ریشه (رفت)		
و	: حرف ربط ، ساده	
او	: اسم کنایه ، ضمیر شخصی جدا ، سوم شخص مفرد	مفعول
را	: حرف نشانهٔ مفعولی	
با	: حرف اضافه ، ساده	
خود	: اسم کنایه ، ضمیر مشترک	متّم فعل
به	: حرف اضافه ، ساده	
گردش	: اسم صریح ، اسم مصدر ، مفرد ، مشتق (از گردیدن) معنی	متّم فعل
بردم	: فعل ، ماضی مطلق اول شخص مفرد ، ساده ، متعدّی ، معلوم ، مثبت ،	فعل — فاعل
وجه اخباری — ریشه (بُرد)		

(۱۳) یوسف کیف خود را با شتاب از خانه به مدرسه برد

تجزیه	ترکیب
یوسف : اسم صریح، خاص، ذات، ساده، مفرد، جامد، معرفه	فاعل
کیف : اسم صریح، عام، ذات، ساده، مفرد، جامد، معرفه	مضاف -
خود : کسره اضافه	مضاف الیه
را : اسم کنایه، ضمیر مشترک	
با : نشانه مفعولی	
شتاب : حرف اضافه، ساده	
از : قید حالت، ساده، مختص	قید حالت
خانه : حرف اضافه، ساده	
به : اسم صریح، عام، ذات، ساده، مفرد، جامد، معرفه	متمم فعل
مدرسه : حرف اضافه، ساده	
برد : اسم صریح، عام، ذات، ساده، مفرد، معرفه	متمم فعل
ریشه (برد) مثبت	فعل

(۱۴) پدر من کتاب سودمندی را از کتابخانه آورده است .

تجزیه	ترکیب
پدر : اسم صریح، عام، ذات، ساده، مفرد، جامد، معرفه	مضاف
من : اسم کنایه، ضمیر شخصی جدا، اول شخص مفرد	فاعل
کتاب : اسم صریح، عام، ذات، ساده، مفرد، جامد (عربی) (موصوف)	مضاف الیه
	مفعول

وصف مطلق
وابسته به مفعول

سودمندی : صفت مطلق، قیاسی، ترکیبی (سود + مند) ، (ی) نکره

را : حرف نشانه مفعولی

از : حرف اضافه، ساده

کتابخانه : اسم صریح، عام، ذات، مفرد، جامد، معرفه، مرکب (کتاب + خانه)

متمم فعل

آورده است : فعل، ماضی نقلی، سوم شخص مفرد، ساده، متعدی، مثبت، معلوم،

فعل

ریشه (آورد) ، وجه اخباری

یادآوری : پدر من = اضافه (اختصاصی)

(۱۵) رنج داشتن از نداشتن بیشتر است .

تجزیه

رنج : اسم صریح، عام، معنی، ساده، مفرد، جامد، معرفه

داشتن : اسم صریح، مصدر اصلی، مفرد، ساده، معنی

از : حرف اضافه، ساده

نداشتن : اسم صریح، مصدر اصلی، مفرد، ساده، منفی، معنی

متمم فعل

بیشتر : صفت مطلق، قیاسی، تفضیلی (برتر)

مسند

است : فعل ربطی، مضارع، اخباری، سوم شخص مفرد

رابطه

یادآوری ۱ مصدرها جامدند



(۱۶) امشب ، خبر مهمی از رادیو شنیده خواهد شد . (یک جمله)

<u>تجزیه</u>	<u>ترکیب</u>
امشب : قید زمان، جامد	قید زمان
خبر : اسم صریح، عام، معنی، ساده، مفرد، جامد (موصوف)	نهاد
مهمی : صفت مطلق، سماعی، (ی) نکره	وصف مطلق، وابسته به نهاد
از : حرف اضافه، ساده	
رادیو : اسم صریح، عام، ذات، ساده، مفرد، جامد، معرفه	متمم فعل
شنیده خواهد شد : فعل مجهول، مستقبل، سوم شخص مفرد	فعل
<u>یادآوری :</u> نهاد در اصل مفعول است (امشب خبر مهمی را از رادیو خواهیم شنید)	
در فعل مجهول عمل فعل را به مفعول نسبت می دهند . مانند جمله بالا .	

(۱۷) دیروز پژمان از مسافرت برگشت .

<u>تجزیه</u>	<u>ترکیب</u>
دیروز : قید زمان، جامد	قید زمان
پژمان : اسم صریح، خاص، ذات، مرکب، مفرد، جامد، معرفه	نهاد = فاعل
از : حرف اضافه، ساده	
مسافرت : اسم صریح، عام، معنی، ساده، مفرد، معرفه	متمم فعل
برگشت : فعل، ماضی مطلق، سوم شخص مفرد، پیشوندی، لازم، معلوم، مثبت	فعل
وجه اخباری، از ریشه (برگشت)، مثبت	

(۱۸) تو پاک باش و مدار ای برادر از کس پاک زنند جامه ناپاک گازران برسنگ

تجزیه	(سه جمله)	ترکیب
تو : اسم کنایه ، ضمیر شخصی جدا ، دوم شخص مفرد	نهاد = فاعل	
پاک باش : فعل ، امر ، دوم شخص مفرد ، مرکب (پاک مکمل) ، لازم ، وجه امری ، خود ریشه است ، مثبت	فعل	
و : حرف ربط ساده		
مدار (پاک مدار) : فعل ، نهی ، دوم شخص مفرد ، مرکب (پاک مکمل) ، وجه امری ، خود ریشه است لازم	فعل و فاعل	
ای : حرف ندا		
برادر : اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه	منادی	
از : حرف اضافه ، ساده		
کس : اسم کنایه ، از مبهمات	متمم فعل	
پاک : مکمل فعل ناقص مدار ، اسم صریح ، معنی		
زنند = می زنند : فعل ، مضارع اخباری ، سوم شخص جمع ، متعدی ، معلوم ، وجه اخباری ، از ریشه (زن) ، مثبت	فعل	
جامه : اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه ، (موصوف)	مفعول (را حذف)	
ناپاک : صفت مطلق ، قیاسی ، ترکیبی (نا + پاک) نفی صفت	وصف مطلق (وابسته به مفعول نهاد = فاعل)	
گازران : اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، جمع ، معرفه		
بر : حرف اضافه ، ساده		
سنگ : اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، جامد ، معرفه ، مفرد	متمم فعل	

(۱۹) من او را به همت و جوانمردی از خود برتر دیدم (یک جمله)

<u>ترکیب</u>	<u>تجزیه</u>
نهاد = فاعل	من : اسم کنایه، ضمیر شخصی جدا، اول شخص مفرد
مفعول	او : اسم کنایه، ضمیر شخصی جدا، سوم شخص مفرد
	را : حرف نشانه مفعولی
	به : حرف اضافه، ساده
متمم فعل	همت : اسم صریح، عام، معنی، ساده، مفرد، جامد، معرفه (عربی)
	و : حرف عطف
معطوف به همت	جوانمردی : حاصل مصدر، مفرد، مرکب، اسم صریح معنی
	از : حرف اضافه، ساده
متمم فعل	خود : اسم کنایه، ضمیر مشترک
وصف مطلق	برتر : صفت مطلق، قیاسی، تفضیلی (برتر)
فعل	دیدم : فعل، ماضی مطلق اول شخص مفرد، ساده، متعدی، معلوم، وجه اخباری، مثبت
	: از ریشه (دید)، مثبت

(۲۰) درخت غنچه بر آورد و بلبلان مستند جهان جوان شد و یاران به عیش بنشستند

<u>ترکیب</u>	<u>تجزیه</u>
نهاد = فاعل	درخت : اسم صریح، عام، ذات، ساده، مفرد، جامد، معرفه
مفعول	غنچه : اسم صریح، عام، ذات، ساده، مفرد، جامد، معرفه
فعل	بر آورد : فعل، ماضی ساده (مطلق) سوم شخص مفرد، پیشوندی، متعدی، معلوم، وجه اخباری، خود ریشه است، مثبت

و	:	حرف ربط، ساده	
بلبلان	:	اسم صریح، عام، ذات، ساده، جمع، معرفه (عربی)	نهاد - مسندالیه
مست	:	صفت مطلق، سماعی، جامد	مسند
ند	:	مخفف هستند، فعل ربطی، سوم شخص جمع، مضارع اخباری	رابطه
جهان	:	اسم صریح، خاص، ذات، مفرد، ساده، جامد، معرفه	نهاد - مسندالیه
جوان	:	صفت مطلق، سماعی، جامد	مسند
شد	:	فعل ربطی (عام)، ماضی مطلق سوم شخص مفرد	رابطه
و	:	حرف ربط، ساده	
یاران	:	اسم صریح، عام، ذات، ساده، جمع، جامد، معرفه	نهاد - فاعل
به	:	حرف اضافه، ساده	
غیش	:	اسم صریح، مفرد، معنی، عربی به معنی، زندگانی خوش	متمم فعل
بنشستند	:	فعل، ماضی مطلق، سوم شخص جمع، ساده، لازم، معلوم، وجه اخباری، از ریشه ^۲ (نشست)، مثبت	فعل
یادآوری	:	بیت بالا چهار جمله است - جمله مستقیم	

(۲۱) زندگی کوشش است، روزی که دست از کوشش برداشتیم مرگ آغاز می شود.

(سه جمله)

سه جمله

ترکیب

تجزیه

	زندگی	: اسم صریح ، حاصل مصدر ، مفرد ،معنی مشتق	نهاد - مسندالیه
	کوشش	: اسم صریح ، اسم مصدر ، مفرد ،معنی مشتق	مسند
	است	: فعل ربطی مضارع اخباری سوم شخص مفرد	رابطه
	روز	: اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، مفرد ، جامد ، نکره	قید زمان
	ی	: یای وحدت مفید معنی نکره	

که	: حرف موصول	
دست	: اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه	مفعول (را) محذوف
از	: حرف اضافه ، ساده	
کوشش	: اسم صریح ، اسم مصدر ، مفرد معنی مشتق	متمم فعل
برداشتیم	: فعل ، ماضی مطلق ، اول شخص جمع ، پیشوندی ، متعدی ، معلوم ، وجه اخباری ، از ریشه (برداشت) ، مثبت .	فعل و فاعل
مرگ	: اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه	مسند الیه
آغاز	: اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه	مسند
می شود	: فعل ربطی ، مضارع اخباری ، سوم شخص مفرد	رابطه
یادآوری	: اسم مصدر و حاصل مصدر تقریباً به یک معنی هستند هر دو معنی مصدری می دهند .	

که خواب امن در این خاکدان نمی باشد

(۲۲) خروش سیل حوادث بلند می گوید

ترکیب	(دوجمله)	تجزیه
مضاف ↑ مضاف الیه - مضاف ↓ مضاف الیه پا	خروش	: اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، مفرد ، مشتق از خروشیدن ، معرفه
	_____	: نشانه اضافه
	سیل	: اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، معرفه ، جامد (عربی)
	_____	: به شرح بالا ، <u>خروش سیل حوادث</u> (تتابع اضافات است)
قید حالت	حوادث	: اسم صریح ، کلمه عربی جمع حادثه ، اسم معنی
	بلند	: صفت مطلق ، سماعی ، جامد
فعل	می گوید	: فعل ، مضارع اخباری ، سوم شخص مفرد ، ساده ، متعدی ، معلوم ، وجه اخباری ، از ریشه (گوی) ، مثبت ، مصراع دوم بیت
	مفعول ، فعل می گوید است .	

که	:	حرف ربط ، ساده
خواب	:	اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه (موصوف)
امن	:	صفت مطلق ، سماعی (عربی به معنی بی ترس)
در	:	حرف اضافه ، ساده
این	:	صفت اشاره به نزدیک ، (از صفت‌های پیشین)
خاکدان	:	اسم صریح ، (به معنی جهان) ، خاص ، ذات ، مرکب (خاک + دان) ، مفرد معرفه .
نمی باشد	:	فعل نفی ، مضارع اخباری ، سوم شخص مفرد ، لازم ، معلوم ، وجه اخباری ، فعل ساده ، از ریشهء (باش) .

(۲۳) پرویز از شنیدن سخن پدر سخت متأثر شد

<u>ترکیب</u>	<u>تجزیه</u>
نهاد ، مسند الیه	پرویز : اسم صریح ، خاص ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه
	از : حرف اضافه ، ساده
متمم فعل	شنیدن : اسم صریح ، مصدر اصلی ، ساده ، معنی
مضاف الیه	سخن : اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه
مضاف الیه	پدر : اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه
قید مقدار	سخت : قید مقدار (به معنی بسیار) ، جامد
مسند	متأثر : اسم فاعل عربی از ثلاثی مزید (صفت مطلق) ، مشتق ، لازم
رابطه	شد : فعل ربطی ، ماضی مطلق ، سوم شخص مفرد ، لازم ، مثبت

یادآوری ۲: شنیدن سخن پدر ، تتابع اضافات است . شنیدن مضاف است برای سخن و خود سخن مضاف

است برای پدر و مضافٌ الیه است برای شنیدن .

تتابع اضافات : $\frac{\text{شنیدن}}{\text{مضاف}}$ $\frac{\frac{\text{مضاف}}{\text{سُخَن}}}{\text{مضاف الیه}}$ $\frac{\text{پدر}}{\text{مضاف الیه}}$

(۲۴) بشنو از عقل خود ای انباردار گندم خود را به اَرْضُ اللّٰه سپار (مولوی)

(در جمله)

تجزیه	ترکیب
بشنو : فعل ، امر ، دوم شخص مفرد ، متعدّی ، ساده ، وجه امری ، خود ریشه است ، مثبت .	فعل و فاعل
از : حرف اضافه ، ساده	
عقل : اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه (عربی)	مضاف - متمم
خود : اسم کنایه ، ضمیر مشترک	مضاف الیه
ای : حرف ندا	
انباردار : صفت مطلق ، قیاسی ، ترکیبی (فاعلی ، مرکبِ مرخم) صفت به جای موصوف	منادی
گندم : اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه (مردِ انباردار)	مضاف - متمم
خود : اسم کنایه ، ضمیر مشترک	مفعول
را : حرف نشانه مفعولی	مفعول
به : حرف اضافه ، ساده	مفعول
ارض : به معنی زمین ، اسم صریح ، خاص ، ذات ، ساده ، مفرد ، معرفه جامد (عربی)	متمم فعل
اللّٰه : اسم صریح ، خاص	مضاف الیه
سپار : فعل ، امر ، دوم شخص مفرد ، متعدّی ، ساده ، وجه امری ، خود ریشه است ، مثبت .	فعل و فاعل

یادآوری : متمم فعل یعنی مفعول با واسطه یا مفعول غیر صریح .

متّم فعل ، کلمه‌ای است که در جمله بایکی از حروف اضافه می‌آید
حروف اضافه (به - با - بر - برای - بهر - از - در)

(۲۵) بازگز آشیان برون نپرد	(دوجمله)	بر شکاری ظفر کجا یابد
تجزیه	ترکیب	
باز : اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه	نهاد = فاعل	
که : حرف ربط ، ساده		
از : حرف اضافه ، ساده		
آشیان : اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه	متّم فعل	
برون : قید مکان ، ساده ، مخفف (بیرون) جامد	قید مکان	
نپرد : فعل نفی ، مضارع التزامی ، سوم شخص مفرد ، ساده ، لازم ، معلوم ، وجه التزامی ، از ریشهء (پر)	فعل	
بر : حرف اضافه ، ساده		
شکاری : اسم صریح ، عام ، ساده ، مفرد ، جامد ، نکره (ی) ، مفید وحدت	متّم فعل	
ظفر : اسم صریح ، معنی ، جزء مکمل فعل (یابد)	مکمل فعل ناقص	
کجا : به معنی چگونه - قید حالت	قید حالت	
یابد : فعل ، مضارع اخباری ، سوم شخص مفرد ، مرکب (ظفر یابد) لازم ، مثبت ، معلوم	فعل ، فاعل	

(۲۶) من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت

تجزیه	پنج جمله	ترکیب
من :	اسم کنایه ، ضمیر شخصی جدا ، اول شخص مفرد	نهاد = مسندالیه
اگر :	حرف ربط (شرط) ، ساده	
نیک :	صفت مطلق ، سماعی ، جامد ، ساده	مسند
م :	مخفف هستم ، فعل ربطی ، مضارع اخباری ، اول شخص مفرد	رابطه
اگر :	به شرح بالا	
بد :	صفت مطلق ، سماعی ، جامد ، ساده	مسند (مسندالیه ورابطه محذوف)
تو :	اسم کنایه ، ضمیر شخصی جدا ، دوم شخص مفرد	نهاد = فاعل
برو :	فعل ، امر ، دوم شخص مفرد ، ساده ، وجه امری ، مثبت ، خود ریشه است . لازم	فعل
خود :	اسم کنایه ، ضمیر مشترک	متمم فعل
را :	حرف اضافه به معنی (با)	
باش :	فعل ، امر ، دوم شخص مفرد ، ساده ، لازم ، وجه امری ، خود ریشه است .	فعل و فاعل
که :	حرف ربط ، ساده	
گناه :	اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، مفرد ، جامد (موصوف)	مفعول
دگری :	از مبهمات ، صفت مبهم ، (ی = نکره) مخفف دیگر ، ساده	وصف مبهم وابسته به مفعول
بر :	حرف اضافه ، ساده	
تو :	اسم کنایه ، ضمیر شخصی جدا ، دوم شخص مفرد	متمم فعل
نخواهند نوشت :	فعل نفی ، مستقبل ، سوم شخص جمع ، ساده ، متعدی ، وجه اخباری	فعل و فاعل
از ریشه (نوشت) ، معلوم .		

(۲۷) گر هنر مند گوشه‌ای گیرد

کام دل از هنر کجا یابد

(دوجمله)

کام دل (اضافه تخصیصی)

تجزیه

ترکیب

گر	:	حرف ربط (شرط ، مخفف اگر) ، ساده
هنرمند	:	صفت مطلق ، قیاسی ، ترکیبی (هنر + مند) ، صفت به جای موصوف (مری هنرمند)
گوشه‌ای	:	اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، نکره (ی)
گیرد	:	فعل ، مضارع التزامی ، سوم شخص مفرد ، ساده ، متعدی ، معلوم ، وجه التزامی ، مثبت ، از ریشه (گیر)
کام	:	اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه
دل	:	اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه
از	:	حرف اضافه ، ساده
هنر	:	اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه
کجا	:	به معنی چگونه (قید حالت)
یابد	:	= می‌یابد ، فعل ، مضارع اخباری ، سوم شخص مفرد ، ساده ، متعدی ، معلوم ، وجه اخباری ، مثبت ، از ریشه (یاب)

مضاف -
مضاف الیه

(۲۸) برو این دام بر مرغ دگر نه

که عنقا را بلند است آشیانه

(سه جمله)

تجزیه

ترکیب

برو	:	فعل ، امر ، دوم شخص مفرد ، ساده ، لازم ، وجه امری
این	:	صفت اشاره (به نزدیک)
دام	:	اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه

وصف اشاره
مفعول (را) محذوف

بر	: حرف اضافه ، ساده	
مرغ	: اسم صریح، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه (موصوف)	متمم فعل
دگر	: از مبهمات ، صفت مبهم، ساده، جامد	وصف مبهم ، وابسته به متمم فعل
نه	: فعل ، امر ، دوم شخص مفرد ، ساده ، متعدی، وجهامری ، خود ریشه است ، مثبت	فعل و فاعل
که	: حرف ربط ، ساده	
عنقا	: اسم صریح ، خاص ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه ، ذات	متمم فعل
را	: حرف اضافه (به معنی برای)	
بلند	: صفت مطلق ، سماعی ، جامد ، ساده ، مشترک	مسند
است	: فعل ربطی ، مضارع اخباری ، سوم شخص مفرد	رابطه
آشیا نه	: اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه	مسند الیه

(۲۹) دریغا دائم امروزش بهامن

که دستم کوتاهست او را ز دامن

<u>تجزیه</u>	<u>ترکیب</u>
دریغا : شبه جمله (از اصوات) برای تأسف	شبه جمله
: = می دانم ، فعل ، مضارع اخباری ، اول شخص مفرد ، ساده ، متعدی ، معلوم ، وجه اخباری ، ریشه = دان	فعل
امروز : قید زمان ، جامد	قید زمان
: اسم کنایه ، ضمیر شخصی پیوسته ، سوم شخص مفرد (بهای او)	مضاف الیه
: اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه	مضاف
: اسم کنایه ، ضمیر شخصی جدا ، اول شخص مفرد	فاعل
: حرف ربط ، ساده (دست من از دامن او کوتاه است)	

دست	: اسم صریح، عام، ذات، ساده، مفرد، جامد، معرفه	مضاف
م	: اسم کنایه، ضمیر شخصی پیوسته، اول شخص مفرد	مضاف الیه
کوته	= مخفف کوتاه : صفت مطلق، سماعی، جامد، ساده	مسند
ست	: مخفف (است) : فعل ربطی مضارع اخباری سوم شخص مفرد	رابطه
او	: اسم کنایه، ضمیر شخصی جدا، سوم شخص مفرد	مضاف الیه
را	: حرف بدل از کسره (از دامن او) (را = —)	مفعول
ز	: حرف اضافه، ساده، مخفف از	
دامن	: اسم صریح، عام، ذات، ساده، مفرد، جامد، معرفه	

(۳۰) چل سال درس خواندم در نزد روزگار تا گشت روز من سیه و موی من سفید

یادآوری : (این شعر برای کسانی که در زندگی هدف معینی ندارند مصداق پیدا می‌کند)

ترکیب

تجزیه

چل	= مخفف چهل، صفت شمارشی، اصلی	وصف شمارشی
سال	: اسم صریح، عام، معنی، ساده، مفرد، جامد، معرفه	قید زمان
درس	: اسم صریح، عام، معنی، ساده، مفرد، جامد، معرفه (عربی)	مفعول
خواندم	: فعل، ماضی مطلق اول شخص مفرد، ساده، متعدی، معلوم، وجه اخباری، ریشه = خواند، مثبت	فعل و فاعل
در	: حرف اضافه، ساده	
نزد	: اسم صریح، عام، معنی، ساده، مفرد، جامد، معرفه	مضاف
روزگار	: اسم صریح، عام، معنی، مرکب (روز + گار)، مفرد، جامد، معرفه	مضاف الیه
تا	: حرف ربط، ساده	
گشت	: فعل ربطی (ماضی مطلق، سوم شخص مفرد)	رابطه

مضاف —
مضاف الیه
مسند

روز : اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه
من : اسم کنایه ، ضمیر شخصی جدا (منفصل) اول شخص مفرد
سیه : مخفف سیاه : صفت مطلق ، سماعی ، جامد / ساده
و : حرف ربط ، ساده

مضاف —
مضاف الیه
مسند
رابطه حذف

موی : اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه
من : اسم کنایه ، ضمیر شخصی جدا ، اول شخص مفرد
سفید : صفت مطلق ، سماعی ، جامد ساده

(۳۱) دیدم که پندهای پدر نقد عمر بود

ت ترکیب

فعل و فاعل

تجزیه

دیدم : فعل ، ماضی مطلق ، اول شخص مفرد ، ساده ، متعدی ، معلوم ،
وجه اخباری ، مثبت ، ریشه = دید

که : حرف ربط ، ساده

پندها : اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، جمع ، جامد ، معرفه
ی : یای اضافه

پدر : اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه

نقد : اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه عربی

عمر : اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه عربی

بود : فعل ربطی ماضی مطلق سوم شخص مفرد

مضاف
مضاف الیه
مضاف
مضاف الیه
رابطه
مفعول قبل دید

(۳۲) عارف هنر معرفت آموخته است خوشبخت کسی که این هنر می داند

تجزیه	(سه جمله)	ترکیب
عارف : اسم فاعل عربی ، صفت مطلق ، صفت به جای موصوف (مرد عارف) نهاد ، فاعل		
هنر : اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه		مضاف - معرفه
معرفت : عربی ، اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، مفرد ، معرفه		مضاف الیه
آموخته است : فعل ، ماضی نقلی ، سوم شخص مفرد ، ساده ، متعدی ، معلوم ، وجه اخباری ، ریشه = آموخت ، مثبت .		فعل
خوشبخت : صفت مطلق ، قیاسی ، ترکیبی (خوش + بخت)		مسند
کسی ! اسم کنایه ، از مبهمات ، (ی = نکره) ، کسی خوشبخت است		مسند الیه
		(رابطه محذوف)

که : حرف ربط ، ساده
این : صفت اشاره (در بعضی دستورها اسم اشاره نوشته اند)
هنر : به شرح بالا (در بعضی دستورها مضاف الیه نوشته اند)
می داند : فعل ، مضارع اخباری ، سوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم ، وجه اخباری ، فعل و فاعل

(۳۳) همیشه مسلمان خدا جوی، درمان دردهای جانکاه و خود را در قرآن کریم می جوید .

تجزیه	ترکیب
همیشه : قید زمان ، جامد ، مختص	قید زمان
مسلمان : صفت بیانی ، صفت به جای موصوف ، شخص مسلمان	نهاد = فاعل
خدا جوی : صفت پسین ، صفت فاعلی مرکب مرخم	صفت فاعل
درمان : اسم معنی ، عام ، مفرد ، ساده ، معرفه ، جامد	مفعول
دردهای : اسم معنی ، عام ، جمع ، ساده ، معرفه ، جامد (ی) میا نجی	مضاف الیه مضاف مفعول
جانکاه : صفت پسین ، صفت فاعلی مرکب مرخم	صفت مضاف الیه

مضاف الیه درد	خود :	ضمیر مشترک
	را :	حرف نشانهٔ مفعولی
	در :	حرف اضافه ، ساده
مُتِمِّمُ فَعْلٍ	قرآن :	اسم خاص ، ذات ، معرفه ، مفرد ، ساده
صِفَتِ مُتِمِّمِ فَعْلٍ	کریم :	صفت مشبّهه عربی - صفت بیانی (درفارسی)
فعل	می جوید :	فعل مضارع اخباری ، سوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم
<u>نام شنیده‌اند و نشانم ندیده‌اند</u>		<u>(۳۴) تن دیده‌اند زمن و جانم ندیده‌اند</u>

<u>تجزیه</u>	(چهار جمله)	<u>ترکیب</u>
تن :	اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه	مضاف : مفعول
دیده‌اند :	فعل ، ماضی نقلی ، سوم شخص جمع ، ساده ، متعدی ، معلوم ، وجه اخباری ، مثبت ، ریشه = دید	فعل و فاعل
ز :	حرف بدل از کسره (تن مرا) (ز = —)	
من :	اسم کنایه ، ضمیر شخصی جدا ، اول شخص مفرد (تن من)	مضاف الیه
و :	حرف ربط ، ساده	
جان :	اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه	مضاف -
م :	اسم کنایه ، ضمیر شخصی پیوسته ، اول شخص مفرد	مضاف الیه -
ندیده‌اند :	فعل نفی ، ماضی نقلی ، سوم شخص جمع ، ساده ، متعدی ، معلوم ، وجه اخباری ، ریشه = دید .	فعل و فاعل
نام :	اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه	مضاف -
م :	به شرح بالا	مضاف الیه -
شنیده‌اند :	فعل ، ماضی نقلی ، سوم شخص جمع ، ساده ، متعدی ، معلوم ، وجه اخباری ، مثبت ، ریشه = شنید	فعل و فاعل
و :	به شرح بالا	

مضاف الیه	مضاف	نشان :	اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه
فعل و فاعل		م :	به شرح بالا
		ندیده اند :	به شرح بالا
		یادآوری ^(۱) :	(را) محذوف است .

(۲۵) بیایید ای رفیقان وفادار من اینجا بهر تان افشانم ارزن

تجزیه	(دو جمله)	ترکیب
بیایید :	فعل ، امر ، دوم شخص جمع ، ساده ، لازم ، وجه امری ، ریشه (آ) در تلفظ (ی) اضافه می شود مانند : می آیم ، بیا .	فعل و فاعل
ای :	حرف ندا	
رفیقان :	صفت به جای موصوف (مردان رفیق) صفت مطلق ، صیغه مبالغه (عربی) منادی	
وفادار :	صفت مطلق (بیانی) قیاسی ، مرکب فاعلی ، مرخم	وصف مطلق وابسته به منادی
من :	اسم کنایه ، ضمیر شخصی جدا ، اول شخص مفرد	نهاد = فاعل
اینجا :	قید مکان جامد ، مرکب	قید مکان
بهر :	حرف اضافه ، ساده	
تان :	اسم کنایه ، ضمیر شخصی پیوسته ، دوم شخص جمع	متمم فعل
افشانم :	= می افشانم ، فعل ، مضارع اخباری ، اول شخص مفرد ، ساده ، متعدی ، معلوم ، وجه اخباری ، ریشه = افشان .	فعل
ارزن :	اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد معرفه	مفعول را حذف

(۳۶) که دیدار شما بهر من زار

بهست از دیدن مردان بـرزَن

تجزیه

ترکیب

که	:	حرف ربط ، ساده
دیدار	:	اسم صریح ، اسم مصدر ، مفرد ، مشتق از دیدن ، معنی
شما	:	اسم کنایه ، ضمیر شخصی جدا ، دوم شخص جمع
بهر	:	حرف اضافه ، ساده
من	:	اسم کنایه ، ضمیر شخصی جدا ، اول شخص مفرد (موصوف)
زار	:	صفت مطلق ساده
به	:	مخفف بهتر ، صفت مطلق ، قیاسی ، تفضیلی (برتر)
ست	:	مخفف است ، فعل ربطی مضارع اخباری سوم شخص مفرد
از	:	حرف اضافه ، ساده
دیدن	:	اسم صریح ، مصدر اصلی ، ساده ، مفرد ، معنی
مردان	:	اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، جمع ، جامد ، معرفه
برزن	:	اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه
یادآوری : از شش صیغه امر دو صیغه دوم شخص مفرد و جمع بیشتر به کار می رود .		

مضاف ،
مضاف الیه ،
مضاف الیه ،
مضاف

(۳۷) دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من بجز از کشته ندروی

تجزیه

ترکیب

دهقان	:	صفت به جای موصوف (مرد دهقان) صفت مطلق ، قیاسی ، نسبی
سالخورده	:	صفت مطلق ، قیاسی ، مرکب مفعولی (سال + خورده)
چه	:	اسم کنایه ، از مبهمات

وصف مطلق
وابسته به فاعل
قید تعجب

خوش	: صفت مطلق ، سماعی ، جامد	قید حالت
گفت	: فعل ، ماضی مطلق ، سوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم ، ساده ، وجه اخباری ، مثبت ، ریشه = گفت .	فعل
با	: حرف اضافه ، ساده	
پسر	: اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه	متمم فعل
که	: حرف ربط ، ساده	
ای	: حرف ندا	
نور	: اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه	منادی
چشم	: اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه	
من	: اسم کنایه ، ضمیر شخصی منفصل (جدا) اول شخص مفرد	مضاف الیه
بجز	: قید استثناء ۶ مرکب ، جامد	قید استثناء
از	: حرف اضافه ، ساده	
گشته	: صفت مطلق ، قیاسی ، مفعولی (کشت + ه) صفت به جای اسم	متمم فعل
ندروی	: فعل نفی ، (نمی دروی) مضارع اخباری دوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم ، وجه اخباری ، ریشه = درو - مفعول محذوف (چیزی را ندروی)	فعل و فاعل
یادآوری	: مصراع دوم شعر مفعول فعل گفت است . (در فارسی دهگان)	

(۳۸) پسر فداکار ، پنهانی عنوان پاکتها را می نوشت .

(عنوان پاکتها = اضافه اختصاصی)

<u>ترکیب</u>	<u>تجزیه</u>
نهاد = فاعل	پسر : اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه (موصوف)
وصف مطلق وابسته به فاعل	فداکار : صفت مطلق ، قیاسی ، ترکیبی (فدا + کار)
قید حالت	پنهانی : قید حالت ، مشترک
مضاف -	عنوان : اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، مفرد ، معرفه
مضاف الیه	پاکتها : اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، جمع ، جامد ، معرفه
	را : حرف نشانهٔ مفعولی
فعل	می نوشت : فعل ، ماضی استمراری ، سوم شخص مفرد ، ساده ، متعدی ، معلوم ، مثبت

(۳۹) گر تکبر می کنی با خواجگان سفله کن ور تواضع می کنی با مردم درویش کن

<u>ترکیب</u>	<u>تجزیه</u>
	گر : حرف ربط ، (شرط) ، ساده مخفف اگر
فعل و فاعل	تکبر می کنی : فعل ، مضارع اخباری ، دوم شخص مفرد ، مرکب ، لازم ، معلوم ، وجه شرطی ،
	ریشه = تکبر کن ، تکبر = مکمل فعل ناقص
	با : حرف اضافه ، ساده
متمم فعل	خواجگان : صفت به جای موصوف ، مطلق ، جامد ، جمع ، مردان خواه
وصف مطلق وابسته به متمم فعل	سفله : صفت مطلق ، سماعی جامد
فعل و فاعل	کن : فعل ، امر ، دوم شخص مفرد ، لازم ، وجه امری ، تکبر = محذوف

	ور :	مخفف = واگر ، حرف ربط ، شرط ، مرکب
مکمل فعل ناقص	تواضع :	مکمل فعل ناقص می کنی ، اسم معنی
فعل و فاعل	می کنی :	تواضع می کنی ، فعل ، مضارع اخباری ، دوم شخص مفرد مرکب لازم ، معلوم ، وجه شرطی ، از ریشه تواضع کن ، مثبت
	با :	حرف اضافه ، ساده
متمم فعل	مردم :	اسم صریح ، اسم جمع ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه ذات (موصوف)
وصف مطلق وابسته به متمم فعل	درویش :	صفت مطلق ، سماعی جامد
فعل و فاعل	کن :	به شرح بالا ، (تواضع محذوف است)

(۴۰) نعمتی که ما را رفتار می کند نعمت نیست . (دوجمله)

تجزیه	ترکیب
نعمتی :	اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، مفرد ، جامد = نکره (ی)
که :	موصول
ما :	اسم کنایه ، ضمیر شخصی جدا ، اول شخص جمع
را :	حرف نشانه مفعولی
رفتار :	مکمل فعل ناقص ، صفت مفعولی ، قیاسی ، (گرفت + ار)
می کند :	= گرفتار می کند ، فعل ، مضارع اخباری ، سوم شخص مفرد ، متعدی ، معلوم ، وجه اخباری ، مرکب ، مثبت ، ریشه = گرفتار کن
نعمت :	اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه
نیست :	فعل ربطی - رابطه سلبی (منفی) مضارع اخباری سوم شخص مفرد رابطه

(۴۱) رخ نمودی و جهانی به تماشا برخاست برقع افکندی و فریاد زد لها برخاست

ترکیب	(چهار جمله)	تجزیه
مفعول	رخ	اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، جامد ، مفرد ، معرفه
فعل و فاعل	نمودی	فعل ، ماضی مطلق ، دوم شخص مفرد ، ساده ، متعدی ، معلوم ، وجه اخباری ، مثبت ، ریشه = نمود .
	و	حرف ربط ، ساده
نهاد = فاعل	جهانی	اسم صریح ، خاص ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، (ی) وحدت مفید معنی نکره - (مردم یک جهان)
	به	حرف اضافه ، ساده
متمم فعل	تماشا	اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، مفرد ، معرفه
فعل	برخاست	فعل ، ماضی مطلق ، سوم شخص مفرد ، پیشوندی ، لازم ، معلوم ، وجه اخباری ، خود ریشه است ، مثبت .
مفعول	برقع	اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، معرفه جامد (عربی)
فعل و فاعل	افکندی	فعل ، ماضی مطلق ، دوم شخص مفرد ، ساده ، متعدی ، معلوم ، وجه اخباری ، مثبت ، ریشه = افکند .
	و	حرف ربط ، ساده
نهاد = فاعل	فریاد	اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه
	ز	حرف اضافه ، ساده ، مخفف از
متمم فعل	دلها	اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، جمع ، جامد ، معرفه
فعل	برخاست	به شرح بالا

(۴۲) مارگزیده ، از ریسمان سیاه و سفید می ترسد .

<u>تجزیه</u>	<u>ترکیب</u>
از : حرف اضافه ، ساده	مارگزیده : صفت به جای موصوف (شخص مارگزیده) ، صفت مطلق ، قیاسی ، نهاد = فاعل
ریسمان : اسم صریح ، عام ، ذات ، مرکب ، مفرد ، جامد ، معرفه (موصوف)	ترکیبی (مار + گزیده = مرکب مفعولی)
سیاه : صفت مطلق ، سماعی ، جامد	متمم فعل
و : حرف عطف	وصف مطلق وابسته به متمم فعل
سفید : صفت مطلق ، سماعی ، جامد	وصف مطلق
می ترسد : فعل ، مضارع اخباری ، سوم شخص مفرد ، لازم ، معلوم ، وجه اخباری ، مثبت ، ریشه = ترس .	معطوف به سیاه فعل

(۴۳) دوش ناگاه رسیدم به در حجره او چون مرا دید بخندید و مرا برد نماز

<u>تجزیه</u>	<u>ترکیب</u>
دوش : قید زمان ، جامد	(چهار جمله)
ناگاه : قید زمان ، جامد	قید زمان
رسیدم : فعل ، ماضی مطلق ، اول شخص مفرد ، ساده ، لازم ، معلوم ، وجه اخباری ، مثبت ، ریشه = رسید .	قید زمان
به : حرف اضافه ، ساده	فعل و فاعل
در : اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه	مضاف ، متمم فعل
حجره ی : اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، معرفه (ی = اضافه)	مضاف الیه ، مضاف

مضاف الیه	او :	اسم کنایه ، ضمیر شخصی جدا ، سوم شخص مفرد
	چون :	حرف ربط ، به معنی (وقتیکه)
مفعول	مرا (۱) :	اسم کنایه ، ضمیر شخصی جدا ، اول شخص مفرد – (را) مفعولی
فعل و فاعل	دید :	فعل ، ماضی مطلق ، سوم شخص مفرد ، ساده ، متعدی ، معلوم ، وجه اخباری ، مثبت ، خودریشهاست ،
فعل و فاعل	بخندید :	فعل ، ماضی ساده (مطلق) سوم شخص مفرد ، لازم ، معلوم ، وجه اخباری ، ساده (باء زینت) ، ریشه = خندید * مثبت
	و :	حرف ربط ، ساده
متمم فعل	من :	اسم کنایه ، ضمیر شخصی جدا ، اول شخص مفرد
	را :	حرف اضافه (به معنی برای)
فعل و فاعل	بردنماز (۲) :	فعل ، ماضی مطلق ، سوم شخص مفرد ، لازم ، معلوم ، مرکب (نماز = مکمل فعل ناقص) ، وجه اخباری ، مثبت .
	یادآوری (۲) :	نماز بودن یعنی تعظیم کردن .
	ضمایر شخصی گستره (۱) (من و تو)	در حالت مفعولی (مرا و ترا) می شود .

(۴۴) دواى دردها نيکى است

تجزیه	ترکیب
دوا :	اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه
ی :	یای اضافه
دردها :	اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، جمع ، جامد ، معرفه
نیکی :	اسم صریح ، حاصل مصدر ، مفرد ، معنی
است :	فعل ربطی مضارع اخباری سوم شخص مفرد
	مضاف الیه
	مستند
	رابطه

(۴۵) بگیر ای جوان دست درویش پیر نه خود را بیفکن که دستم بگیر

تجزیه	(سه جمله)	ترکیب
بگیر : فعل ، امر ، دوم شخص مفرد ، ساده ، متعدی ، وجه امری ، خود ریشه است ، مثبت ، معلوم .	فعل و فاعل	
ای : حرف ندا		
جوان : صفت مطلق ، سماعی ، جامد	منادی	
دست : اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه	مفعول	
درویش : صفت مطلق ، سماعی ، صفت به جای موصوف (مرد درویش)	مضاف الیه	وابسته به مفعول
پیر : صفت مطلق ، سماعی ، جامد	وصف مطلق	
نه : قید نفی ، ساده ،	قید نفی	
خود : اسم کنایه ، ضمیر مشترک	مفعول	
را : حرف نشانه مفعولی		
بیفکن : فعل ، امر ، دوم شخص مفرد ، ساده ، متعدی ، وجه امری ، خود ریشه است ، مثبت ، (در اول کلمه باء زینت یا تا کید)	فعل و فاعل	
که : حرف ربط ، ساده		
دست : اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه	مضاف - مضاف الیه	وابسته به مفعول
م : اسم کنایه ، ضمیر شخصی پیوسته ، اول شخص مفرد	مضاف الیه	
بگیر : به شرح بالا	فعل و فاعل	
یادآوری : فاعل در فعل امر مستتر است مانند : بگیر (فعل و فاعل)		

(۴۶) نابرده رنج ، گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

<u>تجزیه</u>	<u>(سه جمله)</u>	<u>ترکیب</u>
نابرده رنج : صفت مطلق ، قیاسی ، ترکیبی (مفعولی مرکب) ، مقلوب	قید حالت	
گنج : اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه	نهاد فاعل	
میسر نمی شود : فعل ، مضارع اخباری ، سوم شخص مفرد ، مرکب منفی ، میسر (مکمل فعل ناقص) لازم ، معلوم ، وجه اخباری	فعل	
مزد : اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه	مفعول	
آن : اسم کنایه ، ضمیر اشاره (به دور)	فاعل	
گرفت : فعل ، ماضی ساده (مطلق) سوم شخص مفرد ، متعدی ، ساده ، معلوم ، وجه اخباری ، خود ریشه است ، مثبت	فعل	
جان : اسم صریح ، عام ، معنی ، مفرد ، ساده ، جامد ، معرفه	منادی	
برادر : اسم صریح ، عام ، ذات ، مفرد ، ساده ، جامد ، معرفه	مضاف الیه	
که : حرف ربط ، ساده		
کار کرد : فعل ، ماضی مطلق ، سوم شخص مفرد ، مرکب (کار مکمل) ، وجه اخباری ، خود ریشه است ، مثبت لازم معلوم	فعل و فاعل	
یادآوری : حرف ندا محذوف است .		

(۴۷) هان ای پسر به پند پدر دل سپار کاو این گوهر گران را با نقد جان خرید

<u>تجزیه</u>	<u>ترکیب</u>
هان : شبه جمله (صوت) ، ساده ، برای تحذیر (آگاهی)	شبه جمله
ای : حرف ندا	

منادی	پسر	: اسم صریح، عام، ذات، ساده، مفرد، جامد، معرفه
	به	: حرف اضافه، ساده
مضاف - 	پند	: اسم صریح، عام، معنی، ساده، مفرد، جامد، معرفه
مضاف الیه 	پدر	: اسم صریح، عام، ذات، ساده، مفرد، جامد، معرفه
مفعول	دل	: اسم صریح، عام، ذات، ساده، مفرد، جامد، معرفه
فعل و فاعل	سپار	: فعل، امر، دوم شخص مفرد، ساده، متعدی، وجه امری، خود ریشه است، مثبت،
	که	: حرف ربط، ساده
نهاد = فاعل	او	: اسم کنایه، ضمیر شخص جدا، سوم شخص مفرد
وصف اشاره	این	: صفت اشاره (به نزدیک) (اسم اشاره)
مفعول (مشارالیه)	گوهر	: اسم صریح، عام، ذات، ساده، مفرد، جامد، معرفه (موصوف)
وصف مطلق وابسته به مفعول	گران	: صفت مطلق، سماعی جامد
	را	: حرف نشانه مفعولی
	با	: حرف اضافه، ساده
مضاف - 	نقد	: اسم صریح، عام، معنی، ساده، مفرد، جامد، معرفه عربی
مضاف الیه 	جان	: اسم صریح، عام، معنی، ساده، مفرد، جامد، معرفه
فعل	خرید	: فعل، ماضی مطلق، سوم شخص مفرد، ساده، متعدی، معلوم، وجه اخباری، خود ریشه است، مثبت.

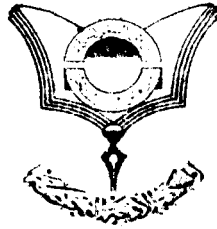


(۴۸) یکی بچه گرگ می پرورید چو پرورده شد خواجه را بردرید

تجزیه	(سه جمله)	ترکیب
یکی : اسم کنایه ، از مبهمات	نهاد = فاعل	
بچه‌ی : اسم صریح ، عام ، ذات ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه (ی = اضافه)	مضاف	
گرگ : اسم صریح ، عام ، ذات ، مفرد ، جامد ، معرفه ، ساده	مضاف الیه	
می پرورید : فعل ، ماضی استمراری ، سوم شخص مفرد ، ساده ، متعدی ، معلوم ، فعل		
وجه اخباری ، ریشه = پرورید ، مثبت .		
چو : حرف ربط ، ساده ، مخفف چون		
پرورده شد : فعل مجهول ، ماضی مطلق ، سوم شخص مفرد ، مثبت	فعل	
(نهاد جمله مفعول است = بچه گرگ محذوف)		
خواجه : صفت به جای موصوف ، صفت مطلق ، جامد ، مرد خواجه	مفعول	
را : حرف نشانه مفعولی		
بردرید : فعل ، ماضی مطلق ، سوم شخص مفرد ، پیشوندی ، متعدی ، فعل و فاعل		
وجه اخباری ، خود ریشه است ، مثبت .		

(۴۹) سخن را با جوانمردی بیامیز جوانی را ز خواب خوش برانگیز

تجزیه	(دو جمله)	ترکیب
سخن : اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه	مفعول	
را : حرف نشانه مفعولی		
با : حرف اضافه ، ساده		
جوانمردی : اسم صریح ، حاصل مصدر ، مرکب ، مفرد ، معنی	متمم فعل	



بیامیز : فعل ، امر ، دوم شخص مفرد ، ساده ، متعدی ، وجه امری
ریشه = آمیز ، مثبت .

جوانی : اسم صریح ، حاصل مصدر ، مفرد ، ساده ، جامد
را : حرف نشانهٔ مفعولی

ز : مخفف از ، حرف اضافه ، ساده

خواب : اسم صریح ، عام ، معنی ، ساده ، مفرد ، جامد ، معرفه (موصوف) متمم فعل

خوش : صفت مطلق ، سماعی ، ساده ، جامد
برانگیز : فعل ، امر ، دوم شخص مفرد ، پیشوندی ، متعدی ، وجه امری ،
خود ریشه است ، مثبت .

(۵۰) عام نادان پریشان روزگار به ز دانشمند ناپرهیزگار

ترکیب

تجزیه

نهاد
وصف مطلق
وصف مطلق

عام : صفت به جای موصوف ، صفت مطلق ، عربی (مردِ عامی)

نادان : صفت مطلق ، قیاسی ، ترکیبی (نا + دان)

پریشان روزگار : صفت مطلق ، قیاسی ، ترکیبی (پریشان + روزگار)

به : مخفف بهتر ، صفت مطلق ، تفضیلی (برتر)

مسند رابطه محذوف

ز : مخفف از ، حرف اضافه ، ساده

(مردِ دانشمند)

دانشمند : صفت مطلق ، قیاسی ، ترکیبی (دانش + مند) صفت به جای موصوف متمم فعل

ناپرهیزگار : صفت مطلق ، قیاسی ، ترکیبی (نا + پرهیز + گار) نفی صفت
وصف مطلق وابسته به متمم فعل

یادآوری : اگر صفت به جای موصوف (اسم) بنشیند در تجزیه صفت محسوب می شود ولی در ترکیب

اسم است و حالات اسم را نیز می پذیرد .

رابطه محذوف - عام نادان پریشان روزگار : مسند الیه